

خلاصه متن سلسله جلسات

چرا ما در تبلیغات ضعیف هستیم؟

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «چرا ما در تبلیغات ضعیف هستیم؟» می باشد که در ماه محرم سال ۱۴۰۰ و در هیئت هنر برگزار شده و در ۱۰ جلسه ارائه شده است.

فهرست

۳	جلسه اول لزوم ارزیابی عملکرد تبلیغی و عملیات روانی دشمن
۳۶	جلسه دوم ضعف ما در نشان دادن زشتی های زندگی غیرمؤمنانه
۶۱	جلسه سوم دادن وعده دروغ؛ یکی از ترفندهای تبلیغی دشمن
۹۱	جلسه چهارم امتیازات زمان ما برای موفقیت تبلیغات در جبهه حق
۱۳۱	جلسه پنجم آشنایی با عملیات «وسوسه» و راه های مقابله با آن
۱۵۶	جلسه ششم دعوت به هواپرستی؛ یکی از علل مؤثر بودن تبلیغات دشمن
۱۸۸	جلسه هفتم یک راهبرد مهم در تبلیغ؛ ناامید شدن از برخی افراد
۲۲۶	جلسه هشتم بی توجهی به تفاوت مخاطبان؛ یکی از دلایل ضعف تبلیغات ما
۲۵۶	جلسه نهم لزوم زمان شناسی و تشخیص اولویت هادر تبلیغات جبهه حق
۲۹۲	جلسه دهم کلان نگری؛ راهبردی مهم در تبلیغات جبهه حق

با لمس کردن هر یک از عناوین، می توانید به صفحه مربوط به آن رجوع کنید.



اجلسه اول |

لزوم ارزیابی عملکرد تبلیغی و عملیات روانی دشمن

جنگ تبلیغاتی دشمن علیه ما، از جنگ اقتصادی هم شدیدتر است
چرا کافران همیشه مؤمنان را مسخره می‌کنند؟
عملیات روانی و تبلیغاتی کافران علیه مؤمنان با «تمسخر» است
مؤمن حتی اگر نقطه ضعفی هم نداشته باشد، مورد تمسخر کافر
قرار می‌گیرد

**ضعف ما در تبلیغات، موجب توفیق دشمن در این عرصه
شده است**

مباحث این سلسله از جلسات مان را به موضوع «تبلیغات»
اختصاص می‌دهیم و همچنین نقش تبلیغات در جامعه

امروز و به‌ویژه در جامعه انقلابی خودمان و بررسی وضعیت تبلیغاتی دشمنان ما و عملیات روانی‌ای که آنها دنبال می‌کنند. به علاوه، می‌خواهیم به این پردازیم که ما در مقابل این تبلیغات باید چه کار کنیم و اساساً پاسخ به این سؤال که ما چرا در تبلیغات ضعیف‌تر از دشمن هستیم؟ واقعاً ما از نظر تبلیغی ضعیفیم و دشمنان ما حمله فراوان دارند و به نظر می‌رسد که آنها دارند قوی‌تر عمل می‌کنند.

البته بنده قائل نیستم به اینکه دشمنان ما در تبلیغات، قوی هستند یا قوی‌تر از ما هستند، بلکه به تعبیر درست باید گفت که این ضعف ما است که یک خلای ایجاد می‌کند تا آنها برندهٔ صحنهٔ تبلیغات بشوند. با همهٔ ضعفی که بنده در بیان خودم دارم، این بحث ممکن است برای عموم مردم هم مفید واقع بشود. چون عموم مردم ما معمولاً مصرف‌کنندهٔ تبلیغات از این سو و آن سو هستند؛ هم تبلیغات دشمنان را می‌شنوند که باید در مقابلش واکنش بدهند، هم خودشان می‌توانند به عنوان مبلغ عمل کنند، هم اینکه ویژگی‌های تبلیغاتِ دوستان مردم و جبههٔ انقلاب را باید بدانند.

اگرچه همهٔ مردم باید به نوعی در موضوع تبلیغات، متبحر و متفکر باشند و در این زمینه حتی توانمند هم بشوند تا در

این جهاد تبلیغی شرکت کنند، اما طبیعتاً مخاطب اصلی این بحث می‌توانند «اهالی رسانه و اهالی هنر» باشند که این هیئت هم چون منسوب است به دوستان اهل هنر و رسانه، طبیعتاً در اینجا مخاطبان بیشتری خواهد داشت. البته ما طوری صحبت نمی‌کنیم که فقط به درد اهالی رسانه بخورد، ولی شاید اهالی رسانه دقت بیشتری نسبت به این موضوع داشته باشند. البته ما نمی‌خواهیم به محاکمه اهالی رسانه پردازیم، اما باید به تقویت خودمان در جبهه رسانه اقدام کنیم و ببینیم که این تقویت چگونه ممکن است؟ حتی در بعضی از زمینه‌ها اصلاً ممکن است ما نتوانیم خودمان را تقویت کنیم. اینها مسائلی است که باید مورد بحث قرار بگیرد.

این جمله رهبری را بازتاب بدهید: «تحرکات دشمن علیه ما در عرصه تبلیغات بیشتر از عرصه امنیت و اقتصاد است»

در آغاز صحبت‌م می‌خواهم جمله‌ای را از مقام معظم رهبری برای شما قرائت کنم که از آخرین صحبت‌های ایشان هست و در جریان تنفیذ حکم ریاست جمهوری جدید بیان کردند. تقاضای من از همه دوستانی که عرض بنده را می‌شنوند این است که هر کسی در فضای رسانه‌ای، دستش به هر صفحه‌ای می‌رسد این جمله رهبری را بازتاب

بدهد. همه با هم تصمیم بگیریم که این سخن را بازتاب بدهیم. حالا اهمیت این جمله در چیست؟ در فرمایش خود ایشان، اهمیت این جمله معلوم است. خیلی‌ها توجه نداشتند به اینکه این جمله خیلی خاصی است و ما باید توجه خودمان را جلب کنیم به این جمله کلیدی و نکته بسیار مهمی که مقام معظم رهبری بیان فرمودند.

ایشان می‌فرمایند: «مطلب آخر هم مسئله جنگ تبلیغاتی دشمن است. امروز بیشترین تحرک دشمنان ما علیه ما، بیش از تحرکات امنیتی و اقتصادی، تحرکات تبلیغاتی و جنگ نرم و تبلیغات رسانه‌ای است.» (۱۴۰۰/۰۵/۱۲)

این را کسی دارد می‌گوید که نسبت به کلّ هجوم‌های دشمن اشراف دارد، به کلّ وضعیت کشورمان هم اشراف دارد. ایشان دارد از بالا رصد می‌کند و به ما گزارش می‌دهد که بیشترین تحرکات دشمن علیه ما، در زمینه جنگ نرم و تبلیغاتی است؛ حتی بیش از تحرکات اقتصادی که می‌بینید الان ما در تحریم هستیم و هرچه بتوانند ضربه می‌زنند و ذره‌ای کوتاه نمی‌آیند. همچنین بیش از تحرکات امنیتی دشمن علیه ما که تقریباً این تحرکات ۲۴ ساعته است و اگر بتوانند کوچک‌ترین ضربه‌ای از نظر امنیتی به ما بزنند، حتماً می‌زنند. آنها دائماً دارند ما را از نظر

اقتصادی و امنیتی، رصد می‌کنند که بتوانند ضربه بزنند. اما مقام معظم رهبری می‌فرماید که بیش از اینها، در عرصه تبلیغات، علیه ما دشمنی می‌کنند.

بنده از شما می‌خواهم همین جمله مقام معظم رهبری را در اینستاگرام، تلگرام، واتساپ، گروه‌های ایتا و بله و هر فضایی که می‌توانید، منعکس کنید تا مطمئن بشوید که همه این را شنیده‌اند؛ نه فقط کسانی که ارادتمند به رهبر انقلاب هستند، بلکه هر شهروندی، حتی هر ضد انقلابی، این را بشنود و بداند که این نظر رهبر ایران است. مطمئن بشوید همه این جمله را شنیدند؛ چون جمله مهمی است! اگر ایشان می‌فرمودند که «تبلیغات مهم است» یا اگر می‌فرمودند که «حمله تبلیغاتی دشمن علیه ما فراوان است.» خب اینها جملات عادی‌ای بودند. اما ایشان می‌فرماید «تحركات دشمن در عرصه تبلیغات علیه ما بیشتر از تحركات دشمن در عرصه امنیت و اقتصاد است.»

**با وجود سخت‌ترین تحریم‌ها علیه ما، رهبری فرمود:
حملات تبلیغاتی علیه ما بیشتر از حملات اقتصادی است**

بزرگ‌ترین تحریم‌های اقتصادی علیه یک کشور در طول تاریخ شاید علیه ما انجام گرفته باشد. ولی دشمنان ما

بیشتر از حملات اقتصادی، علیه ما حملات تبلیغاتی و جنگ روانی دارند. نباید از کنار این جمله راحت رد بشویم؛ باید یک فکری بکنیم، باید مجهّز بشویم.

رهبر انقلاب در ادامهٔ مطلب فوق می‌فرماید: «برای اینکه بر افکار عمومی مردم مسلط بشوند، مبالغ هنگفت هزینه می‌کنند، کارهای بسیار انجام می‌دهند، فکرهای بسیاری را در مجموعه‌های فکری برای این کار استخدام می‌کنند، تا بتوانند با جنگ روانی، با تبلیغات گوناگون، افکار عمومی کشورها را- از جمله بیشتر از همه، امروز کشور ما را که هدف سوءنیت قدرت‌های بزرگ است- قبضه کنند و در اختیار بگیرند. وقتی افکار عمومی یک ملت در اختیار بیگانه قرار گرفت، حرکت آن ملت هم طبعاً طبق میل آن بیگانه پیش خواهد رفت.» (همان)

رهبر انقلاب: «ما در زمینه کار تبلیغاتی ضعیف داریم»

خب حالا قسمت دوم کلام ایشان را بخوانیم که موضوع بحث ما، بیشتر همین قسمت است، ایشان می‌فرماید: «کار تبلیغاتی کار مهمی است، ما در این زمینه ضعیف داریم.» این داوری رهبری انقلاب است دربارهٔ عملیات ما در مقابل دشمن.

بعد می‌فرماید: «حالا بگذریم از آن آدم‌های غافلی که از رسانه‌های داخلی هم به نفع دشمن استفاده می‌کنند که حالا آن محلّ بحث ما نیست؛ لکن درباره‌ آن کسانی هم که قصد خیر در این زمینه دارند، ما کم‌کاری داریم. در زمینه کار تبلیغاتی و حرکت تبلیغاتی درست و تمهیدات رسانه‌ای باید قوی‌تر و هوشمندانه‌تر عمل کنیم.» حالا این می‌تواند مربوط باشد به حوزه، صداوسیما، سایت‌های خبری جبهه انقلاب و...

در اینجا دو تا نکته را ایشان بیان می‌فرماید: یکی اینکه «ما ضعف داریم» یعنی از نظر کیفی کارمان ضعیف است. دیگر اینکه «ما کم‌کاری داریم»، یعنی از نظر کمی هم ضعف داریم. این کلام خیلی واضح است. دیگر ما نباید بگذاریم سخن رهبر جامعه‌مان، هنوز یک‌ماه نگذشته، غریب بماند. این هم آخرین ارزیابی ایشان است؛ مربوط به ده سال پیش یا بیست سال پیش نیست، مربوط به زمان حضرت امام (ره) نیست که بگوییم «ما از آن زمان تا کنون، الحمدلله خیلی پیشرفت کرده‌ایم...» ایشان مطلع‌ترین فرد هستند، داوری‌شان درباره‌ توان تبلیغی ما و کار تبلیغی ما این است که «ما ضعف و کم‌کاری داریم» و داوری ایشان درباره‌ دشمن هم این است که تحرّکش در عرصه تبلیغات

بیش از امنیت و اقتصاد است. بگذارید بنده در کنار اهمیت این حرف، چیز دیگری نگویم تا برجسته باقی بماند.

این جمله، نه سلیقهٔ بنده است و نه کلامی است که از جانب شخصی باشد که اشراف کامل ندارد، و نه سخنی است که حتی دشمنان انقلاب دوست نداشته باشند بشنوند. آنها اگر می‌خواهند از شنیدن این حرف، خوشحال بشوند بگذارید خوشحال بشوند. هر کسی خوب است این را بشنود. چه بسا بخشی از افراد جامعه باشند که تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار گرفته باشند؛ آنها باید حتماً این را بشنوند تا بدانند که «اگر تو از جبههٔ انقلاب فاصله داری، این به خاطر ضعف تبلیغات جبههٔ انقلاب است، و به خاطر عملیات روانی دشمن؛ شاید تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌ای.»

کار تبلیغی دشمن لزوماً با کیفیت فراوان نیست، اما با کمیت فراوان است

اگر شما یک سایت ضد انقلاب دیدید، سعی کنید کاری کنید که آنها هم این جمله را منتشر کنند. خُب ممکن است برایشان موجب تقویت روحیه بشود و بگویند «بَه‌بَه، ما از نظر تبلیغاتی، سنگینی کارمان دارد حس می‌شود» اشکالی ندارد، بگذارید این را بگویند. بنده عرض می‌کنم که

آنها کارشان لزوماً با کیفیت فراوان نیست اما با کمیت فراوان است. بنده در ادامه در جلسات بعد، برخی از عملیات روانی دشمن را عرض خواهم کرد که واقعاً احمقانه است، واقعاً ناشی‌گرانه است. آنها می‌توانند از این قوی‌تر عمل کنند اما عرضه‌شان بیشتر از این نیست.

پس چرا گاهی کار آنها مؤثرتر دیده می‌شود؟ به خاطر کم‌کاری ما. مثلاً اگر شما برای دروازه تیم خودتان، دروازان نگذاری و مدافع نگذاری، ضعیف‌ترین مهاجم حریف هم می‌آید و صد تا گل به شما می‌زند. دیگر برایش کاری ندارد! شما دروازه را خالی بگذاری، طبیعتاً آنها زیاد گل می‌زنند.

شما کم و بیش از این جور حرف‌ها، از بنده شنیده‌اید که بنده معمولاً از ضعف جبهه رسانه‌ای و تبلیغاتی خودمان گله می‌کنم؛ بیشتر هم روی سخن من با حوزه‌های علمیه است. بعضی از دوستان طلبه، حتی از من گله می‌کنند که «تو چرا ضعف تبلیغاتی دینی ما را بالای منبر می‌گویی؟ اینها بحث‌های طلبگی است؛ بیا بین خودمان مطرح کن...» بنده می‌گوییم: خُب این دیگر چیزی نیست که بنده داوری کرده باشم و شما بخواهید با آن، به‌طور سلیقه‌ای برخورد کنید؛ این کلام رهبری عزیز انقلاب ما است که می‌فرماید «ما در تبلیغات ضعف داریم.» و این هم اعم از تبلیغات

دینی صحیح، تبلیغات سیاسی صحیح و تبلیغات صحیح در عرصه‌های مختلف فرهنگی و سبک زندگی است. این می‌تواند انتقاد از رسانه ملی تلقی بشود و می‌تواند انتقاد از همه سایت‌های خبری جبهه انقلاب تلقی بشود.

باید بنشینیم و ضعف‌هایمان را در زمینه کار تبلیغاتی، بررسی کنیم

بنده می‌خواهم ببینم آیا خبرگزاری‌های ما، این کلام رهبر انقلاب را به خودشان می‌گیرند یا نمی‌گیرند؟ حوزه هنری آیا این کلام رهبر انقلاب را به خودش می‌گیرد یا نه؟ رسانه ملی و ما طلبه‌ها، آیا به خودمان می‌گیریم یا نمی‌گیریم؟ بنده اعلام می‌کنم که ما باید این را به خودمان بگیریم؛ از خودم گرفته تا خیلی‌هایی که می‌بینم و می‌شناسم. البته ممکن است، به‌طور نادر، یک عملیات موفقیت‌آمیز یا افراد موفق موجود باشند و ما این را انکار نمی‌کنیم، ولی در یک جمع بندی نهایی، این تعابیر رهبر انقلاب است که دیگر نیازی به توضیح ندارد، می‌فرماید «کار تبلیغاتی کار مهمی است و ما در این زمینه ضعف داریم... در زمینه کار تبلیغاتی و حرکت تبلیغاتی درست و تمهیدات رسانه‌ای باید قوی‌تر و هوشمندانه‌تر عمل بکنیم.» این سخن، خیلی واضح است. ما هم باید بنشینیم و ضعف‌هایمان را بررسی کنیم.

الآن تک تک فعالان عرصه تبلیغ، مثل بنده طلبه ضعیف، داریم به تبلیغ می‌پردازیم. هر یک از ما باید از خودش بپرسد: «برنامه‌ات چیست و ضعف خودت را در کجا می‌دانی؟» ما باید هوشمندانه عمل کنیم و در رابطه با خودمان باید به نتیجه برسیم که بالاخره چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ طرحی که برای تحوّل در عرصه تبلیغات داریم، چیست؟ هر کسی باید یک گزارشی در این زمینه بدهد.

یقیناً باید عملیات روانی دشمن را شناخت و از این طرف هم نقدی وارد کرد برای آنچه در جبهه خودی موجود است. البته نقد که طبیعتاً وارد است کما اینکه مقام معظم رهبری دارند بیان می‌کنند، اما چگونگی و چستی این اشکالاتی که در جبهه ما موجود است، باید دقیقاً معلوم بشود.

هیچ‌کس نباید بگوید که «ما کارمان درست است!» نه؛ معلوم است که ما ضعف داریم، البته ممکن است به ندرت، برخی از نوابغ باشند که احیاناً کارشان درست باشد، یا بعضی از فعالیت‌های تبلیغی باشند که احیاناً کارشان درست باشد؛ بله! ما که این را انکار نمی‌کنیم. اتفاق‌های خوب هم دیده می‌شود و زحمت‌های فراوانی دارد انجام می‌شود. اما در کل، رهبری عزیز انقلاب که اتفاقاً فرد متخصصی هم در

این زمینه هستند ارزیابی شان کاملاً مشخص است. ایشان از قبل انقلاب، اهل منبر، اهل خطابه، اهل تبلیغ، اهل بیان، اهل شعر و اهل ادبیات بودند و هستند و هیچ وقت هم ارتباط شان را قطع نکردند.

از کجا شروع کنیم؟ از ارزیابی ای عملکرد تبلیغی دشمن

خب، سؤال این است که از کجا شروع کنیم؟ بنده تصور می‌کنم همان طور که مقام معظم رهبری در این جمله‌شان اول از تبلیغات دشمن شروع کردند، ما هم یک ارزیابی ای از عملکرد تبلیغی دشمن داشته باشیم. بنده شما را به مهمانی قرآن دعوت می‌کنم؛ ببینیم در قرآن کریم، عملیات روانی و تبلیغاتی دشمنان بشریت و به تعبیری «دشمنان مؤمنین» چگونه است؟ اتفاقی که امروز دارد در عالم واقعیت می‌افتد دقیقاً همین چیزهایی است پروردگار عالم در قرآن کریم از عملکرد دشمنان ما بیان فرموده است.

خود قرآن می‌فرماید: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام/۵۹) هیچ خشک و تری نیست مگر اینکه خدا در قرآن از آن یاد کرده است. دشمنان ما الان در زمینه تبلیغات، چه کار دارند می‌کنند؟ ابتدا برویم از روی قرآن بخوانیم و ببینیم که خداوند متعال درباره جنگ روانی

دشمنان بشریت و به تعبیر دیگر «دشمنان مؤمنینی که می‌خواهند به سوی خدا حرکت کنند» چه می‌فرمایند؟

فعالیت تبلیغی ابلیس علیه انسان چگونه است؟

بنده از اولین دشمن انسان شروع می‌کنم؛ یعنی ابلیس! طبق آیه قرآن، ابلیس قسم خورده است که ما را گمراه کند (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ ص/ ۸۲) این خودش یک عملیات تبلیغاتی است و بعد، شیوه گمراه کردن ما را هم خودش گفته است. خداوند متعال در واقع لطف کرده و این را به ما فرموده که بدانید، شیطان چه کار دارد می‌کند؟ همان شیطانی که دشمن اول بشریت است و قرآن کریم بارها او را به عنوان «عدو مبین» معرفی کرده است. (لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ یس/ ۶۰)

حضرت امام (ره) فرمود «آمریکا شیطان بزرگ است» یعنی این دشمنان بشریت، اصلاً نمی‌توانند خارج از عملکرد شیطان، عمل کنند. هر طرحی که می‌آورند، طرح نویی نیست، بلکه تکرار آن چیزی است که شیطان انجام داده و القاء کرده است. یا خود شیطان انجام داده است، یا اینکه القاء می‌کند که پیروانش انجام بدهند.

حالا ببینیم دشمن ما دربارهٔ ما چه کار می‌کند و خداوند متعال دربارهٔ عملیات روانی‌ای که ابلیس انجام می‌دهد، چه می‌فرماید؟ در آیه قرآن می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» (حجر/۳۹) ابلیس می‌گوید: «خدایا، به خاطر اینکه من را گمراهم کردی!» ببینید ابلیس چقدر بی‌ادب است و چقدر بد حرف می‌زند! می‌گوید «خدا مرا گمراه کرد!» نامرد، خدا گمراهت نکرد! تو خودت مرض داشتی و گمراه شدی. خدا امتحانت کرد، تو خودت رفوزه شدی، می‌توانستی خراب نشوی... بالاخره ابلیس، کافر شده است و طبیعی است که این جور حرف می‌زند.

محور عملیات روانی ابلیس برای گمراه کردن انسان، زیبا جلوه دادن چیزهای مختلف است تا انسان اسیر آن بشود

حُب ابلیس می‌گوید: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي»، خدایا به خاطر اینکه من را گمراهم کردی چه کار می‌کنم؟ «الْأُزْيُنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر/۳۹) بگذارید جملهٔ دوم را اول ترجمه کنم، و جملهٔ اول را بعدش ترجمه کنم: می‌گوید: «خدایا به خاطر اینکه من را گمراه کردی، من قطعاً بندگان تو را گمراه می‌کنم؛ این قول قطعی ابلیس است و خدا هم اختیاراتش را به او داده است. اختیاراتی که خدا به او داده است هم جالب توجه است و باید درباره‌اش

صحبت کنیم. (در مورد اختیارات ابلیس برای این عملیات روانی‌ای که می‌خواهد علیه انسان‌ها انجام بدهد، در جلسه بعد، مطالبی را عرض خواهیم کرد)

ابلیس می‌گوید: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ»، من حتماً اینها را گمراه می‌کنم؛ وقتی می‌گوید «گمراه می‌کنم» طبیعتاً معنایش این است که از طریق تبلیغات، اینها را گمراه می‌کنم. خُب حالا چه جوری گمراه می‌کنی؟ محور عملیات خودش را هم گفته است. وقتی این آیات را می‌خوانیم، می‌بینیم که واقعاً چقدر ابلیس خبیث است و چقدر خدا مهربان است که محور عملیات ابلیس را، برای ما لو داده است.

می‌فرماید: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ در کلمه «لَأُزَيِّنَنَّ» چندتا تأکید پشت سر هم آمده است؛ یعنی من حتماً و قطعاً و مطمئناً این کار را انجام می‌دهم. یعنی شیطان با ضرس قاطع می‌خواهد این کار را انجام بدهد و خیلی روی آن تأکید دارد. شیطان یک انسان‌شناس و روان‌شناس فوق‌العاده است. اینکه او چرا و چگونه این تسلط را بر انسان پیدا کرده است، نیاز به شرح و توضیح دارد که فعلاً از این داستان، می‌گذریم. اما شیطان خیلی هوشمندانه، آن نقطه ضعف‌های ما را می‌داند و بر اساس همان نقطه ضعف‌هایی که از ما سراغ دارد گفته است که عملیات من

این‌گونه است.... خدایا خیلی ممنون هستیم که او را برای ما لو دادی، خیلی خوب است که ما دست دشمن خودمان را بخوانیم و بدانیم که طرح و نقشه او برای ضربه زدن به ما چگونه است.

«لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ یعنی در زمین و در این دنیا، هر چیزی هست برای انسان زینت می‌دهم. زینت می‌دهم یعنی چه؟ یعنی زیبا جلوه می‌دهم، درحالی‌که آن قدر هم زیبا نیست ولی او فکر می‌کند که خیلی زیباست. چه چیزهایی را زینت می‌دهی؟ می‌گویند: تو چه کار داری؟ من یک چیزهایی را روی زمین برای انسان زینت می‌دهم که او فکر کند خیلی مهم است تا اسیرش بشود و علاقه‌مندش بشود و دیگر نتواند از جایش حرکت بکند.

اینکه شیطان زینت می‌دهد، چه اشکالی دارد؟ حُب اگر هر چیزی را زیباتر از آنی که هست، بینی دیگر دستگاه فکری‌ات درست کار نمی‌کند. یا هر چیزی را اگر سخت‌تر یا تلخ‌تر از آنی که هست بینی، دیگر نمی‌توانی خوب درباره‌اش تصمیم بگیری. نمی‌توانی خوب درباره‌اش اراده کنی و عزم داشته باشی. اگر هر چیزی را زیباتر از آنی که هست بینی، خیال برت می‌دارد و این خیالات تو را از مسیرت گمراه خواهند کرد.

شیطان می‌داند چه کار کند؛ «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» به همین دلیل انسان بیشتر اسیر خیالات خودش است. اما به هر چیزی که قبلاً درباره‌اش خیالات داشته، وقتی به آن می‌رسد دیگر برایش تمام می‌شود، مثلاً در خیال خودش می‌گوید: «من یک ماشین آخرین مدل داشته باشم، چه می‌شود!» فکر می‌کند که دیگر خوشبخت‌ترین آدم روی زمین می‌شود. اما وقتی به آن برسد، بعد از یک هفته دیگر برایش مزه ندارد و تمام می‌شود و دیگر روحیه ندارد و حال ندارد.

«لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ در زمین برای اینها زینت می‌دهم. حالا زمین‌گیرشان می‌کنم، اینها را اسیر چیزهایی می‌کنم که در این دنیای مادی برای آنها زینت داده‌ام. بعد می‌گوید: «وَأَلْغُوْنَهُمْ أَجْمَعِيْنَ» آنها را گمراه می‌کنم.

بازتاب عملیات ابلیس در کافران چیست؟

حالا ببینید بر اساس دیگر آیات قرآن، بازتاب عملیات ابلیس برای کافران چگونه است. آیه فوق که عملیات روانی ابلیس را لو می‌داد، در قرآن کریم، همین یک‌دانه است و نمونه دیگری ندارد، ولی این آیه‌ای که می‌خواهم درباره کافران، برای شما بخوانم نمونه‌اش در قرآن زیاد است. در این آیه،

شما عملیات روانی کافران علیه مؤمنان را می بینید و در واقع آنها توسط پروردگار عالم برای ما لو می روند. خدایا تو چقدر خوبی که دشمن ما را به ما لو می دهی و ما می توانیم از همان اول، خودمان را آماده کنیم چون می دانیم که داریم وارد چه میدان درگیری ای با دشمن می شویم.

می فرماید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (بقره/۲۱۲) برای کافران، حیات دنیا زینت داده شده است. یعنی آن ابلیسی که گفت «من حتماً زینت می دهم» روی اینها مؤثر واقع شده است؛ حُب این کافر است و کافر تحت تأثیر تبلیغات شیطان قرار می گیرد. در ادامه آیه می فرماید: «وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ چون حیات دنیا برای اینها زینت داده شده است، مؤمنین را مسخره می کنند.

مؤمن حتی اگر نقطه ضعفی هم نداشته باشد، مورد تمسخر کافر قرار می گیرد

هر کسی مؤمن شد، توسط کافران مسخره می شود. هر کسی طاقت مسخره شدن ندارد زیاد با مؤمنین نپلکد! چرا مؤمنین مسخره می شوند؟ نه اینکه فکر کنی انسان مؤمن، حتماً خودش یک کاری می کند که مسخره می شود! البته ممکن است گاهی یک مؤمن، یک نقطه ضعفی داشته

باشد که به خاطر آن، مسخره‌اش کنند ولی مؤمنی که نقطه ضعف هم نداشته باشد، باز مسخره‌اش می‌کنند؛ مثل پیامبر خدا. پیامبران که نقطه ضعفی ندارند، پس چرا ایشان را مسخره می‌کنند؟

قرآن می‌فرماید: «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ» (یس/۳۰) ای حسرت بر بندگان خدا که هر پیغمبری را فرستادیم مسخره‌اش کردند. بله؛ ممکن است من یک رفتاری کنم و یک گفتاری داشته باشم که مسخره‌ام کنند، طبیعتاً من باید مراعات کنم اما چقدر می‌خواهی مراعات کنی؟ بالاخره تو به دلیل اینکه مؤمن هستی، مسخره می‌شوی.

بنده دارم از مقدمات فاصله می‌گیرم و شما را به متن عملیات می‌برم؛ یعنی در متن جزئیات عملیات روانی دشمن. همان چیزی که مقام معظم رهبری فرمود: دشمنان ما دارند بیشتر از هر جایی در این قسمت کار می‌کنند.

چرا مؤمنین همواره مورد تمسخرِ کافرین قرار می‌گیرند؟

مؤمنین چه کار می‌کنند که این قدر مورد تمسخرِ کافرین قرار می‌گیرند؟ کما اینکه همه پیغمبرها را مسخره کردند. همان اول قرآن در سوره بقره می‌فرماید: اینها مؤمنین را

استهزاء می‌کنند (وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ؛ بقره/۱۴) اینجا هم که می‌فرماید: کافرانی که دنیا برایشان زینت داده شده، مؤمنان را مسخره می‌کنند. (زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا)

می‌گویند «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها» حُب چرا مؤمنین، مسخره خورشان خوب است؟ ببخشید که بنده این طوری سؤال می‌کنم. خدایا خودِ شما فرمودی که مؤمنان همه‌اش مسخره می‌شوند. آیا کافران واقعاً هنر خاصی در مسخره کردن دارند؟ آیا خیلی هنر قوی‌ای دارند یا اینکه مؤمنان، به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که مسخره می‌شوند؟

می‌خواهم بگویم دلایل اینکه کافران، مؤمنان را مسخره می‌کنند چه چیزهایی است؟ خیلی جالب است اینها را بشنوید تا اگر خواستید مؤمنانه رفتار کنید، بدانید که قطعاً مسخره می‌شوید و راه دیگری ندارد؛ مگر اینکه مؤمنانه رفتار نکنید. کسانی که خیلی از مسخره شدن می‌ترسند و می‌خواهند مراعات کنند، بدانند که نمی‌شود مؤمنانه رفتار کنند و مسخره نشوند!

دلیل اول برای تمسخر مؤمنین، عاقلانیت مؤمن است

دلیل مسخره‌شدن مؤمنان چیست؟ دلیل اولش عقل است؛ یعنی چون مؤمنان عاقلانه عمل می‌کنند، مسخره می‌شوند. عاقلانه رفتارکردن و عاقلانه سخن‌گفتن، همواره توسط کسانی که از عقل برخوردار نیستند و از حُقم برخوردار هستند، مورد تمسخر قرار می‌گیرد. چرا عقل، مسخره می‌شود؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ» (غررالحکم / ۳۳۶۷) عاقل‌ترین انسان‌ها کسانی هستند که عاقبتِ دور را نگاه می‌کنند. همه نمی‌توانند عاقبتِ دور را ببینند!

مثلاً شما می‌گویید: «اگر با آمریکا مذاکره کنی، ضربه‌اش به تو بیشتر می‌شود» ولی این حرف شما را مسخره می‌کنند. چرا؟ چون این نتیجه، مربوط به آینده دور است و آینده نزدیک معمولاً تزئین شده است.

یا مثلاً اگر بگویید «روضه اباعبدالله الحسین (ع) وضعیت اقتصادی کشور را بهتر می‌کند.» به شدت شما را مسخره خواهند کرد و می‌گویند: «ببینید چه می‌گوید! می‌گوید روضه بروید تا وضع زندگی شما و اوضاع اقتصادی مملکت بهتر بشود!» البته شما حرف عاقلانه‌ای زده‌ای اما نتیجه خیلی دور آن را گفته‌ای. طرف مقابل هم ربط بین این

نتیجه و آن مقدمه را نمی‌فهمد و مسخره‌ات می‌کند. حالا شما منظورت از این حرف، چه بود؟ شما بگو «من می‌روم روزه حالم خوب می‌شود» همین، بیشتر از این نگو. بقیه‌اش این است که وقتی حالم خوب بشود، فعالیت‌م بهتر می‌شود، وقتی فعالیت‌م بهتر بشود، درآمدم بهتر می‌شود. اما طبیعتاً طول می‌کشد تا به این نتیجه برسی. شما آن نتیجه نهایی را گفتی. حُب یک دفعه‌ای آخرش را نگو! اگر بگویی روزه باعث می‌شود وضع زندگی‌ام بهتر بشود، رگبار تمسخرها را به سمت تو خواهد آمد.

سخن عاقلانه و هوشمندانه، قابل تمسخر است

سخن عاقلانه و سخن فوق‌العاده هوشمندانه، قابل تمسخر است. چرا مؤمنین و پیامبران را مسخره می‌کنند؟ چون اینها می‌خواهند آثار بعیدِ یک اتفاقی را بگویند، تمسخر می‌شوند. این یک دلیل. دلیل دوم این است که مؤمن چون عقلش زیاد است، ریشه‌ها و مقدمات بعیده را هم خوب می‌بیند. مثلاً می‌گوید «ماجرا، از اینجا شروع شد که به آنجا رسید...» دوباره این حرف مؤمن را هم مسخره می‌کنند، چون ربط بین این ریشه‌ها و مقدمات و آن نتایج را نمی‌فهمند، چون فهم ندارند، قرآن می‌فرماید «لَا يَفْقَهُونَ» (صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)؛

توبه/۱۲۷) تو ریشه‌ی یک مصیبتی را بگویی مسخره‌ات می‌کنند. اگر بودند، حضرت زینب را هم مسخره می‌کردند. وقتی آمد کنار کشته‌ی برادر و فرمود: ای کشته‌ی روز دوشنبه، امان از روز دوشنبه... (زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ ع تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ... وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا؛ لهوف/۱۳۳) خیلی از مورخین می‌گویند که عاشورا در روز جمعه یا شنبه بوده است، پس چرا حضرت زینب(س) می‌فرماید کشته‌ی روز دوشنبه؟ حضرت در واقع دارد اشاره می‌کند به آن روزی که آمدند در خانه حضرت زهرا(س) را آتش زدند. عاقل این است؛ عاقل می‌رود از ریشه‌ها و مقدمات شروع می‌کند.

انسان عاقل، مقدمات بعیده را می‌بیند. مؤمن هم چون عاقل است مؤمن شده؛ اگر کسی مؤمن شده باشد و عقل نداشته باشد که ایمانش به درد نمی‌خورد. مؤمن چون ریشه‌های بعید را می‌بیند و چون آثار بعید را می‌بیند، می‌شود مسخره‌اش کرد. مثلاً شما احادیثی که درباره‌ی رابطه‌ی بین گناه و بلا هست، اگر مطرح کنید، حتماً مسخره‌تان می‌کنند. مثلاً اگر در یک کشوری سیل و زلزله نیامده باشد، با تمسخر می‌گویند «مگر آنجا گناه نمی‌کنند؟»

مؤمن از پیچیدگی‌های روابط عالم حرف می‌زند و مسخره‌اش می‌کنند. البته علم هم دارد پیشرفت می‌کند، هرچقدر علم پیشرفت کند، این تمسخرها کمتر می‌شود. یک زمانی روشنفکرهای مذهبی و مسلمان‌های روشنفکر، یکی از کتاب‌هایی را که مسخره می‌کردند، کتاب «حلیة المتّقین» بود. مگر در این کتاب حلیة المتّقین چه نوشته است؟ آداب. مثلاً می‌فرماید: «اگر می‌خواهی دستشویی بروی یک چیزی (یک دستاری) روی سرت بگذار» شروع می‌کنند به مسخره کردن که دستشویی هم می‌خواهی بروی باید حجاب بگیری! بالاخره این را مسخره می‌کردند. حالا اخیراً از نظر علمی، یک دلایلی برایش پیدا کرده‌اند.

اگر طب جدید و علم بشر، به این مطالب رسید، آن وقت چه؟ خُب تا وقتی که علم به اینجاها برسد، اگر این را بگویی مسخره‌ات می‌کنند. پس چه کار کنیم؟ نگوئیم؟ چه باید کرد؟ مثلاً یک مقدارش را جرأت پیدا کن و بگو، یک مقدارش را هم نگو، یک مقدارش را هم با توضیح بگو و با یک ادبیاتی بگو که بفهمند.

دلیل دوم برای تمسخر مؤمنین این است که مؤمن به «علم و واقعیت» ملتزم است

چرا مؤمنان را مسخره می‌کنند؟ یک دلیلش عقلانیت است. عقل یعنی دیدن ریشه‌های بعید، عقل یعنی دیدن همه عواملی که حتی ممکن است به ظاهر، عامل مؤثر نباشند. عقل یعنی دیدن آثار بعید. عقل یعنی همه‌جانبه‌نگری. عقل یعنی اولویت دادن. شما وقتی به یک چیزی اولویت می‌دهی، آن کسی که نمی‌فهمد شما برای چه داری به این مسئله اولویت می‌دهی، مسخره‌ات می‌کند، چون عقلش نمی‌رسد.

خُب یک پله بیاییم پایین‌تر. بعضی وقت‌ها مسئله عقل هم نیست، اما باز هم تو را مسخره می‌کنند. چون مؤمن، به علم و به واقعیت، ملتزم است، او را مسخره می‌کنند! گاهی شما اصلاً بحث عقلانی هم وسط نمی‌آوری بلکه یک بحث علمی، وسط می‌آوری.

چرا مؤمنان را مسخره می‌کنند؟ یکی به دلیل عقل؛ چون عقلانیت اقتضا می‌کند که شما مقدمات بعید یا آثار بعید را ملاحظه کنی و مورد بحث قرار بدهی. اصلاً ملاحظه آثار بعید، موجب تمسخر می‌شود. یکی دیگر از دلایل تمسخر

مؤمنین، این است که مؤمنین به علم و به تجربه بها می‌دهند و طبق روایت، هر کسی تجربه را زیر پا بگذارد، شَقِیٌّ است. (إِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِیَةِ ؛ نهج البلاغه / نامه ۷۸) اما کسی که نمی‌خواهد به علم و تجربه نگاه کند، و نمی‌خواهد واقعیت‌های تجربی را بفهمد، این مؤمنین را مسخره می‌کند.

دلیل سوم برای تمسخر مؤمنین، ابراز عشق و محبت مؤمن است

دلیل سوم برای تمسخر چیست؟ انسان مؤمن به دلیل علم و به دلیل عقل، به اهمیت یک چیزهایی پی می‌برد و به یک محبت و عشق وافر می‌رسد و این عشقش را ابراز کند، و باز هم تمسخر می‌شود. انسان مؤمن انسان سالمی است، انسان وقتی سالم باشد طبیعتاً وقتی یک کشتار جمعی را می‌بیند، دلش می‌سوزد، آتش می‌گیرد! دلش برای نابود شدن نسل بشر می‌سوزد و داد می‌زند. تا داد می‌زند، مسخره‌اش می‌کنند و می‌گویند «این دادبزن را می‌گویی؟» خُب چه کار کنیم که مسخره نشویم؟ سنگ باش، یخ باش، سرد باش؛ یعنی آدم نباش، آهن باش تا مسخره‌ات نکنند! لابد دیده‌اید آدم‌هایی که می‌خواهند مسخره نشوند، نسبت به همه چیز بی‌تفاوت هستند.

بعضی‌ها انگار نسبت به جنایتکارها هیچ احساس بدی ندارند، مثلاً وقتی دربارهٔ شمر صحبت می‌کنند، یک «لعنت الله علیه» هم نمی‌گویند یا ابراز تنفر از او نمی‌کنند، انگار امام حسین (ع) در اثر تصادف از دنیا رفتند! حُب چه شد که سر ایشان را بردند و چه کسانی این جنایت را انجام دادند؟ شما هیچ احساسی در این باره نداری؟ شما حالت خوب است؟ یعنی با شمر ملعون، هیچ مشکلی نداری؟ یا وقتی دربارهٔ امام حسین (ع) صحبت می‌کنند، ابراز محبت نمی‌کنند.

بعضی‌ها برای اینکه مسخره نشوند، احساسات درست انسانی خود را پنهان می‌کنند؛ این خیلی بد است

اصلاً بعضی‌ها چون می‌خواهند مسخره نشوند، احساسات درست انسانی خودشان را پنهان می‌کنند و این خیلی زشت است. چرا عشق و محبت به امام حسین (ع) را ابراز نکنیم؟ حسین جان؛ «هر که دیوانه ز عشق تو نشد عاقل نیست، عاقل آنست که از عشق تو دیوانه شود»

چرا احساسات انسانی خودت را پنهان می‌کنی؟ می‌گویند: «اگر ابراز بکنم، مسخره‌ام می‌کنند!» هر کاری بکنی، آنها تو را مسخره‌ات می‌کنند، نمی‌شود که من انسان نباشم تا

مسخره‌ام نکنند! الآن مگر شما مسخره نمی‌شوید؟ مثلاً ما را مسخره می‌کنند که چرا به فلسطین توجه دارید؟ می‌گویی: عمق استراتژیک ما است... اصلاً این آدم سطحی‌نگر، عمق استراتژیک را می‌فهمد چیست؟ تو باز هم حرف عاقلانه زدی و مسخره‌ات کردند. یا مثلاً شما می‌گویی «مرگ بر اسرائیل» و مسخره‌ات می‌کند و می‌گوید این قدر از مرگ حرف نزنید... نمی‌فهمد که ما با همین «مرگ بر اسرائیل» در منطقه چه کار کردیم.

می‌گویند «شما همه‌اش اهل تنفّرد و با جهان در افتاده‌اید!» ما یک مرگ بر آمریکا و اسرائیل گفتیم و یکی هم مرگ بر انگلیس گفتیم؛ انگلیسی که یک دوم یا یک سوم ملت ایران را با ایجاد قحطی گُشت و خیلی از پدران ما در واقع یتیم‌های آن دوران هستند. آمریکا هم که این قدر جنایت کرده که دیگر معلوم است؛ نمونه‌ی اخیرش همین داعش است. اسرائیل کودک‌کش هم که دیگر در جهان منفور است. ما فقط به همین سه تا کشور «مرگ» گفتیم، ما کی به جهان مرگ گفتیم؟ می‌گویند: شما با جهان در افتادید و این قدر مسخره می‌کنند که دیگر جرأت نکنید در نفرت و در دوستی با ابناء بشر، ابراز احساسات بکنید.

با تمسخر، در تصمیم‌گیری سیاسیون و مدیران کشور هم اثر می‌گذارند

مثلاً می‌گویید: «آدم با کلاس که مظلومیت مردم یمن حرف نمی‌زند!» این قدر مسخره‌ات می‌کند که اصلاً جرأت نمی‌کنی اسم مردم یمن را بیاوری. در حالی که اقتضاء منافع ملی‌ات است که از مظلومیت آنها دفاع کنی، اقتضاء منافع ملی‌ات است که اگر توانستی حتی از آنها دفاع کنی چون آنها دارند با دشمن مشترک تو می‌جنگند. اصلاً اگر بتوانی از آنها دفاع کنی، قدرت خودت افزایش پیدا می‌کند. اما چه کسی عقل دارد که اینها را ببیند؟

شما الان جرأت داری، برای ابراز احساسات انسانی برای مردم یمن یک پوستر بزنی؟ این قدر مسخره‌ات می‌کنند! می‌گویند: ما خودمان این قدر مشکلات داریم، شما رفتی قربان صدقه آنها می‌روی؟! خب این مشکلات ما ناشی از همان آمریکایی است که الان یمن دارد در جبهه مقدم، کمر آن را می‌شکند. اصلاً این حرف‌ها را نمی‌فهمد. شما حرف‌هایی که با یک کیلومتر فاصله هست هم به او نگو، یمن که چند هزار کیلومتر فاصله دارد! این نوک دماغش را بیشتر نمی‌بیند.

اینها با تمسخر، حتی در تصمیم‌گیری سیاسیون هم اثر می‌گذارند، روی برنامه‌ریزی مدیران کشور اثر می‌گذارند. تمسخر خیلی قوی است! روی قدرت تفکر انقلابیون و آدم‌های سالم و مؤمنین هم اثر می‌گذارند. لذا مؤمنین باید به خدا قول بدهند که تحت تأثیر تمسخر قرار نگیرند.

نمی‌شود که مؤمن باشی و تو را مسخره نکنند

در ابتدای این جلسه گفتیم که ابلیس، زیبا جلوه می‌دهد. در مورد این هم باید جداگانه صحبت کنیم. این نحوه عملیات روانی ابلیس است. دنیا برای کافران، زیبا جلوه داده شده و کافران در حُقم و بی‌عقلی و جهالت هستند، لذا اگر به اینها سخن عاقلانه یا سخن عاشقانه بگویی، مسخره‌ات می‌کنند.

حالا می‌شود من مؤمن باشم و من را مسخره نکنند؟ نمی‌شود؛ مگر اینکه مؤمن باشی و عاقل نباشی، مؤمن باشی و عالم نباشی و از علم، دفاع نکنی، مؤمن باشی و عاشق نشوی. مگر می‌شود مؤمن باشی و عاشق نشوی؟ می‌شود مؤمن بشوی و مرگ صدها نفر برایت اهمیت نداشته باشد؟!!

چرا کافران، مؤمنان را مسخره می‌کنند؟ یکی به دلیل علم و عقل، چون مؤمنان ملتزم هستند به تجربه و عقل. امیرالمؤمنین (ع) به ابوموسی اشعری فرمود: اگر علم و عقل را زیرپا بگذاری، شقی هستی (إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ ؛ نهج البلاغه / نامه ۷۸) مؤمنان موظف‌اند به تجربه و عقل، بها بدهند. عقل درواقع می‌خواهد آثار دورتر را ببیند، می‌خواهد همه آثار را ببیند، می‌خواهد ریشه‌ها را ببیند. خب آنهایی که نمی‌توانند این چیزها را ببینند، مسخره می‌کنند. علم هم می‌خواهد تجربه را نگاه کند.

رهبر انقلاب بر اساس تجربه فرمود «نمی‌شود به آمریکا اعتماد کرد» اما برخی مسخره کردند

مقام معظم رهبری یک حرف عاقلانه زدند و رئیس‌جمهور قبلی مان مسخره کردند. مقام معظم رهبری فرمودند: طبق تجربه نمی‌شود به آمریکا اعتماد کرد، من خوش‌بین نیستم. اما رئیس‌جمهور ما یک هفته نشده بود که آمدند و گفتند: دیپلماسی محلّ خوش‌بینی و بدبینی نیست! درحالی‌که این بدبینی نسبت به آمریکا طبق تجربه به دست آمده است؛ آن‌هم یک تجربه جهانی تاریخی بین‌المللی. در قرآن که ننوشته است به آمریکا نمی‌شود اعتماد کرد،

این حاصل تجربه است. مؤمن هم موظف است، خدا این وظیفه را برای او قرار داده است که «مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود» وظیفه‌اش این است که تجربه را به‌ها بدهد. رهبر انقلاب این را بر اساس تجربه فرمود ولی آن فرد، مسخره کرد. چرا مسخره می‌کند؟ به خاطر اینکه شما مقید به تجربه هستی ولی او مقید به تجربه نیست لذا تو را مسخره می‌کند.

تو به دلیل احساسات انسانی‌ات حساس می‌شوی، شوریده‌حال می‌شوی، عاشقانه فریاد می‌زنی، به خاطر احساسات انسانی‌ات از دشمن بشریت نفرت پیدا می‌کنی، اما او تا می‌بیند که شما احساساتی شده‌ای، مسخره‌ات می‌کند و می‌گوید «این احساساتی‌ها را ببینید...» خُب اول بین دلیل این احساساتش چیست؟ اگر دلیلش درست است، آن احساسات هم خوب و مقدس است، نباید مسخره کرد. احساسات خلاف عقل غلط است، احساسات خلاف علم غلط است، اما احساساتی که اثر مثبت دارد، اتفاقاً منافع تو را هم تأمین می‌کند.

شما نمی‌توانید مؤمن باشید و توسط کافران مسخره نشوید. کافر یعنی چه؟ یعنی کسی که می‌پوشاند. چه چیزی را می‌پوشاند؟ یا علم را، یا عقل را، یا علاقه‌های انسانی را.

بالاخره یک واقعیتی را دارد می‌پوشاند و یک چیزی را دارد انکار می‌کند که به او «کافر» می‌گویند. این کافر، حتماً تو را مسخره می‌کند. اگر کسی تاب و توان مسخره شدن نداشته باشد، نمی‌تواند مؤمنانه رفتار کند. مؤمنانه رفتار کردن یعنی ملتزم بودن به علم؛ حتی علم تجربی. مؤمنانه رفتار کردن یعنی ملتزم بودن به عقل. ملتزم بودن به احساسات شریف انسانی که عقل هم این احساسات را تأیید می‌کند، علم و تجربه هم این احساسات را تأیید می‌کند. ولی هر کدام از این سه تا اگر بخواهد یک کمی خلاف تصور ابلهانه‌ی کسانی که مؤمنانه زندگی نمی‌کنند قرار بگیرد، تمسخرش می‌کنند. پس مؤمن همیشه تمسخر می‌شود و قرآن هم، همین را فرموده است.

جلسه دوم |

ضعف ما در نشان دادن زشتی های زندگی غیرمؤمنانه

اولین اقدام برای اینکه ضعف تبلیغاتی خودمان را برطرف کنیم چیست؟
یک سوژه جالب برای هنرمندان جهت ساخت فیلم

**شیطان با عملیاتی که در ذهن و احساس ما انجام می دهد
می خواهد ما را همراه کند**

در این جلسات می خواهیم برخی از راهکارها برای
برطرف شدن ضعف تبلیغات در جبهه دین و اهل حق را
با همدیگر بحث کنیم. جلسه قبل، در آیات کریمه قرآن
دیدیم که شیطان به طور قاطع می گوید «من انسان ها را

گمراه می‌کنم» (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ ص ۸۲/۸۲) البته روش شیطان برای گمراه کردن انسان، روش فیزیولوژیک نیست بلکه کاملاً تبلیغاتی است، یعنی از طریق جنگ روانی و عملیاتی که در ذهن و احساس ما انجام می‌دهد، می‌خواهد ما را گمراه کند، اصلاً خود گمراه کردن، در واقع یک عملیات تبلیغاتی از این جنس است؛ شیطان می‌خواهد روی افکار مردم اثر بگذارد و این کار را هم خوب بلد است.

شیطان برای گمراه کردن انسان‌ها چه کار می‌کند؟ قرآن می‌فرماید: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حجر، ۳۹) یعنی غیرخدا را، دنیا را، زمین را، زندگی را و... برای انسان‌ها زیبا جلوه می‌دهد. البته زمین به عنوان «طبیعت» زیبایی دارد، اصل زندگی و دنیا که محل زندگی است هم زیبایی دارد؛ اما طوری که ابلیس می‌خواهد اینها را زیبا جلوه بدهد، یک چیز دیگری است. اتفاقاً درک زیبایی طبیعی دنیا، تو را به خدا و به خالق این زیبایی می‌رساند. درک زیبایی زندگی هم تو را شاکر خدا و ممنون و مقرب به خدا خواهد کرد. اگر کسی به تو محبت کرد و هدیه زیبایی به تو داد، تو به خود او بیشتر علاقه مند می‌شوی تا به هدیه او. هیچ وقت به او نمی‌گویی که هدیه تو از خود تو زیباتر است. این حرف

توهین است. لذا اگر ما بدون آسیب و آفت، زیبایی طبیعی دنیا و زیبایی‌های زندگی و طبیعت و وجود خودمان را درست درک کنیم، از خدا دور نمی‌شویم.

شیطان سبک زندگی غلط را برای انسان‌ها زیبا جلوه می‌دهد تا به راه خدا نیایند

سخن شیطان که می‌گوید: «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی من برای آنها زیبا جلوه می‌دهم، یعنی چه؟ خداوند در آیات دیگری معنای دقیق این زیبا جلوه دادن شیطان را که در واقع مکر خداست، بیان می‌فرماید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (بقره، ۲۱۲)، «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (نمل، ۲۴) خداوند متعال کلمه «زَيْنَ» را در قرآن با صیغ (شکل‌های) مختلف به کار برده است ولی بیشترین مصرفش این است که «سبک زندگی این افراد، برای شان زیبا جلوه داده شده است» ما امروزه می‌گوییم «سبک زندگی» اما خداوند متعال، از تعبیر «اعمال» استفاده می‌فرماید.

خداوند متعال در شش آیه، زینت دادن اعمال انسان یا سبک زندگی انسان را کاملاً به ابلیس نسبت می‌دهد. گاهی زینت ابلیس، مجازاتی است که خداوند، انسان را گرفتار

آن می‌کند. خداوند در آیه «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، ۴۳) برخی آدم‌ها هستند که قساوت قلب پیدا کردند، و شیطان برای آنها زیبا جلوه داد آنچه را انجام می‌دادند، «ما كانوا يَعْمَلُونَ»؛ یک کار خاص نیست که شیطان، انجام آن یک‌دانه کار را زینت داده باشد. «كانوا يَعْمَلُونَ» فعل ماضی استمراری است به معنای «انجام می‌دادند»، یعنی رفتاری که آدم همیشه انجام می‌دهد، یعنی سبک رفتار و زندگی انسان‌ها. شیطان سبک زندگی‌شان را زینت می‌دهد.

قرآن در یک آیه دیگری می‌فرماید: «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نحل، ۶۳) یعنی به خدا سوگند، پیامبرانی را به سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم، اما شیطان اعمال‌شان را در نظرشان زینت داد و امروز او ولی شیطان است و سزای آنهاست! شیطان، رفتار غلط اینها را برای‌شان زیبا جلوه داد و مانع شد که به راه خدا بیایند، به واسطه اینکه مسحور این زیبایی دروغین شدند.

خیلی‌ها تحمل شنیدن زشتی‌های پنهان فرهنگ و سبک زندگی غربی را ندارند/ کسی که غربی‌ها را خوشبخت بداند، خودش را دائماً زشت می‌بیند

در مقابل این جریان تبلیغی ابلیس که جریان تبلیغی کافران هم هست و سبک زندگی‌شان را زیبا می‌بینند، ما باید چه کار کنیم؟ یکی اینکه باید به کافران نشان بدهیم که شیطان به آنها دروغ گفته و در واقع زندگی‌شان زیبا نیست. دیگر اینکه به مؤمنانی که شیفته کافران می‌شوند، بگوییم که زندگی کافران زیبا نیست، چون وقتی دنیای کافران در نظر این مؤمنان، زیبا جلوه داده شود- به دستور شیطان که می‌خواهد همه را با این تزئین دروغین، خراب بکند- این زیبایی را ترویج می‌کنند. ما در این چهل سال، این دو کار مهم را انجام نداده‌ایم. و نتیجه‌اش این شده است که خیلی‌ها حتی تحمل شنیدن زشتی‌های پنهان فرهنگ و سبک زندگی غربی را هم ندارند.

شاید مهم‌ترین حرفی که بنده می‌خواهم در این دهه، خدمت شما عرض کنم همین است که فرهنگ و سبک زندگی غربی، زیبا نیست اما برای ما زینت داده شده است. وقتی کسی آنها را خوشبخت بداند، آنها را پیشرفته بداند و زیبایی‌های زندگی آنها به چشمش آمده باشد، خودش را

دائماً زشت می‌بیند و زیبایی‌های خودش را نخواهد دید. چنین کسی اصلاً ذهن و چشمش پُر شده است، او نمی‌تواند درست تفکر کند. انسانِ شیفته، نمی‌تواند نقد کند. «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ» (من لایحضر الفقیه/ ج ۴/ ص ۳۸۰) وقتی انسان چیزی را دوست دارد، کور و کر می‌شود.

در زمان پیامبر(ص) هم شیطان، زندگی مشرکین را برای مسلمان‌ها زینت می‌داد

حرفی که ابلیس گفته، بی‌اساس نیست. او می‌گوید «من کار غلط و سبک غلط زندگی هر کسی را برایش زینت می‌دهم» همیشه این‌طور بوده و هست، نه اینکه این بحث فقط مربوط به الآن و فرهنگ غرب باشد. در زمان رسول‌خدا(ص) هم شیطان، زندگی مشرکین را برای مسلمان‌ها زینت می‌داد. خدا می‌فرمود: چرا آنها پیش برخی از مسلمان‌ها زیباتر به نظر می‌رسند؟ مگر مشرکین چه چیزی داشتند که منجر می‌شد برخی از مسلمان‌ها، عزّت را پیش آنها بخواهند و دوست داشته باشند که آنها تحویلشان بگیرند؟ «أَيَّبْتُنَّوْنَ عِنْدَهُمْ الْعِرَّةَ؟» (نساء، ۱۳۹)

آیا واقعاً زندگی دشمنان ما زشت است؟ اگر ما توانسته بودیم زشتی‌های آنها را نشان بدهیم، امروز همه می‌توانستند

در اینترنت، این واقعیت را بینند. ولی متأسفانه ما نتوانسته‌ایم این کار را انجام بدهیم و الان سبک زندگی آنها دارد به این طرف، تهاجم می‌کند و خیلی‌ها دارند الگوهای آنها را انتخاب می‌کنند.

اگر بنده الان شروع کنم از زشتی‌های پنهان موجود در فرهنگ و سبک زندگی غربی حرف بزنم، احتمالاً از این حرف‌ها برای تمسخر و جنگ روانی استفاده خواهند کرد. در جلسه قبل، درباره این صحبت کردیم که چرا مسخره کردن اهل جبهه حق، راحت است؟ یک علتش همین است که حرف اینها یک مقدار عمیق است و درست فهمیده نمی‌شود. مخصوصاً الآن در ارتباط با غرب، آیا شما می‌توانید راحت به مردم بگویید «آنهايي که سبک زندگی مؤمنانه ندارند، زندگی‌شان زیبا نیست»؟ و آیا مردم این حرف را قبول می‌کنند؟

این موضوع بسیار مهم است، این طور نیست که خداوند از یک موضوع غیرمهم، این قدر با تأکید صحبت کند. ابلیس کار خودش را خوب بلد است؛ او گفته است که من قطعاً سبک زندگی غلط اینها را زینت خواهم داد و این کار را هم انجام می‌دهد.

تا وقتی لایه‌های عمیق زندگی غربی را موشکافی نکنی نمی‌توانی بدی آن را درک کنی

آیا واقعاً زندگی در فضای فرهنگ و سبک زندگی غربی، بد است؟ تا وقتی لایه‌های درونی و عمیق این زندگی را موشکافی نکنی و اندوه و افسردگی و غم پشت سر این لبخندهای ظاهری را نبینی، نمی‌توانی این بدی را درک کنی. چون شیطان کارش را-که همان زیبا جلوه دادن است- دارد به خوبی انجام می‌دهد.

ما الان می‌توانیم بگوییم: «این چه وضع دموکراسی، آزادی‌خواهی و حقوق بشر در غرب است؟ که عین آب خوردن، مردم‌شان به مسئولان خود اجازه می‌دهند رسماً از تروریست‌ها حمایت کنند و این تروریست‌ها، دو میلیون نفر کشته یا آواره یا مجروح یا اسیر در سوریه ایجاد کنند؟ آیا در کشورهای غربی هیچ انسانی نیست که به این جنایت‌ها اعتراض کند؟» البته بعضی وقت‌ها شما می‌بینید که مثلاً در فرانسه، انگلیس یا آمریکا علیه این جنایت‌ها یک اعتراضاتی هم شده است که غالباً مسلمان‌ها و عرب‌هایی که آنجا هستند دارند اعتراض می‌کنند.

این هم خیلی دردآور است که مردم همین کشورهای عربی و مسلمان، می‌بینند که این غربی‌ها دارند در کشورهای

مسلمان، این قدر آدم‌کشی و جنایت می‌کنند، اما با این حال، یکی از آرزوهای درصد قابل توجهی از جوان‌های شان این است که بروند در غرب زندگی کنند! در واقع باید به آنها گفت: یعنی دوست داری بروی در کنار قاتلان مردم کشورت زندگی کنی؟ چه طوری این واقعیت را نمی‌بینی؟! «لَا تُزِينَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» سبک زندگی آنها برای این جوان، زینت داده شده است و به همین خاطر، بدون فکر، سبک زندگی و فرهنگ آنها را قبول می‌کند.

برای اینکه ضعف تبلیغاتی خودمان را برطرف کنیم باید چه کار کنیم؟

چرا آنها از نظر تبلیغاتی، موفق‌تر از ما هستند؟ اگر ما بخواهیم ضعف تبلیغاتی خودمان را برطرف کنیم باید چه کار کنیم؟ بنده حدود بیست سال است که این ایده را دنبال می‌کنم؛ به هر هنرمندی می‌رسم، می‌گویم: نمی‌خواهد از ایران، برای ایرانی‌ها و خارجی‌ها فیلم بسازی، هرچه فیلم از ایران برای ایرانی‌ها ساختند بس است. اگر هم از ایران، برای خارجی‌ها در جشنواره‌ها فیلم بردند، معمولاً بدبختی ایرانی‌ها را نشان دادند. شما برو برای ما و برای خودشان، از باطنِ خراب زندگی غربی‌ها فیلم بساز. برای خودشان فیلم بساز، ما هم می‌بینیم. در آنجا هم برخی از محدودیت‌های

فیلم‌ساختن در ایران را نداری. مثل این فیلم‌هایی که خارجی‌ها-بدون محدودیت- می‌سازند و در تلویزیون و سینمای ایران هم پخش می‌شود، همان جا بساز و بعد بیا اینجا پخش کن. یک لایه برو داخل زندگی آنها و عمیق‌تر نگاه کن. فریب سطح زندگی‌اش را که لبخند می‌زند، نخور.

ممکن است وقتی به غرب، فیلم‌ساز بفرستیم، یک سری از این فیلم‌سازهای ما بروند و از خوبی‌های ظاهری غرب، فیلم بسازند و بیاورند تحویل ما بدهند، یعنی خود این فیلم‌سازها هم تحت تأثیر ظاهر فریبنده غرب قرار بگیرند. بالاخره این جنگ تبلیغاتی است و برخی در این جنگ، مغلوب می‌شوند. بنده این راه حل استالین را قبول ندارم، چون معلوم است که این راه حل غیرانسانی است: می‌گویند وقتی سربازهای روسیه در جنگ علیه هیتلر به آلمان رفتند و برلین را گرفتند، استالین قطار سربازان را در مسیر برگشت منفجر کرد و تمام سربازانش را کشت. پرسیدند چرا این کار را می‌کنی؟! اینها فاتحان هستند. گفت اینها غرب را دیدند و الآن که برگردند، به کم راضی نمی‌شوند و می‌خواهند اینجا را غربی کنند! این روش‌ها حتماً غلط است. تو باید مثل شیر، به میدان نبرد بروی و سالم بیرون بیایی، صید خودت را بگیری و پیروز بیرون بیایی. ما نمی‌خواهیم نسبت به

غرب، «کورباش و دورباش» بگوییم. اتفاقاً می‌خواهیم همه با دیدهٔ عبرت‌بین، به غرب نگاه کنند.

اخیراً دیدم بعضی از جوان‌ها یک حرکتی انجام دادند که به آنها خسته نباشید می‌گویم، البته این کار نسبت به آن چیزی که باید انجام بشود، صرفاً یک نیم‌قدمی است که برداشته شده است. اینها رفته بودند در برخی از کشورهای غربی، با زن و مرد و دختر و پسر جوان صحبت می‌کردند و می‌گفتند: در ایران اگر آقا و خانم باهم بیرون بروند، آقا خرج خانم را می‌دهد. آنها می‌گفتند: در اینجا زن و مرد، دُنگی خرج می‌دهند! از زن‌ها می‌پرسید: آیا خوب است که آقا خرج شما را بدهد؟ مثلاً یکی از آنها می‌گفت: بله، اینکه خیلی خوب است ولی اینجا یک چنین جوانمردی‌ای پیدا نمی‌شود. (البته کلمهٔ جوانمردی را بنده استفاده می‌کنم و نقل به مضمون می‌کنم) در ایران، مرد به زن احترام می‌گذارد و به او می‌گوید من در تمام طول عمر، خرجت را می‌دهم چون بر من واجب است که خرجت را بدهم. آن خانم غربی وقتی این حرف را شنید، گفت: واقعاً؟! اگر من با چنین کسی زندگی کنم هرچه بگویم حرفش را گوش می‌کنم. اصلاً چنین چیزی برایش قابل تصور نبود؛ این قدر سبک زندگی آنها، برای‌شان زیبا جلوه داده شده است!

پیشرفت خوب است، اما به چه قیمتی؟

الآن مشکل ما چیست؟ بعضی از روشنفکرها و رسانه‌ای‌های ما نمی‌فهمند دموکراسی از دیکتاتوری بدتر است. درحالی‌که این خیلی ساده است، پنجاه سال پیش علامه طباطبایی (ره) فرمودند دموکراسی از دیکتاتوری بدتر است علتش را هم توضیح دادند. (ترجمه تفسیر المیزان / ج ۴ / ص ۱۹۴) معلم‌های دینی جرأت نمی‌کنند این حرف را در کتاب‌های مدرسه‌ای بنویسند. چرا؟ می‌گویند «من چه طوری این حرف را توضیح بدهم؟ معلوم است که دموکراسی بهتر است!» پس این آمار جنایت‌ها و کشتارها، چه می‌شود؟ آیا می‌دانی که این کشورهای پیشرفته با دزدی، جنایت و غارت، به این ثروت رسیده‌اند؟ آیا می‌دانی اگر همین الآن کشورهای پیشرفته دست از غارت و ظلم بردارند، قدرت رقابت ندارند؟! خیلی از کشورهای جهان سوم صنعت آن‌چنانی ندارند اما اگر کشورهایی که صنایع پیشرفته دارند، همین الآن دست از غارت منابع جهان سوم بردارند، در رقابت شکست می‌خورند.

می‌گویند: «بَه‌به! فلان کشور، چه ماشین‌هایی می‌سازد، فلان کشور چه تأسیساتی دارد...» اگر اینها همین الآن دست از غارت بردارند، دیگر نمی‌توانند این چیزها را

بسازند. اگر همین الآن، آمریکا دست از غارت و جنایت بردارد، صنایعش می‌خوابد! چرا این قدر با ما مشکل دارند؟ اگر ما الآن قیمت نفت را در منطقه، به حدّ مطلوب بالا ببریم، آنها به گدایی و التماس می‌افتند. آن وقت قیمت ماشین‌شان چقدر می‌شود؟ بله؛ در دانش و تکنولوژی پیشرفت کرده‌اند، اما بدون جنایت شروع نکردند، بدون جنایت ادامه ندادند و همین الآن هم بدون جنایت نمی‌توانند ادامه بدهند!

وقتی این حرف‌ها را به بعضی‌ها می‌گویی، بلافاصله می‌گویند: «پس ژاپن چطور؟ مگر ژاپن هم استعمارگر است؟» «خُب ژاپن، در دست آنهاست و از خودش اراده‌ای ندارد. سرمایه‌شان و اموال و دارایی‌های‌شان در اختیار آنهاست. برخی می‌گویند: «خُب پیشرفت چین را چه می‌گویی؟» آیا شما حاضر هستی به سبک زندگی مردم چین، زندگی کنی؟ کدام ایرانی حاضر است مثل چینی‌ها کار کند و زندگی کند؟ البته نمی‌گوییم که ما تنبلی کنیم و کار نکنیم؛ کار کردن و منظم بودن خوب است اما به چه قیمتی؟

می‌دانی در غرب، نظم و صداقت را به چه قیمتی به دست آوردند؟ / خواستند ابرو را درست کنند، چشم را درآوردند!

بعضی چیزها برای ما تزئین شده است. شما نمی‌توانی به کسی که غرب و تمدن غرب در ذهنش تزئین شده، تفکر دینی را منتقل کنی، چون او مدام دین را سیاه می‌بیند، نورانیت و صفای دین را نمی‌بیند. او اصلاً خود به خود به سمت تنفر از دین داران می‌رود. برآورد شخصی بنده این است که بسیاری از مذهبی‌های ما بلکه حزب‌اللهی‌های ما هنوز نتوانسته‌اند از مانع کورکننده تزئین فرهنگ و تفکر غرب عبور کنند. مثلاً می‌گویند آنجا خیلی منظم کار می‌کنند! می‌دانی این نظم را به چه قیمتی به دست آوردند؟ یا می‌گویند: آنجا در ادارات با آدم، درست و صادقانه برخورد می‌کنند. می‌دانی آنها چه طوری به این صداقت رسیدند؟ بعد بین آیا شما حاضر هستی آن طوری صداقت داشته باشی؟ این از همان حرف‌هایی است که اگر بگویم، تحمل نمی‌شود.

این ضرب‌المثل را شنیده‌ای که می‌گوید «آمد ابرو را درست کند، زد چشمش را کور کرد» فرض کنید به شما بگویند: یک دستگاهی آمده است که ابرو را خیلی خوب درست می‌کند، می‌خواهی مجانی به تو بدهیم؟ شما می‌گویی: اینکه

خیلی خوب است. بعد می‌گویند: اما مشکلش این است که چشمت را کور می‌کند! شما نه تنها آن را نمی‌گیری، بلکه ناراحت هم می‌شوی و می‌گویی: این چه دستگاهی است که برای من آوردی؟ یک میلیارد هم پول اضافه رویش بگذاری و به من بدهی، من نمی‌گیرم! الان یک جاهایی در برخی از فرهنگ‌ها، یک امتیازهایی را ایجاد کردند و خواستند ابرو را درست کنند، اما چشم را درآوردند.

غربی‌ها فرهنگ صداقت را به قیمت از بین بردن حیا در جامعه ایجاد کردند

اگر در یک جامعه‌ای حیا را از بین ببری و صداقت را بر حیا ترجیح بدهی، دیگر صداقت در آن جامعه ارزش ندارد. آقای دکتر کاردان رئیس انستیتوی روان‌شناسی دانشگاه تهران و استاد روان‌شناسی اجتماعی بودند. ایشان می‌گفتند: فلان روان‌شناس غربی گفته است «در فرهنگ غرب، وقتی یک پسر با پدرباش از دنیا رفته و پول فراوانی به او ارث رسیده است، چرا باید غمگین باشد و دم در مجلس عزای پدرش بایستد؟ او طبیعتاً خوشحال است و می‌تواند پارتی بدهد!» آقای دکتر کاردان می‌گفت: ژاپنی‌ها برای فرهنگ آمریکایی‌ها این ضرب‌المثل را استفاده می‌کنند که «قورباغه را ببین، این قدر دهانش را باز کرده

که زبان کوچک حلقش هم پیدا است!» از بس بی‌حیایی در بین آمریکایی‌ها رواج دارد. آیا می‌دانید اگر در جامعه‌ای بی‌حیایی رواج پیدا کند صداقت افزایش پیدا می‌کند؟ پس اگر در جامعه‌ای صداقت افزایش پیدا کرد باید ببینید چرا افزایش پیدا کرده و آیا مبنایش درست است؟

صداقت ارزش اول در دین است، اما قبل از آن «حیا» است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» (امالی شیخ صدوق / ص ۵۱۰) یعنی اگر حیا نداری برو هر کاری دلت می‌خواهد انجام بده؛ من اصلاً نمی‌توانم با تو کاری بکنم. وقتی حیا داشتی بیا من صداقت را برایت آموزش بدهم. صداقت اولین صفت مؤمنان است. اما قبل از اینکه مؤمن بشوی باید حیا داشته باشی و الاً اصلاً از ایمان با تو صحبت نمی‌کنند. اگر صداقت بر اساس منفعت طلبی و از سر بی‌رحمی به دیگران باشد چطور؟ این صداقت چه ارزشی دارد؟ خیلی وقت‌ها آدم‌ها از سر لطف به دیگران بعضی از حرف‌ها را نباید بزنند چون اگر راستش را بگویند، طرف مقابل، دلش می‌شکند. اگر صداقت علامت یک خودخواهی خیلی شدید باشد چطور؟ اگر صداقت، بی‌مهری را رواج بدهد چطور؟ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه، ۲۳)؛ بعضی‌ها بت پرست بودند،

بعضی‌ها هواپرست بودند. هوای نفس، در غرب تئوریزه شده و به یک مکتب تبدیل شده که آن را می‌پرستند. آیا جرأت می‌کنی در مقابل آن بایستی؟

اگر یک صفتی را در غربی‌ها می‌پسندید، لایه‌های پشتی آن را هم بررسی کنید

شما کدام صفت را در غربی‌ها می‌پسندید؟ بیاورید لایه‌های پشتی آن صفت‌ها را با هم بررسی کنیم. مثلاً پرتلاش بودن یکی از صفاتی است که واقعاً در فرهنگ غربی هست. به چه دلیل؟ آیا اگر شما را دچار بردگی نوین کنند به حدی که شما از ترس فقر، برای یک لقمه نان بدوی، ارزش انسانی دارد؟ نظم در غرب هست ولی امیرالمؤمنین علی (ع) نظم را مطلق نمی‌داند. فرمود: «أَوْصِيكُمَا وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» (نهج البلاغه / نامه ۴۷)، به خاطر تقوا نظم داشته باشید؛ نه از سر اینکه مثلاً «اگر نامنظم باشم از حقوقم کم می‌کنند!»

به یک استاد دانشگاه که البته خیلی استاد محترم و متدیّنی است و در دانشگاه‌های خارج از کشور تدریس می‌کند، گفتم بیا تهران تا از علمت در ایران استفاده کنند. گفت «نه؛ اگر من بیایم، در این دانشگاهی که الان تدریس

می‌کنم، زود جایم را می‌گیرند، چون اینجا کسی به عنوان عضو هیئت علمی استخدام نمی‌شود بلکه اینجا یک رقابت دائمی بین اساتید هست و من باید مدام خودم را به‌روز کنم، و الا من را کنار می‌گذارند.» حُب این آدم، دارد جهاد علمی می‌کند برای اینکه از کار بیکار نشود! این چقدر ارزش دارد؟ مثل این است که به طرف بگویند: «تو بدم؛ بمیر و بدم!» تو کار کن، حتی اگر انسانیت خودت را از دست بدهی!

نظم و صداقت اگر از سر تقوا نباشد، ارزش ندارد

به بنده نگویند که «شما طرفدار نظم، تلاش و صداقت، نیستی؟!» چرا من طرفدار اینها هستم؛ اما قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده، ۲۷)، اگر این خوبی‌ها به خاطر تقوا نباشد ارزش ندارد. این موفقیت‌هایی که در غرب هست، اگر ابرویی را درست کرده باشند ولی چشم را درآورده باشند، ارزش ندارد. چقدر در جنگ جهانی اول و دوم آدم کشته شد تا صنایع پیشرفت کرد؟ در مرحله آغاز دوران استعمار که صنعت و کشتی‌های بخار غربی‌ها راه افتاده بود، چقدر کشورهای دیگر را استعمار کردند؟ کارخانه‌های نساجی انگلیس، چقدر به زنان خودشان ظلم کردند و کارگرهای ارزان قیمت گرفتند؟ آیا اینها ارزش دارد؟!

الآن هم رسماً می‌گویند: ما در خلیج فارس منافع داریم! شما غلط می‌کنید اینجا منافع دارید. این منطقه برای ما و کشورهای همسایه ما است، اصلاً به شما چه ربطی دارد؟ می‌گویند: آنجا نفت هست! بله، خُب هر موقع نفت به هر قیمتی بود، به شما هم می‌فروشیم.... آنها مشکل شان این است که اگر دست از این غارت بردارند، ورشکست می‌شوند و آمریکا اولین کشوری است که صدمه می‌بیند. اصلاً فرهنگش یک‌طوری است که هزینه‌هایشان را بالا گرفته‌اند و مجبورند به تناسبش غارت کنند. لذا می‌بینید که جنگ راه می‌اندازد، سلاح‌هایش را می‌فروشد، غارت می‌کند، معادن کشورهای دیگر را برمی‌دارد و همه کارهایی را که می‌داند انجام می‌دهد. ترامپ در این زمینه یک مقدار صادق‌تر از بقیه بود. خیلی رسمی می‌گفت که اینها گاو شیرده ما هستند! یعنی آن ظاهر منافقانه دیپلماسی را هم رعایت نمی‌کرد.

نقد تمدن غرب در خود غرب راحت‌تر است، چون مردم آنجا تجربه‌اش کرده‌اند

یکی از اولین کارها این است که زیبایی تمدن غرب که یک زیبایی حقیقی نیست در ذهن مردم جامعه ما فرو ریخته بشود. باید بتوانی زیبایی تمدن غرب را در ذهن

خود مردم مغرب زمین هم فرو بریزی که اتفاقاً این کار آسان تر است. جالب است وقتی من در خارج از کشور در جمع ضدانقلاب ها علیه تمدن غرب صحبت می کردم، سرهای شان را پایین می انداختند. در آن جلسه که اکثراً ضدانقلاب ها بودند، وقتی از دین و خدا و پیغمبر حرف می زدم، توهین می کردند اما وقتی شروع کردم به نقد تمدن غربی و همان فرهنگی که در آن زندگی می کردند، دیگر ساکت شدند و سرشان را پایین انداختند. گفتم اگر اینجا ترافیک و نظم خیابان ها خوب است، به خاطر وحشی گری پلیس اینجاست، این ترافیک خوب چه ارزشی دارد؟ سرهای شان را پایین انداختند، چون تجربه کرده بودند و می دیدند که در خیابان های شان چه خبر است! آنجا راحت تر می شود این حرف ها را گفت چون مردم تجربه کرده اند.

در جلسه ای نشسته بودم که جوان های ایرانی آمده بودند، یکی از دانشجویها که تازه از ایران به کانادا رفته بود در جمع اینها بود. او بیشتر اشکال می کرد. یکی از اشکالات یا سؤالاتش این بود که چرا در ایران نمی گذارید دختر و پسر در دبیرستان ها با هم راحت باشند؟ در دانشگاه ها هم که محدودیت هایی می گذارید. با یک ادبیات خیلی شیک و

مثلاً روشنفکرانه‌ای که شما اینجاها می‌شنوید حرف می‌زد. من عرض کردم در کانادا که دخترها و پسرها با همدیگر راحت‌اند اولین تجربه شکست و اولین ضربه روحی‌ای که خانم‌ها می‌خورند در چه سنی است و به چه دلیلی است؟ خودشان شروع کردند یکی یکی گفتند و اصلاً من جواب ندادم. یک کمی که نطق‌شان باز شد، یکی یکی سراغ بدبختی‌های‌شان رفتند و شروع کردند به توضیح دادن مشکلات آن فضایی که از این محدودیت‌ها خبری نیست.

اولین اقدام این است که زشتی‌های پنهان غرب را نشان بدهید

غربزدگی خیلی بدبختی بزرگی است. غرب یعنی چه؟ آیا اگر همین مسائل، در شرق بود مشکلی نداشتیم؟ اصلاً بحث غرب و شرق نیست، منظور ما از زندگی غربی، یعنی «زندگی بدون خدا و بدون دستور دین خدا» و این زندگی، به ضرر انسان تمام می‌شود. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء، ۷). البته آنها ظاهرش را بزک می‌کنند که بتوانند آن را تحمل کنند و به خورد دیگران هم بدهند. چون مؤمنین هنوز با دین خودشان به درستی دین دارانه زندگی نکرده‌اند که خوشبخت بشوند، لذا مثل افراد ندید بدید، اسیر آنها می‌شوند. اولین اقدامی که تو باید بکنی

این است که به خود آن غربی‌ها نشان بدهی که «دارد دروغ می‌گوید، دارد زیبا جلوه می‌دهد درحالی‌که زیبا نیست» همچنین باید بتوانی برای خودمان هم ثابت کنی، باید بتوانی برای جوان اینجا هم زشتی‌های پنهانش را نشان بدهی.

حالا معلوم شد چرا مقام معظم رهبری فرمودند که ما در تبلیغات ضعیف هستیم؟ برای اینکه ضعیف نباشیم بیا این کار را انجام بده، یعنی زشتی‌های پنهان غرب را نشان بده. نمی‌خواهد دوربین روی کولت بگذاری؛ از همین موبایلت استفاده کن.

بعضی‌ها برای سبک زندگی غلط و غیرمؤمنانه در فریب‌خوردگی غرق هستند، و دچار اغوای ابلیس شده‌اند «لَاغْوِيَنَّهُمْ» (حجر، ۳۹) لذا نمی‌توانند زیبایی این زندگی مؤمنانه را ببینند. اگر شما از زیبایی مجلس امام حسین (ع) و اربعین لذت نمی‌بردی نمی‌آمدی، آیا توانستی زیبایی اینها را نشان بدهی؟ آن وجه ماجرا این است که زیبایی خودت را نشان بدهی. اول این زیبایی را درک کن تا بتوانی این زیبایی را منتقل کنی. آیا لذتی را که از اینجا می‌بری می‌توانی منتقل کنی؟ هنرش را داری؟ تا حالا که این کار را نکرده‌ایم مگر اینکه امام حسن عسگری (ع)

در خود اربعین تجمع بیست میلیون نفری راه بیندازد، و ما هر کدام سیاهی لشکر این لشکر بزرگ بشویم، بعد تعدادش برای غربی‌ها چشمگیر باشد و به آن نگاه کنند. ولی ما نمی‌توانیم و هنرش را نداریم که این زیبایی را به آنها منتقل کنیم.

هنرمندان ما ناراحتی‌های پنهان انسان‌ها را پیدا کنند و مردم را به قیام علیه این ناراحتی‌ها دعوت کنند

بعضی از دوستان یک موسیقی‌ای ساخته بودند و روضه را به زبان موسیقی برای غربی‌ها به انگلیسی ترجمه کرده بودند. کار قشنگی بود. ولی بعد از اینکه ما چندبار گوش کردیم گفتیم ما اینها را می‌فهمیم ولی او که نمی‌فهمد! امام برای ما عزیز است، برای ما وداع خواهر و برادر خیلی مهم است؛ آنجا اصلاً برادر و خواهر همدیگر را نمی‌بینند که بخواهند وداع کنند. گفتیم، خدایا زیبایی کربلا را چه طوری بیان کنیم تا او بفهمد ما چرا چیست؟

یکی از اندیشمندان غربی گفته بود آیا این حسین(ع) که شما می‌گویید اخیراً شهید شده است؟ گفتیم نه؛ این مربوط به هزار و چهارصد سال پیش است. گفت آیا اینها اخیراً فهمیده‌اند؟ گفتیم: نه، اینها همه می‌دانستند.

پس چرا این طوری دارند گریه می کنند؟ حُب دلیلش را نمی فهمد، شما این را منتقل کن، اگر توانستی؟ البته انتقال این مطالب خیلی سخت است. ما و هنرمندهای ما خیلی ضعیفیم. چیزی را که خیلی آسان تر است و جلوی چشم ما و آنها است و دارند حسّ اش می کنند نمی توانیم منتقل کنیم!

هنرمندهای ما اولین کاری که برای نجات حیات بشر انجام می دهند این باشد که ناراحتی های پنهان انسان ها را پیدا کنند و مردم را به قیام و فریاد علیه تحمیل این ناراحتی ها دعوت کنند. الان در بین جوامع غربی، بیدارترین و آماده ترین جامعه، فرانسه است، اگر می توانستم به یک عده ای واجب کنم، می گفتم شما بروید این کار را بکنید و آنها را نجات بدهید. آنها یک سال و خرده ای تظاهرات کردند، کرونا آمد تظاهرات شان را به هم ریخت؛ معتقدند حلقه «واشنگتن، لندن، تل آویو» اینها را استثمار کرده است. خودشان معتقدند که ما این طوری در فرانسه فساد نداشتیم. برای اینکه زور ملت فرانسه را بگیرند فساد را به آنها تزریق کردند. من با یک گروه بیست نفره از دانشمندان و دلسوزان شان، در ایران صحبت کردم. می گفتند ما می خواهیم ملت فرانسه را از فرهنگ هالیوودی نجات

بدهیم. نمی‌خواستند مسلمان بشوند ولی برای‌شان مهم هم نبود که از یک مسلمان بپرسند و جواب بگیرند.

امام حسین(ع) با روضه‌های خودش کاری کرد که ما به دشمنان‌اش علاقه‌مند نشویم

«خیلی حسین(ع) زحمت ما را کشیده است...» امام حسین(ع) با روضه‌های خودش در کربلا کاری کرد که ما یک ذره هم به دشمنان‌اش علاقه‌مند نشویم. خدا می‌داند اگر یزید ملعون این جنایت را در حق امام حسین(ع) انجام نمی‌داد شاید ما به کاخ معاویه علاقه‌مند می‌شدیم. امام حسین(ع) کاری کرد که ما طرف آنها نرویم.

در یکی از محله‌های تهران یک کسی می‌گفت: یکی از عرق‌خورهای حرفه‌ای محله ما گفت که من دیگر در ماه محرم عرق نمی‌خورم. در ماه رمضان به او می‌گوییم دست از این بردار! دست بر نمی‌داشت ولی گفت، محرم یک چیز دیگر است. گفتم چرا؟ گفت شنیدم وقتی سر بریده حسین(ع) جلوی یزید بود، بساط عرق هم آنجا بوده است...

جلسه سوم |

دادنِ وعدهٔ دروغ؛ یکی از ترفندهای تبلیغی دشمن

اگر ترفندهای شیطان را بشناسیم، عملیات روانی و تبلیغاتی دشمن را هم می‌فهمیم
یکی از عملیات‌های روانی شیطان علیه انسان «وعده‌دادن» و «آرزومندکردن» است

ابلیس و عملکرد او، یکی از امور غیبی است که باید به آن ایمان آورد

یکی از وجوه بسیار مهمّ ایمان به غیب، ایمان به دشمنی ابلیس و شیطان است، ایمان به مؤثربودن کارهای او و

قدرت اوست اگرچه به فرموده قرآن، کید شیطان ضعیف است «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء، ۷۶). بیش از بیست مرتبه خداوند متعال در قرآن کریم تأکید می‌کند بر اینکه شیطان دشمن شماست، نه دشمن دین ما، دشمن خود ما است. فکر نکنید یک زمانی ممکن است شیطان با آدم رفیق بشود و دست از دشمنی بردارد! مثلاً همین‌که شما داری راه می‌روی اگر زمین بخوری و پایت زخم بشود، او خوشحال می‌شود. اگر دزد، جیب‌ت را بزند او خوشحال می‌شود. اصلاً شما حتی اگر در گناه هم لذت ببری، او ناراحت می‌شود، می‌گوید گناهش خوب بود، اما چرا لذت برد؟ دشمن شخص خود شماست و بد شما را می‌خواهد.

شاید ایمان به خدا و ایمان به مهربانی خدا و ایمان به قدرت خدا برای خیلی‌ها آسان باشد، چون انسان به صورت فطری نمی‌تواند خدا را انکار کند. انسان یک پشت و پناهی می‌خواهد و همیشه حس می‌کند این قدرت برتر (یعنی خداوند) باید باشد. اما باور ابلیس و دشمنی و مکائد او برای خیلی از انسان‌ها سخت است. لذا آدم‌ها باید درباره آن فکر کنند، مخصوصاً در دنیای جدید که ابداً نام و یادی از شیطان نیست. ممکن است

وجود او رسماً انکار نشود، ولی عملاً در زندگی، جایی از شیطان یاد نمی‌شود. منتها قدیمی‌های ما تحت فضای دین و ادیان الهی، همیشه به چیزی به نام شیطان اعتقاد داشتند و نسبت به آن حساس بودند. وقتی دنیای مدرن آمد، سعی کرد کلاً همهٔ دین را کنار بزند و علم را جانشین آن بکند و خصوصاً علوم تجربی را منبع معرفت قرار بدهد. چون در علوم تجربی چیزی به نام شیطان وجود نداشت و نمی‌شود به سادگی آن را اثبات کرد، لذا شما می‌بینید که یاد شیطان هم محو شده است.

این مطلب در مدرسه چه طور باید آموزش داده بشود؟ ما خیلی اشتباه می‌کنیم که اصول عقاید را یاد می‌دهیم، اما شیطان را یاد نمی‌دهیم. ایمان به مبدأ و معاد را آموزش می‌دهیم، ایمان به وحی و نبوت را آموزش می‌دهیم، اما ایمان به وجود دشمنی به نام ابلیس را آموزش نمی‌دهیم. ابلیس و عملکرد او هم یکی از امور غیبی است که باید به آن ایمان آورد، کما اینکه قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره، ۳) خداوند متعال در قرآن کریم، در قصه‌های مختلف داستان شیطان را خیلی قوی و با تأکید، مطرح می‌کند.

آنچه در قرآن دربارهٔ ابلیس آمده، مرور کنید تا دست آمریکا را بخوانید

اگر ما شیطان را برای زندگی فردی و اجتماعی مان جدی بگیریم، می‌توانیم ترفندهای او را در قرآن مطالعه کنیم. او بالاخره هست و دارد روی ما تأثیرگذاری می‌کند. قدیمی‌ها تا عصبانی می‌شدند، یا وقتی با کسی دعوا می‌شان می‌شد، یا کسی اذیت‌شان می‌کرد، قبل از نشان دادن هر عکس‌العملی می‌گفتند «لعنت بر شیطان، ببین چه طور من را عصبانی می‌کند...» درحالی‌که یک شخص دیگری او را عصبانی کرده، اما چرا شیطان را لعنت می‌کند؟ چون آنها این حضور ذهن را داشتند که همیشه ابلیس، آتش بیار معرکه است.

حضرت امام (ره) در ادبیات سیاسی یک اتفاق بزرگی را رقم زدند؛ ایشان اسم دشمن زمینی، دشمن سیاسی و دشمن طاغوتی کشور ما را «شیطان بزرگ» گذاشتند و فرمودند آمریکا شیطان بزرگ است. به این ترتیب به ما الگو دادند که اگر می‌خواهید روش این دشمن را بفهمید، آنچه را در قرآن کریم دربارهٔ ابلیس آمده است، مرور کنید تا دست آمریکا را بخوانید.

رهبر انقلاب: کار تبلیغاتی کار مهمی است و ما در این زمینه ضعف و کم‌کاری داریم

حالا ما در زمینه تبلیغات می‌خواهیم کار کنیم که اتفاقاً تخصص شیطان هم تبلیغات است. مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای رئیسی فرمودند: «امروز بیشترین تحرک دشمنان ما علیه ما بیش از تحرکات امنیتی و اقتصادی، تحرکات تبلیغاتی و جنگ نرم و تبلیغات رسانه‌ای است؛ برای اینکه بر افکار عمومی مردم مسلط بشوند مبالغ هنگفت هزینه می‌کنند، کارهای بسیار انجام می‌دهند» (۱۴۰۰/۵/۱۲)

ایشان کسی است که دارد رصد می‌کند و مراقب است، دائماً مطالعه می‌کند که ببیند هزینه‌های دشمن در چه زمینه‌هایی هست. وقتی ایشان نگاه می‌کند که حجم دشمنی دشمنان ما در عرصه تبلیغات بیشتر از عرصه‌های دیگر است، ما باید به این موضوع توجه کنیم و از نظر تبلیغاتی احساس ناامنی کنیم. ضمن اینکه ایشان در کنار این مطلب فرمودند: «کار تبلیغاتی، کار مهمی است؛ ما در این زمینه ضعف داریم... ما کم‌کاری داریم» (۱۴۰۰/۵/۱۲)

وقتی در کنار کم‌کاری در تبلیغات، می‌فرماید که «ما در این زمینه ضعیف هستیم» یعنی هم از نظر کمی هم از

نظر کیفی، ضعیف هستیم. واقعش این است که ما از نظر تبلیغی در این چهل سال به خودمان نیامده‌ایم.

حالا که قوا و دولتمردها همسو با شعارهای انقلاب شدند، دشمن شدیداً شروع به تبلیغات می‌کند

خوب است من این مطلب را توضیح بدهم. چرا باید ایشان این حرف را در جلسه‌ی تنفیذ حکم ریاست جمهوری جدید بزنند؟ مناسبت‌اش چیست؟ مناسبتِ مطالب اقتصادی معلوم است، چون مسئله‌ی اول این روزهای کشورمان است. مناسبت کرونا هم معلوم است. مناسبت درست عمل کردن و درست خدمت کردن و مردمی بودن هم در واقع تاکید بر شعارهای رئیس‌جمهور جدید است؛ مناسبت این مطالب با جلسه‌ی تنفیذ کاملاً معلوم است. اما بحث «تبلیغات» به ظاهر، کاملاً بدون مناسبت بیان شد، درحالی‌که واقعاً اگر دقت کنیم می‌بینیم یک مناسبت خاص دارد.

الآن تقریباً می‌شود گفت که قوا و دولتمردها همسو با شعارهای انقلاب هستند و می‌خواهند ان شاء الله در این جهت عمل کنند. ما هم دعا می‌کنیم که موفق بشوند. الآن ما باید بیش از هر چیزی به این توجه کنیم که دشمنان به شدت شروع به تبلیغات می‌کنند. متأسفانه

دولت قبلی در برخی از مواضع خودش صریحاً با مواضع دشمنان ما، همسویی داشت لذا تبلیغات دشمن هم آن چنان شدید نبود، مثلاً اینکه دولت قبلی مذاکره را خیلی کارآمد می دانست، دشمنان ما هم مذاکره را خیلی کارآمد می دانند، درحالی که می دانیم مذاکره در اصل، برای ما کارآمدی ندارد و این را هم تجربه کردیم. اما حالا که دولت با جبهه انقلاب و مقاومت، همسویی پیدا کرده است، آنها دیگر چیزی دست شان نیست، بنابراین می خواهند محکم ضربه بزنند. لذا باید عملکرد دشمن را درست رصد کرد، که بینیم او وقتی می خواهد عملیات روانی انجام بدهد، دقیقاً چه کار می کند؟ تا ما بتوانیم هم پاتک بزنیم، هم تأثیر نپذیریم، هم به مردم مان بگوییم که تأثیر نپذیرند.

یکی از واجبات برای جامعه ما این است که عملیات روانی دشمن را با جزئیات، برای مردم توضیح بدهیم

گاهی از اوقات بعضی ها که باهوش ترند وقتی پای فیلم سینمایی یا سریالی نشستند، پیش بینی می کنند که در ادامه داستان، چه اتفاقی خواهد افتاد، و بعد اتفاقاً همان طور هم می شود. اینهایی که در کنار او نشسته اند، می گویند: «فیلم را بی مزه می کنی. بگذار غیرمنتظره باشد، ما به هیجان بیاییم و کیف کنیم...» کسانی که یک

سریال، یک داستان یا یک قصه را پیش‌بینی می‌کنند، چون فیلم‌نامه‌های زیادی خوانده‌اند یا فیلم‌های زیادی دیده‌اند، می‌توانند پیش‌بینی بکنند و زیاد از دیدن فیلم، لذت نمی‌برند. اگر فیلم قابل پیش‌بینی باشد نه جاذبه دارد، نه آدم را می‌ترساند، نه دنبال خودش می‌کشاند، نه انسان را متقاعد می‌کند؛ آدم می‌تواند ضعف‌هایش را هم ببیند. اگر حرکت دشمن برای تان قابل پیش‌بینی باشد و دست دشمن را در تبلیغات بخوانید، وقتی دشمن عملیات می‌کند، قشنگ متوجه می‌شوید، اصلاً قبل از اینکه عملیات کند، شما می‌دانید الآن چه خواهد کرد، بنابراین تأثیر نمی‌پذیرید. یکی از واجبات برای جامعه ما این است که عملیات روانی دشمن را با جزئیات برای مردم توضیح بدهیم.

برخی از اهالی رسانه‌های خودی می‌گویند: «اگر ما به مردم بگوییم که عملیات روانی دشمن، این‌گونه است... ممکن است خود ما را هم به انجام عملیات روانی متهم کنند» در پاسخ می‌گوییم: یک بخش از عملیات روانی، روش‌های غلطی است که اصلاً ما از این روش‌ها استفاده نمی‌کنیم، اما یک بخش از عملیات روانی، کارهایی است که هم دشمن انجام می‌دهد، هم ما انجام می‌دهیم که

این قسمتِ درستش هست. چون دشمنان ما هیچ وقت همه حرف‌های شان و همه مواضع شان که غلط نیست؛ آنها غلط و درست را با هم قاطی می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند. اگر همه‌اش غلط بود که کسی تحت تأثیرشان قرار نمی‌گرفت. آنها اخبار درست هم می‌گویند، ضعف‌ها و خرابی‌هایی در اینجا هست که البته مهم است و آنها این ضعف‌ها را بازگو می‌کنند و درست هم می‌گویند، اما همراه این مسائل، دروغ‌های خودشان را هم می‌گویند، بزرگنمایی‌ها و کوچکنمایی‌های خودشان را به مردم انتقال می‌دهند تا بتوانند افکار عمومی را تحت تأثیر قرار بدهند.

همه باید عملیات ابلیس را بدانند و در این باره حرفه‌ای بشوند

اگر ما دست دشمن را بخوانیم، از او کمتر تأثیر می‌پذیریم. بنده به دوستان رسانه می‌گویم که شیوه علمیات روانی دشمن را لو بدهید تا همه بدانند. این دوستان می‌گویند «این طوری تأثیر بخشی از عملیات رسانه‌ای خود ما هم، کم می‌شود» اشکالی ندارد، بگذارید اگر مردم یک فیلم سینمایی را نگاه می‌کنند، مثل یک کارگردان، به فیلم سینمایی نگاه کنند. وقتی کارگردان به فیلم سینمایی نگاه می‌کند، به این توجه نمی‌کند که مثلاً الان این بازیگر،

دارد می‌دود که از خطر فرار کند و... بلکه نگاه می‌کند
 ببیند آیا دوربینی که دارد دنبال این بازیگر می‌رود، روی
 ریل قرار دارد یا روی دست فیلم‌بردار است؟ او از یک
 زاویه دیگری نگاه می‌کند، او فنی نگاه می‌کند. مثلاً شما
 نگاه می‌کنی به اینکه طرف در تاریکی افتاده است و الآن
 خطر، تهدیدش می‌کند. اما کارگردان می‌گوید: ببین نور
 صحنه، چه طوری تنظیم شده است... او به مسائل فنی
 خودش می‌پردازد.

همه باید دربارهٔ عملیات ابلیس، این‌طور حرفه‌ای
 بشوند. قدیمی‌ها تا عصبانی می‌شدند می‌گفتند «لعنت
 بر شیطان» چون عملیات ابلیس را می‌دانستند. یکی از
 عملیات‌های ابلیس این است که سوءتفاهم ایجاد کند،
 عداوت ایجاد کند، نفرت ایجاد کند یا اینکه انسان در
 قضاوت، در انتقام‌گرفتن، در پاسخ‌دادن و... عجله کند.
 چون این چیزها را مفصل دیده بودند، لذا تا حس می‌کردند
 که حالشان بد شده است، می‌گفتند لعنت بر شیطان، او
 حتماً دارد دخالت می‌کند و درست هم می‌گفتند. هرچند
 ممکن است طرف‌شان هم خطا داشته باشد اما بالاخره
 شیطان آن وسط دارد کار خودش را انجام می‌دهد.

به هنرمندانی نیاز داریم که زشتی درون زیبایی‌های بزرگ‌شده را نشان بدهند

دشمن بشریت، دشمن امت اسلامی و دشمن مردم ایران، در واقع یکی است، دشمنان ما همان دشمنان بشریت هستند و این‌طور نیست که اگر ما از اسلام دست برداریم، آنها هم دست از دشمنی با ما بردارند و قربان صدقه ما بروند، ابداً این‌طور نیست. مگر انگلیس که هندی‌ها یا هر کشوری را در جهان به بردگی کشیده، فقط به خاطر اسلام است؟ البته اسلام موجب دشمنی بیشتر می‌شود برای اینکه آنها می‌دانند که اسلام، ما را قدرتمندتر می‌کند. به هر حال آنها دشمنان بشریت هستند که با ما دشمنی می‌کنند. فکر نکنید اگر دست از اسلام برداریم آنها کوتاه می‌آیند و با ما رفیق می‌شوند!

وقتی این دشمنان می‌خواهند عملیات روانی کنند و با تبلیغات علیه ما، افکار عمومی‌مان را خراب کنند، هیچ‌الگویی جز الگوی ابلیس ندارند. خداوند متعال تمام عملیات روانی ابلیس را قشنگ برای ما توضیح داده است. لذا کافی است ما قرآن بخوانیم تا ببینیم شیطان علیه ما چه کار می‌کند؟ آن وقت کم‌کم می‌توانیم فرق کارهای شیطان را با کارهای پیغمبر، متوجه بشویم. رسول خدا(ص)

می‌فرماید: «بُعِثْتُ دَاعِيَا وَ مُبَلِّغَا وَ لَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهُدَى شَيْءٌ وَ خُلِقَ إبْلِيسُ مُزَيِّنًا وَ لَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ» (میزان الحکمه / ج ۱۲ / ص ۵۸۹) من دعوت‌کننده و مبلغ، مبعوث شدم ولی ابلیس، دعوت‌کننده و مبلغ نیست، بلکه مزین است و زیبا جلوه می‌دهد. ابلیس همیشه کفر و معصیت و رفتارهای غلط را زیبا جلوه می‌دهد درحالی‌که زیبا نیستند. ما به هنرمندانی نیاز داریم که زشتی درون زیبایی‌هایی را که آنها رنگ می‌کنند و مردم را گول می‌زنند، نشان بدهند. هنوز چنین هنرمندانی، آن‌طور که باید و شاید تربیت نشده است. آیا مراکز آموزش عالی هنر در بخش محتوایی، نمی‌توانند کسانی را تربیت کنند که ضد عملیات روانی ابلیس کار بکنند؟

یکی از عملیات‌های روانی شیطان علیه انسان «وعده‌دادن» است / شیطان بعد از اینکه وعده می‌دهد، مردم را آرزومند و شیفته می‌کند

قران کریم در یک آیه چندتا از عملیات شیطان را این‌گونه بیان می‌کند: «يَعِدُهُمْ وَ يُمَيِّنُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء، ۱۲۰)، «يَعِدُهُمْ» یعنی وعده می‌دهد، آن‌هم وعده سرِ خرمن و دروغین! «يُمَيِّنُهُمْ» یعنی انسان‌ها را

آرزومند می‌کند. «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» شیطان هیچ وعده‌ای نمی‌دهد مگر وعده سرشار از فریب.

یکی از عملیات‌های روانی شیطان علیه انسان «وعده‌دادن» است. شیطان با حضرت آدم (ع) جد بزرگ ما هم همین کار را کرد. به او گفت: «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبُلَى» (طه، ۱۲۰)، آیا می‌خواهی من تو را به سمت درخت جاودانگی ببرم؟ درواقع یک وعده سر خرم‌ن داد. «يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ» شیطان فقط وعده نمی‌دهد، او حرفه‌ای است، علاوه بر وعده‌دادن، آرزومند هم می‌کند؛ کاری که ما بلد نیستیم انجام بدهیم. اگر ما به ظهور حضرت ولی عصر ارواح‌ناله‌الفدا وعده بدهیم، ما راست گفته‌ایم، اما وعده شیطان دروغ است. «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»، اگر شیطان وعده بدهد دروغ گفته ولی اگر خدا و رسول خدا (ص) و مؤمنین وعده بدهند، راست می‌گویند.

طبق این آیه، شیطان دو تا کار انجام می‌دهد: یکی اینکه وعده دروغ می‌دهد «يَعِدُهُمْ» و دیگر اینکه انسان‌ها را آرزومند می‌کند «يُؤْمِنِيهِمْ» شیطان بعد از اینکه وعده می‌دهد، نمی‌داند با آدم‌ها چه کار می‌کند که مردم را آرزومند و شیفته می‌کند. ابلیس چه هنری دارد! برای

شیفته‌سازی ترفندهایی دارد که وعده‌هایش تبدیل به آرزو می‌شود.

بسیاری از علوم انسانی غربی، در واقع ترفند تبلیغی و دادن وعده دروغ به آدم‌ها برای آینده موهوم است

یک توضیح بسیار عمیق و فنی خدمت شما عرض کنم. بسیاری از علوم انسانی در واقع ترفندهای تبلیغی و دادن وعده‌های دروغین به آدم‌ها برای آینده موهوم است که اسمش را دانش می‌گذارد. مثلاً اینکه می‌گویند «اگر به آراء عمومی مراجعه بشود دیگر کسی ظلم نمی‌کند و مردم بر سرنوشت خودشان حاکم می‌شوند» خُب این حرف را روی چه حسابی می‌گویند؟ با تبلیغات، گوش فلک را کر کردند، الآن در کشور ما کسی جرأت ندارد حتی آن اشکالاتی را که اندیشمندان علوم اجتماعی غربی به دموکراسی گرفته‌اند، مطرح کند، چون می‌ترسد هجمه تبلیغاتی علیه او راه بیفتد، این فضا اصلاً علمی نیست.

این ما نیستیم که این ایرادها را به دموکراسی وارد می‌کنیم؛ بلکه خود اندیشمندان غربی هستند که می‌گویند دموکراسی با این روش‌هایی که گفته می‌شود تحقق پیدا کردنی نیست چون باز هم قدرت با ترفندهای جدید و به اسم مردم، به

کام زورگویان می‌شود. حتی یکی از اندیشمندان غربی به نام «فوکویاما» که قبلاً می‌گفت «لیبرال دموکراسی، آخر دنیا است» اخیراً گفته است که من اشتباه کردم، چون دید که محقق نمی‌شود، دید که دنیا دارد به یک راه دیگری می‌رود. حُب معلوم شد که او نتوانسته آینده را درست پیش‌بینی کند. مگر در اقتصاد، خیلی‌ها پیش‌بینی نمی‌کردند که اگر این کارها را بکنید، مثلاً آن طوری می‌شود؟ ولی بعد یک‌طور دیگر شد. در همین کشور ما یک دولتی آمده بود که می‌خواست خیلی چیزها را اصلاح کند، می‌گفت اول باید فضای سیاسی باز بشود، بعداً رشد اقتصادی ایجاد بشود. مگر الآن چین، فضای باز سیاسی دارد که به این رشد اقتصادی رسیده است؟

بعضی از غربزده‌ها دربارهٔ علوم انسانی غربی دچار تعصب هستند

در شاخه‌های مختلف علوم انسانی، این‌طور اشتباهات وجود دارد. یک‌وقت اندیشمندان علوم انسانی فکر نکنند که من علیه آنها موضع گرفته‌ام، حُب یک فقیه یا فیلسوف هم ممکن است اشتباه کند، چه اشکالی دارد؟ اصلاً خودش فتوای خودش را تغییر می‌دهد. اصلاً همین‌که فتوای این آقا با فتوای آن آقا فرق می‌کند، یعنی یکی از

آنها دارد اشتباه می‌کند! الآن به هیچ فقیهی بر نمی‌خورد اگر به او بگویند که فتوای یک فقیه دیگر، یک چیز دیگر است، یا شما اشتباه کردی یا او. خیلی راحت می‌گوید بله همین‌طور است. فقهای ما احکام و تولیدات علمی‌شان را تبلیغ نمی‌کنند ولی دربارهٔ علوم انسانی غربی، بعضی از غریزه‌ها دچار تعصب هستند و تولیدات علمی آنها را خیلی متعصبانه تبلیغ می‌کنند.

در علوم انسانی هم ممکن است اشتباه بشود. با تبلیغات، نباید جلوی نقد را گرفت و طوری القا کرد که انگار در علوم انسانی هیچ اشتباهی نیست! بعضی‌ها در علوم انسانی، در علوم اجتماعی، در روان‌شناسی یا در هر چیز دیگری، بالاخره طرفدار یک اندیشه‌ای شده‌اند، عیبی ندارد که باورش کرده و طرفدارش شده‌اند؛ مشکل این است که اگر کسی جلوی آنها بگوید که «این حرف ممکن است اشتباه باشد» به شدت برآشفته می‌شوند و متعصبانه برخورد می‌کنند. آدم باید بی‌تعصب باشد. هر کسی را دیدید که فریب‌کارانه از یک دانش دفاع می‌کند، بدانید ابلیس پشت سرش یک موضعی دارد. ابلیس از آن دانش برای به بردگی کشیدن بشر بهره می‌برد.

خداوند در قرآن از «تبلیغات» برای اغوای مردم استفاده نمی‌کند

«يَعِدُهُمْ» یعنی شیطان می‌گوید «اگر این کار را انجام بدهید خوب می‌شود» این می‌شود وعده دادن. اما چرا بعدش می‌فرماید «يُمَتِّئِهِمْ»؟ چرا شیطان، انسان‌ها را آرزومند و شیفته می‌کند به حدی که آنها نسبت به نگاه نقادانه، کور می‌شوند و چشم خود را به روی واقعیت‌ها می‌بندند؟ کار شیطان، همین است.

در مقابل این شیوه شیطان، اتفاقاً خداوند خیلی سرد رفتار می‌کند، مثلاً می‌فرماید: اگر این کار را بکنید، امید است خدا به شما رحم کند «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم» (اسراء، ۸) چرا می‌گویی امید است؟ خُب خیلی قاطع بگو تا حسابی امیدوار بشود! ابلیس با اینکه دروغ می‌گوید، خیلی قاطع حرف می‌زند، اما خدا خیلی از مسائل را در بقعه امکان می‌گذارد؛ مثلاً اینکه «ممکن است خدا ببخشد، ممکن است خدا قبول کند، ممکن است عاقبت به خیر بشوی و...» خُب محکم بگو! در قرآن خداوند اصول تبلیغات را که امروزه برای اغوای مردم استفاده می‌شود، استفاده نمی‌کند.

بنده فعلاً نمی‌خواهم به این موضوع پردازم که ما در جبهه خودی، از چه اصول تبلیغاتی‌ای باید پیروی کنیم. ولی مثلاً اگر به این روزنامه‌های غرب‌گدا، نگاه کنی، می‌بینی که اندیشمندان غربی و غرب‌گراها را یک جورى برجسته می‌کنند که اصلاً تو مرعوب می‌شوی و جرأت نمی‌کنی علیه‌شان حرف بزنی! اما وقتی سراغ قرآن می‌روی، می‌بینی که خدا بارها در قرآن نسبت به پیامبرش ضد تبلیغ، حرف می‌زند. خدایا، شما که پیغمبر فرستادی حُب یک‌کمی حمایتش کن! اما ببینید خداوند چطور بیان می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص، ۵۶) تو نمی‌توانی هر کسی را که خودت دوست داری هدایت کنی. یا می‌فرماید: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، ۲۲) تو بر آنها سیطره نداری.

در آیه دیگری خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: نخواه که قطعاً روی مخاطبان تأثیر بگذاری، جزو نادان‌ها نباش «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (انعام، ۳۵) خدایا! بگذار تأثیر بگذارد! مگر ایشان مبلغ نیست؟ پیامبر محدودیت دارد و نمی‌تواند هر چیزی بگوید. وقتی شما قرآن را مرور می‌کنید، بعضی وقت‌ها احساس می‌کنید که انگار خداوند پشت پیغمبرش را خالی کرده است! البته خدا هیچ‌وقت پشت

پیامبرش را خالی نمی‌کند، منظور این است که در بعضی از عبارتهای قرآن، انگار خداوند ضدّ تبلیغ - به معنای امروزی کلمه - دربارهٔ پیغمبر دارد صحبت می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳)؛ ما راه راست را نشان می‌دهیم، شما می‌خواهی تشکر کن، می‌خواهی کفران بورز. خدا و رسولش این قدر بزرگوارانه برخورد می‌کنند که موجب می‌شود در حکومت پیغمبر(ص) نفاق جان می‌گیرد و بعضی‌ها از فرصت، سوءاستفاده می‌کنند.

بخشی از فعالیت تبلیغاتی دشمن در بستر دانش‌های اجتماعی و علوم انسانی است

وعده‌های شیطان قطعاً دروغ است، در برخی از شاخه‌های علوم انسانی هم همین اتفاق افتاده است؛ یعنی وعده‌های کاملاً دروغ می‌دهند. هرچند سال یک بار هم دروغ‌شان لو می‌رود. البته خطا در دانش تجربی عیبی ندارد، کسی که دانش تجربی پیدا کرده، مثلاً می‌گوید «تا اینجایی که من می‌دانم باید در اقتصاد این کار را بکنی، در سیاست این کار را بکنی، در مطبوعات باید این طوری بشود و...» عیبی ندارد، بالاخره او هم اشتباه می‌کند، فقیه و فیلسوف و...

هم ممکن است اشتباه کنند. ما مجبوریم بر اساس آخرین دانش عقلی، تجربی، پزشکی و فقهی زندگی کنیم. اما هر موقع دیدید راجع به یک موضوعی (مثل علوم انسانی یا...) دارند زیادی تبلیغات می‌کنند که شما را شیفته کنند و قدرت نقد و ارزیابی را از شما بگیرند، به آن شک کنید، شاید کار ابلیس است که دارد «یُمَنِّهِمْ» را انجام می‌دهد.

بنده می‌خواهم ذیل این آیه کریمه بگویم، بخشی از فعالیت تبلیغاتی دشمن در بستر دانش‌های اجتماعی و علوم انسانی است. بعضی از همین دوستان پزشک، در پزشکی نوین، یک‌طوری تبلیغات می‌کنند که انگار قطعی است، درحالی‌که طبق آخرین یافته‌ها و آخرین بررسی‌ها، در پزشکی هیچ چیزی قطعی نیست، یک درمان و دارو ممکن است نتیجه ندهد. اگر این مسئله جا بیفتد، مردم معقول حرکت می‌کنند.

برجام را طوری بزرگ کردند که مردم هزار تومانی را کنار دلار گرفتند و رقصیدند!

بعضی‌ها برجام را خیلی بزرگ کردند و آن را خیلی عمده و برجسته کردند و مردم را به‌طور غیرواقعی امیدوار کردند و اقتصاد کشور کاملاً شرطی شد. اقتصاد حتی در دوران دفاع

مقدس هم این قدر شرطی نشده بود که الآن شده است. ان شاء الله این دولت بتواند اقتصاد را از شرطی بودن نسبت به نوساناتی مثل مذاکره جدا کند. وقتی از آنها پرسیدند: چرا اقتصاد را شرطی کردید؟ رسماً در جواب گفتند: «باید بزرگنمایی می‌کردیم تا مردم همراهی کنند!» درحالی‌که مردم با رأی‌شان به شما اختیار داده بودند و دیگر نیاز به چیزی نداشتید.

یک طوری تبلیغات می‌کردند که اصلاً مردم به خیابان آمدند و هزار تومانی را کنار دلار گرفتند و رقصیدند. این یعنی همان «یُمَنِّيهِمْ»! از آن طرف مقام معظم رهبری با اینکه اجازه مذاکره را داده بود، ولی می‌فرمود من به این مذاکرات خوش بین نیستم و کشور را نباید وابسته کرد. وقتی کشور را به دشمنت وابسته می‌کنی و به او تکیه می‌دهی، طبیعتاً او کنار می‌کشد تا زمین بخوری! این خیلی ساده است. یکی از ترفندها همین است. شیطان وقتی موقع وعده‌های دروغ خودش می‌شود، چنان شروع به تبلیغات و عملیات روانی عظیم می‌کند که همه را آرزومند می‌کند. الآن خیلی‌ها در جهان آرزو دارند به آمریکا بروند درحالی‌که آنهایی که در خود آمریکا زندگی می‌کنند و اسیر شده‌اند، خودشان دارند حرف‌هایی علیه آنجا می‌گویند. آنها یک کشور ناامن را با

تبلیغات شدید، این قدر جذاب نشان می‌دهند. جالب این است که وقتی مثلاً با هالیوود، تبلیغات می‌کنند از مردم پول هم می‌گیرند؛ مثل این است که بگویید «یک پولی بده من این زهر را در حلقوم تو بریزم!» چون آنها بلد هستند یک طوری تبلیغات کنند که تو آرزومند بشوی و بعد کم‌کم ذائقه‌ات را هم تغییر می‌دهند.

مارکسیست‌ها با وعدهٔ جامعهٔ بی‌طبقه از مذهبی‌ها تروریست درست می‌کردند

مارکسیست‌ها یک نمونه از وعده‌دادن‌های آنچنانی در مورد آیندهٔ موهوم را اجرا کردند. طوری برای رسیدن به یک «جامعهٔ بی‌طبقه» وعده داده بودند که برخی از مذهبی‌ها در این کشور، مارکسیست می‌شدند و آدم می‌کشتند! این قدر وعده‌های آنها را باور کرده بودند! اول انقلاب، خیلی با مارکسیست‌ها بحث می‌کردیم. آنها می‌گفتند: سرمایه‌داری و مالکیت از بین می‌رود و زمین، مثل بهشت برین می‌شود... تا این حد، آرزومند شده بودند! فقط می‌گفتند: هرچه دین هست، باید نابود کنی تا زودتر به این جامعهٔ بی‌طبقه برسی! البته کسانی که یک قسمت‌هایی از دین را نمی‌توانستند به هیچ‌وجه انکار کنند، التقاطی شده بودند. یعنی مارکسیزم را با

اسلام قاطی کردند و شدند مثل «مجاهدین خلق» که هفده هزار نفر آدم کشتند. ببینید چه وعده‌هایی به آنها داده بودند و چقدر آرزومندشان کرده بودند که یک چنین تروریست‌هایی درست کردند. «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ» وعده دادن‌های قطعی اما دروغین، و از آن طرف «يُمَنِّيهِمْ» که مکمل آن وعده دروغین است و الا وعده دروغین‌اش نمی‌گیرد! این ترفند عملیات روانی آنهاست. حالا شما رسانه‌های بیگانه یا رسانه‌های این بیگانه پرست‌ها را نگاه کنید؛ ببینید چه طوری دارند وعده می‌دهند.

الآن یک خلأ تئوریک در عالم پدید آمده؛ یعنی کسی نمی‌تواند وعده بدهد که من در آینده دنیای شما را آباد می‌کنم

می‌گویند که یک فرمانده، نیروهایش را جلو فرستاد ولی شکست خوردند و برگشتند. گفت چرا شکست خوردید؟ تعداد آنها زیاد بود؟ گفتند نه؛ کمتر بود. گفت اسلحه‌شان بیشتر بود؟ گفتند نه؛ اتفاقاً اسلحه ما بیشتر بود. گفت آنها موقعیت بالاتری داشتند و شما پایین بودید؟ گفتند نه؛ اتفاقاً ما بالا بودیم و آنها پایین بودند. گفت پس چرا شکست خوردید؟ گفتند: آنها روی‌شان بیشتر بود!

امروز دروغین بودن تمام وعده‌های ضدبشر و ضددین، اثبات شده است. الآن دیگر چرا غربی‌ها می‌توانند روی مغز بعضی‌ها این قدر نفوذ داشته باشند؟ الان دیگر کسی در جهان نمی‌گوید که «من می‌خواهم دموکراسی غربی را در کشورم اجرا کنم» دیگر کسی نمی‌گوید که من سبک زندگی غربی را می‌خواهم. اصلاً دیگر جای وعده نمانده است. جالب است دیگر وعده هم نمی‌دهند، بلکه فقط «یُمَنِّیْهِمْ» دارد اجرا می‌شود! باز هم شیفته می‌کنند درحالی‌که نتیجه خراب سبک زندگی خودشان، برای همه معلوم شده است.

یک زمانی حدود بیست سال پیش، جریان‌های ضدانقلاب داخلی-که البته اسم‌های دیگری روی خودشان می‌گذارند- مثل افراد روشنفکر و پرمطالعه، دائماً رفرنس‌های علمی می‌دادند که ژست روشنفکری به خودشان بگیرند، ولی الآن همان‌ها فقط فحش می‌دهد چون دیگر نمی‌توانند از آن رفرنس‌های قبلی استفاده کنند، چون با همین دموکراسی، دنیا دارد نابود می‌شود. یک زمانی ما یک رئیس‌جمهوری داشتیم که در آمریکا گفت «ما به سوی دموکراسی داریم حرکت می‌کنیم، شما از ما انتظار نداشته باشید که ما دموکراسی را کامل پیاده

کرده باشیم، باید صبر کنیم...» آیا او الآن حاضر است بگوید که ما می‌خواهیم مثل آمریکا بشویم؟! کدام دانشمند غربی این را تأیید می‌کند؟

ظهور زمانی رخ می‌دهد که دیگر کسی وعده و ادعایی برای خوشبختی بشر ندارد

پس ما داریم از چه چیزی ضربه می‌خوریم؟ از اینکه آنها روی‌شان زیاد است، و الا دروغ بودن وعده‌هایشان معلوم شده است و دیگر وعده هم نمی‌توانند بدهند! اتفاقاً ظهور حضرت ولی‌عصر ارواحناله‌الفدا زمانی است که دیگر هیچ‌کسی نمی‌تواند وعده بدهد و بگوید من می‌توانستم مردم را خوشبخت کنم اما نگذاشتند. این مطلب در روایات آمده است. (مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ؛ غیبت نعمانی/ ۲۷۴) (دَوْلَتْنَا آخِرُ الدَّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلٌ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلِكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ ؛ الغيبة للطوسی/ ص ۴۷۲)

یکی از دلایلی که ما بیشتر از زمان‌های قبل، توقع داریم که ان‌شاءالله ظهور به زودی رخ بدهد، این است که

دیگر کسی برای ادارهٔ عالم، تئوری جدیدی ندارد و بطلان تئوری‌های قبلی هم در عمل، ثابت شده است. یک زمانی فکر می‌کردند سازمان ملل و شورای امنیت، راه حل مشکلات عالم است. یک زمانی فکر می‌کردند که دموکراسی راه حل است. الآن یک خلأ تئوریک در عالم پدید آمده است، یعنی کسی نمی‌تواند وعده بدهد که من در آینده، شما را آباد خواهم کرد.

اگر می‌خواهید کار تبلیغی علیه دشمن انجام بدهید، فیلم‌های مربوط به وعده‌هایی را که می‌دادند، منتشر کنید؛ در خود غرب، در ایران، در فرانسه، در همه جا، فیلم‌های شان را بگذارید و بعد بگویید «الآن پنجاه سال، شصت سال یا هفتاد سال از این وعده‌ها گذشته است، دیدید که وعده‌های شان دروغ بود!» بگذار مردم از اسارت اشتیاق به غرب خلاص بشوند. «يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ»؛ قبلاً وعده می‌دادند و آرزومند می‌کردند، حالا دیگر وعده هم نمی‌دهند و خالی خالی آرزومند می‌کنند!

اهل بیت (ع) کسی را با فریب به یاری دعوت نمی‌کنند

خداوند در ادامهٔ آیهٔ فوق-دربارهٔ عملیات ابلیس- می‌فرماید: «وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء، ۱۲۰)

شیطان علاوه بر وعده دروغ، از فریب و نیرنگ هم استفاده می‌کند. این یکی از کارکردهای شیطان در تبلیغات است که امروز هم با آن مواجه هستیم. انواع و اقسام فریب‌ها وجود دارد، به همین دلیل هم کارشان می‌گیرد و می‌توانند مردم را فریب بدهند.

خُب اینجا کلمه فریب را دیدید؟ حالا برای تان روضه بخوانم؛ امام حسین (ع) در شب عاشورا یک جمله طلایی بیان کرد. طلایی بودنش از این جهت است که امروز در تمام دنیا ارزش این جمله از همه مفاهیم اومانیستی بالاتر است، به دین هم ربطی ندارد. اباعبدالله الحسین (ع) شب عاشورا به یارانش فرمود، ما اهل بیت (ع) به خودمان حرام کرده‌ایم کسی را فریب بدهیم و با فریب، کسی را به یاری دعوت کنیم. فردا شما باشید یا نباشید مرا می‌کشند، هیچ امیدی نیست که ما پیروز بشویم. هر کسی بماند، کشته خواهد شد. (...إني غدا أقتل و تقتلون كلکم معي لا یبقی منکم واحد؛ اثبات الهداه/ج ۴/ص ۵۳)

امام حسین (ع) در کربلا، یارانش را فریب نداد، به کسی هم امید بیخود نداد، بلکه یارانش را-به تعبیر ما- ترساند و فرمود که همه شما کشته می‌شوید. امام حسین (ع) در ابتدا حتی وعده راست هم به آنها نداد؛ اگر می‌خواست این کار انجام

بدهد، بعد از آنکه فرمود «اگر بمانید کشته می‌شوید» باید می‌فرمود که اگر بمانید و من رایاری کنید خدا بهشت و رضوان خودش را شامل حال شما خواهد کرد. اباعبدالله الحسین (ع) اول این را نگفت؛ بلکه فرمود اگر می‌خواهید بروید بروید، من از شما راضی هستم و بیعتم را برداشتم. (وَإِنِّي لَأُظَنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا؛ ارشاد مفید/ ج ۲ / ص ۹۲)

فرق امام حسین (ع) را با همه آزادی خواهان عالم، برای مردم جهان توضیح بدهید

یک جمعی از جوانان در اروپا و آمریکا دارند روی اربعین کار می‌کنند. به ایشان گفتم بروید فرق بین امام حسین (ع) و همه آزادی خواهان عالم را توضیح بدهید. اگر بگویید امام حسین (ع) آزادی خواه است، می‌گویند آزادی خواه زیاد است. اگر بگوییم او مظلوم است می‌گویند مظلوم زیاد است. اگر بگوییم او ضدّ ظلم است، می‌گویند ضدّ ظلم زیاد است. بگویید امام حسین (ع) چه فرقی با بقیه دارد؟ یک تفاوتش این است که امام حسین (ع) به کسی وعده دروغ نداد، وعده راست هم نداد، به یارانش فرمود بلند شوید بروید. جذب‌شان نکرد، بلکه خیلی محترمانه،

دفع‌شان هم کرد. وقتی یارانش خیلی بر ماندن اصرار کردند، امام حسین(ع) به خواهرش زینب(س) فرمود: زیر آسمان کبود کسی مثل این یاران نیستند. این صحنه، صحنه مهمی است.

در جنگ احد، رسول خدا(ص) به اصحابش فریاد می‌زد که فرار نکنید، ولی آنها فرار می‌کردند! همه رفتند به جز علی بن ابی طالب(ع) و یکی دیگر از اصحاب رسول خدا(ص). وقتی این دو نفر ماندند رسول خدا(ص) فرمود: علی(ع) جان من است، ما از هم جدا نیستیم. و به آن نفر دوم فرمود: همه رفتند، تو هم برو. او یک کمی نگاه کرد و گفت: من با شما می‌مانم. (لَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي يَوْمِ أُحُدٍ جَاءَ عَلِيٌّ مُتَقَلِّدًا سَيْفَهُ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مَا لَكَ لَمْ تَفِرَّ مَعَ النَّاسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَجِعُ كَافِرًا بَعْدَ إِسْلَامِي... فَجَاءَ جَبْرَيْلُ ع فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ عَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ عَجِبْنَا مَعَهُمْ مِنْ حُسْنِ مُوَاسَاةِ عَلِيٍّ لَكَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَا يَمْنَعُهُ مِنْ هَذَا وَ هُوَ مِنِّي؛ ارشاد مفید/ج ۱/ص ۸۵) (فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَدْ نَزَلَ بِالنَّاسِ مِنَ الْهَزِيمَةِ وَ الْبَلَاءِ رَفَعَ الْبَيْضَةَ عَنْ رَأْسِهِ وَ جَعَلَ يُنَادِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا لَمْ أَمُتْ وَ لَمْ أُقْتَلْ... فَلَمْ يَزَلْ [إِلَّا] عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [ع] وَ أَبُو دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ [رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُ [فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أَبَا دُجَانَةَ ذَهَبَ النَّاسُ فَالْحَقُّ بِقَوْمِكَ فَقَالَ أَبُو دُجَانَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَيَّ هَذَا بَايَعْنَاكَ وَبَايَعْنَا اللَّهَ ؛ تفسير فرات کوفی / ص ۹۴]

در کربلا هفتاد و دو نفر ماندند اما در احد به جز علی (ع) فقط یک نفر ماند! لذا امام حسین (ع) فرمود: «فَأَيُّي لَأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِيّ وَلَا أَوْصَلِ» (الارشاد، شیخ مفید/ ج ۲/ ص ۹۱) من یاران باوفاتر و بهتر از یاران خود، و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود سراغ ندارم. بعد از اینکه اصحاب، خودشان التماس کردند که بمانند، امام حسین (ع) فرمود حالا که ماندید بیایید من به شما وعده صادق بدهم و جای تان را در بهشت نشان بدهم «قَالَ لَهُمْ اذْفَعُوا رُءُوسَكُمْ وَانظُرُوا فَبَجَعُلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُمْ هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانٌ وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانٌ وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانٌ» (الخراج و الجرائح/ ج ۲/ ص ۸۴۷) منتها این حرف را قبل از اینکه آنها برای ماندن التماس کنند نفرمود! اصلاً سعی کرد به ایشان وعده ندهد، چه برسد به وعده دروغ! بلکه فرمود بر ما اهل بیت، حرام است که بخواهیم کسی را فریب بدهیم. من کشته خواهم شد و شما هم اگر بمانید کشته خواهید شد، بلند شوید بروید...

جلسه چهارم |

امتیازات زمان ما برای موفقیت تبلیغات در جبهه حق

چرا تبلیغات جبهه باطل، معمولاً قوی تر از جبهه حق است؟
چه کار کنیم که تبلیغات جبهه حق، موثر واقع شود؟

چرا تبلیغات جبهه باطل، معمولاً قوی تر از جبهه حق است؟

کار شیطان اساساً عملیات روانی، وسوسه و اغواگری است. خداوند متعال انواع عملیات‌هایی که شیطان انجام می‌دهد، در قرآن توضیح می‌دهد، این خیلی جای تأمل دارد و ما باید عملکرد او را دقیق بشناسیم؛ حتی آنجاهایی که وسوسه در دل ایجاد می‌کند ما باید آن را بفهمیم تا

بدانیم اینها وسوسهٔ ابلیس است و در واقع حرف‌های دل ما نیست. کار پیامبران هم کار تبلیغی است «وَمَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور، ۵۴). اما چرا معمولاً تبلیغات جبههٔ باطل، قوی‌تر از جبههٔ حق است و در جبههٔ حق، تبلیغات آن چنان که باید و شاید مؤثر نیست؟ البته مؤثر هست اما نه آنچنان که همهٔ مسائل را حل کند.

الآن اگر یک طلبه را به هر کفرستانی بفرستیم، احتمالاً یک تأثیراتی بگذارد. اما چه طور می‌شود که رسول خدا(ص) با آن عظمت، به یک جایی می‌رود و یک نفر هم ایمان نمی‌آورد! در تاریخ نبوی داریم که آن حضرت، به طائف تشریف‌فرما شدند و صحبت کردند اما آنجا یک نفر هم ایمان نیاورد. چرا این طوری می‌شود؟ (البته در تاریخ هست که برخی می‌گویند، در طائف یک نفر ایمان آورد ولی اکثر مورخین می‌گویند که این طور نیست.)

ما امروز برای موفقیت در تبلیغات دین، امتیازاتی داریم که صدر اسلام و قبل از آن، اولیاء خدا نداشتند

در زندگی اولیاء خدا، مواردی از عدم موفقیت در تبلیغ - البته عدم موفقیت ظاهری - سراغ داریم. مثلاً امیرالمؤمنین علی(ع) از حدود چهار هزار نفر خوارج، روی دوهزار نفر

آنها توانست تأثیر بگذارد، اما روی دوهزار نفر دیگرشان نتوانست تأثیر بگذارد، حدود یک سال با آنها گفتگو کرد ولی موفق نبود آنها را به راه بیاورد. البته در حقیقت، آنها توفیق و لیاقت نداشتند که هدایت بشوند، ما هیچ وقت کلمه موفق نبودن را به ائمه هدی (ع) نسبت نمی‌دهیم ولی اگر به حسب ظاهر بخواهیم بگوییم و از بیرون نگاه کنیم، این طور دیده می‌شود. نمونه‌های زیادی در تاریخ برای تأثیر نداشتن کلام انبیاء و اولیاء خدا وجود دارد. حضرت نوح (ع) که ۹۵۰ سال تبلیغ و دعوت کرد، آخر سر، چند نفر را توانست دور خودش جمع بکند؟ تعداد خیلی اندک.

این مطلب یک مقدار به کسانی که اهل تبلیغ دین هستند روحیه می‌دهد که اگر تبلیغ ما مؤثر نیست، تبلیغ اولیاء خدا هم زیاد مؤثر نبوده و کارشان زیاد نگرفته است؛ بالاخره آن طوری که باید اثر مطلوب بگذارد، نگذاشته است. اما واقعیت این است که زمان ما با زمان صدر اسلام و زمان قبل از آن، یک تفاوت بسیار اساسی دارد؛ به یک دلیل که امروز شرح خواهیم داد. ما امروز باید موفق‌تر باشیم. یک امکاناتی در اختیار اولیاء خدا در صدر اسلام و قبل از آن نبوده که امروز در اختیار ما هست.

اولیاء خدا هم مانند هرکسی که کار تبلیغاتی می‌کند وعده می‌دهند؛ البته وعده درست

قبل از اینکه در مورد زمان خودمان بحث کنیم، ابتدا به یکی از دلایلی که موجب می‌شود تبلیغات جبهه باطل موفق بشود و تبلیغات جبهه حق موفق نشود بپردازم. دلایل متعددی هست، بعضی از دلایل را به تعابیر دیگری در بحث‌های سال‌های قبل (در همین هیئت هنر) مطرح کردیم، یکی از دلایل را که سال‌های قبل کمتر از آن صحبت کردیم در این جلسه با هم گفتگو می‌کنیم.

اولیاء الهی برای اینکه مردم را ترغیب کنند، به آنها وعده می‌دهند که وعده‌های شان هم خیلی درست است و هم مطلوب بشر است. یک نمونه از وعده‌های اولیاء الهی را که قرآن بیان می‌فرماید این است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده، ۶۶) اگر آنها تورات و انجیل (واقعی) را و آنچه به آنها نازل شده، برپا می‌نمودند به یقین از بالای سرشان و از زیر پاهای شان، روزی می‌خوردند؛ یعنی از برکات آسمان و زمین برخوردار می‌شدند. تعبیر خیلی شفافی است و تبلیغاتی هم محسوب می‌شود. می‌فرماید:

خداوند از بالا و پایین برای تان می‌ریخت که بخورید، یعنی این قدر دارای نعمت فراوان می‌شدید!

حضرت زهرای اطهر(س) در خطبه‌ای که برای زنان مهاجر و انصار (احتجاج، طبرسی/ج ۱/ص ۱۰۸) بیان فرمودند این آیه قرآن را خواندند که اگر مردم مدینه پای علی بن ابی طالب(ع) ایستاده بودند این‌گونه می‌شد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف، ۹۶). وعده‌ای که در این آیه داده شده، مثل همان وعده آیه قبل است. خداوند متعال از زبان انبیاء نعمات دیگری را هم وعده می‌دهد که اگر شما چنین بکنید، چنان می‌شود... در روایات هم وعده‌های بسیاری داده شده است در مورد اتفاق‌های خوبی که در وجود انسان، در مقدرات، در دنیای او، در روحیات و افکار انسان رخ می‌دهد، اولیاء الهی باید مانند هر کسی که کار تبلیغاتی می‌کند، وعده بدهند و بگویند که شما بهترین رضایتمندی را پیدا خواهید کرد. در آیات قرآن دیدیم که شیطان هم وعده می‌دهد «يَعِدُّهُمْ» اما وعده‌های شیطان دروغ و وعده‌های خدا راست است.

چه کار کنیم که تبلیغات جبهه حق بگیرد؟ / باید مسیر علمی تحقق وعده‌های دین را توضیح بدهیم

در این دعوا باید چه کار کنیم که وعده‌های خدا و پیامبران جایفتد و دروغ وعده‌های شیطان و دشمنان معلوم بشود؟ چه عملیاتی را باید انجام بدهیم؟ اگر توانستیم این عملیات را انجام بدهیم در بخشی از عملیات تبلیغی موفق خواهیم بود. چون یک بخشی از عملیات وابسته به این است که مردم وعده‌ها را قبول کنند. این بحث به کسانی که فعال در عرصه تبلیغات و رسانه هستند اختصاص ندارد. خود شما هم باید وعده‌های اخروی و دنیوی پیغمبران الهی را باور کنید. اگر وعده را باور کنی با اشتیاق و محکم حرکت می‌کنی. اگر وعده‌های شیطان را عمیقاً باور نکنی، اصلاً طرف وعده‌های شیطان و وسوسه‌های او نخواهی رفت.

باید چه کار کنیم که تبلیغات جبهه حق بگیرد؟ باید وعده‌ها را بگوییم و مسیر دانشی (علمی) تحقق آن وعده‌ها را توضیح بدهیم. به نظر من وقتی حضرت زهرا(س) آیه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» را خواندند نمی‌شد برای آن مردم دلیل این را توضیح بدهند که «چرا اگر ولایت علی بن ابی طالب(ع) را قبول کنید، برکات آسمان و زمین به روی

شما باز می‌شود؟» چون آن مردم نمی‌فهمیدند، توان درک آن را نداشتند و سطح جامعه در این حد نبود. ولایت عمیق است، آثارش به سادگی فهمیده نمی‌شود. هر آدم سطحی‌ای نمی‌فهمد. منتها اگر آنها بیمار دل نبودند، اگر راحت طلب نبودند، اگر برخوردار از ایمان خالص و حکمت بودند بدون اینکه حضرت زهرا(س) تأکید بفرماید این حرف را می‌فهمیدند، با خواندن آیه قرآن می‌فهمیدند که خط امیرالمؤمنین(ع) است که می‌تواند این نعمات را تحقق بدهد. اما بهانه‌شان این بود که نمی‌فهمند. آنها گمان می‌کردند «اگر ولایت علی بن ابی‌طالب(ع) نشد، حُب اشکالی ندارد؛ یک شخص دیگری ولی می‌شود! البته ایشان را هم قبول داریم، اما چرا اگر صد درصد از او اطاعت نکنیم، دنیای مان به هم می‌ریزد؟» این را درک نمی‌کردند.

الآن رشد عقل و دانش در جامعه بشری باعث شده بتوانیم نشان بدهیم که وعده‌های دین قابل تحقق است

جهل و عدم رشد عقلانی در طول تاریخ، همیشه در اینکه وعده‌های انبیاء الهی محقق نشود مؤثر بوده است. ولی الآن ما انتظار داریم به خاطر رشد عقل، به خاطر دانشی که در جامعه بشری در علوم انسانی وجود دارد، بتوانیم نشان بدهیم وعده‌های دین قابل تحقق است و وعده‌های

دشمنان ما غلط است. مثلاً ببینید؛ این ساده نیست که شخصی مثل «فوکویاما» به عنوان اسطورهٔ معاصر در علوم سیاسی و مباحث تمدنی که تا چند سال قبل می‌گفت «لیبرال دموکراسی آخر دنیا است!» الان دارد می‌گوید که شاید راه حل، یک چیزهای دیگری باشد. الان چین که آزادی نمی‌دهد، هم در اقتصاد و هم در کرونا موفق بوده است، مردم راحت‌تر دارند زندگی می‌کنند و شادتر هستند، شاید ما اشتباه کردیم.

شما الان به واسطهٔ رشد عقل و تجربهٔ بشر، مطالب عمیق را راحت‌تر می‌توانید بیان کنید ولی در زمان صدر اسلام، این طور نبود. البته آن موقع هم اولیاء خدا قدرت بیان خیلی بالایی داشتند، ولی مشکل این بود که مردم نمی‌فهمیدند. مثلاً امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود: «لَوْ شِئْتُ لَجَعَلْتُ لَكُمْ مِنَ الْمَاءِ نُورًا وَ نَارًا» (موسوعة الإمام عليّ بن أبي طالب (ع)، ري شهري / ج ۶ / ص ۲۸۶) اگر می‌خواستم برای شما از آب، نور و گرما ایجاد می‌کردم؛ ولی آنها نمی‌فهمیدند. امیرالمؤمنین علی (ع) چه طوری به مردم آن زمان این چیزها را بفهماند؟ الان هر بچه‌ای می‌فهمد که چه طوری از آب روان برق تولید می‌کنند. این

مطلب دربارهٔ تکنولوژی سخت است، اما در تکنولوژی نرم هم، همین طور است.

الآن مباحث سیاسی، پیشرفت کرده و راحت تر می شود در این باره حرف زد. تا همین چهل یا پنجاه سال پیش، واقعاً بعضی از حرف ها را نمی شد زد، اصلاً کسی باور نمی کرد! برای اینکه یک آدم متدین، عاقل جلوه کند اصلاً آن حرف ها را نمی زد و اگر می زد، مسخره اش می کردند. حضرت امام با یک انقلاب عظیم برای بیان برخی از حرف ها جا باز کرد. مثلاً الآن ولایت فقیه یک اصل جا افتاده در کشورمان است و واقعاً نه دشمن های نظری قوی ای دارد و نه دشمن های عملی قوی. نه تنها در کشور ما بلکه در خاورمیانه هم دوستان نظری و عملی بسیار قوی ای دارد. دوران حضرت امام (ره) این طور نبود. تازه مردم با این مفهوم آشنا شده بودند. ذهن شان خیلی راحت دچار شبهه می شد. الآن این طور شده است که «معما چون حل گشت آسان شود» الآن یک اتفاقی افتاده؛ سطح عقل بشر رشد کرده و شما می توانی دلایل تحقق وعده های الهی را بگویی.

پنجاه سال پیش بسیاری از متدینین احساس می‌کردند راه علوم تجربی خلاف راه خداست!

قبل از انقلاب، مثلاً حدود پنجاه سال پیش، یک حسّ ترسی در خیلی از مؤمنین ایجاد شده بود از اینکه روز به روز دانشگاه‌ها توسعه پیدا کنند و جوان‌ها از دین، بیشتر فاصله بگیرند. چون مدام حرف‌هایی را به بهانه علم، به خورد جوان‌ها می‌دادند تا از دین بیزار بشوند.

در خیلی از متدینین این حسّ وجود داشت که راه علوم تجربی خلاف راه خداست. شما آثار این حرف را در کتاب‌های شهید مطهری هم می‌بینید؛ شهید مطهری معمولاً در کتاب‌های خودش این مفهوم را توضیح می‌داد که «همان طوری که علم لازم است، ایمان هم لازم است...» شاید اگر شهید مطهری الآن بود، یک‌طور دیگری این حرف را می‌زد و می‌فرمود «ایمان میوه علم است و هیچ علمی را نمی‌بینید که شما را به سمت ایمان راهنمایی نکند...» ولی آن زمان در فضای تبلیغاتی، این حرف غلبه داشت که اگر کسی سراغ علم برود، بی‌دین می‌شود!

بعضی‌ها فقط همان قدر از دین را که علم تأیید کرده، می‌پذیرند

شاید آن زمان کسی پیش‌بینی نمی‌کرد که هرچه علوم انسانی پیشرفت بکند اتفاقاً مؤید دین می‌شود و معلوم می‌شود دین راست گفته است. البته آن زمان هم کسانی بودند که تا حدودی به این معنا تفضن پیدا کرده بودند. دو گروه بودند؛ یکی گروه می‌گفتند اگر برویم سراغ علم، دین تأیید می‌شود، شهید پاک‌نژاد کتاب پانزده جلدی «اولین دانشگاه، آخرین پیامبر» را در این باره نوشت، البته حجم کتاب «اولین دانشگاه، آخرین پیامبر» کم بود و در مجموع، نمی‌توانست افکار عمومی را به صورت غالب، اقناع کند. ایشان آنچه از یافته‌های جدید علمی، به ویژه در عرصه پزشکی، که مؤید سخنان پیامبر بود، در این کتاب آورده بود. ما آن موقع، خیلی خوشحال می‌شدیم که این کتاب را می‌خواندیم برای اینکه ایشان می‌گفت «دین پیامبر ما خرافاتی نیست، هرچه گفته، علمی است...» آن زمان فضا این طور بود که جوان‌های انقلابی در دانشگاه، مارکسیست می‌شدند و می‌گفتند «دین افیون توده‌هاست، دین نمی‌گذارد کسی انقلاب کند. باید دین را نابود کرد تا انقلاب

بشود، تا ظلم از بین برود، تا عدالت خواهی بشود!» یک خط دیگر هم مرحوم بازرگان و برخی دیگر بود که بعداً از نظر سیاسی جلوی امام ایستادند. آنها تقریباً این طور بودند که همان قدر از دین را که علم تأیید کرده بود می پذیرفتند و اصرار بر پذیرش بقیه دین هم نداشتند.

شما از یک پزشک، اگر چهار تا کار حسابی و خوب ببینی، به او اعتماد و اطمینان پیدا می کنی و از او می خواهی «عمل جراحی ما را هم انجام بده...» بعضی ها چهار تا شاهد از کار پیغمبر(ص) می بینند که همه آنها علمی است، هیچ دلیلی هم برای ردش ندارند، آن وقت به پیغمبر(ص) ایمان می آورند و خودشان را به پیغمبر(ص) می سپارند و هرچه ایشان گفت، یقین می کنند. اما بعضی ها به پیامبر(ص) می گویند «تا آنجایی که علم ثابت کرده از شما قبول می کنیم، ولی چیزی را که علم ثابت نکرده از شما قبول نمی کنیم!» اگرچه برای قبول نکردن آن، دلیلی هم ندارند. اینها در همه زندگی شان دارند به خیلی ها(مثل پزشک و...) اعتماد می کنند؛ ولی به اینجا که می رسند یک دفعه ای خسیس و بخیل می شوند و قبول نمی کنند؛ این نحله، امروز هم در غرب هست.

امروز با سقوط شوروی اثبات بطلان مارکسیسم خیلی ساده است

اول انقلاب واقعاً دفاع از دین، سخت بود. بازار این بحث‌ها سر چهارراه‌ها و خصوصاً جلوی دانشگاه تهران به شدت داغ بود، درحالی‌که مارکسیست‌ها مسلحانه دانشگاه تهران را اشغال کرده بودند. اصلاً مرکز اسلحه و مرکز دفتر مسلحانه‌شان در دانشگاه بود. نیروهای انقلاب بعد از ماه‌ها با عملیات مسلحانه، دانشگاه تهران را آزاد کردند. البته حرکت‌های علمی هم در دانشگاه بود ولی آنها قدرتمند بودند و جلوی دانشگاه می‌آمدند و بحث می‌کردند. ما هم می‌رفتیم بحث می‌کردیم و مجبور بودیم کتاب بخوانیم تا بتوانیم با آنها گفتگو کنیم.

مثلاً می‌گفتند: اگر شما مالکیت فردی را از بین نبرید سرمایه‌داری مسلط می‌شود. ما می‌گفتیم: اسلام گفته مالکیت فردی اشکال ندارد ولی باید جلوی سرمایه‌داری بد را گرفت. او می‌گفت نمی‌شود، ما می‌گفتیم می‌شود! این نقطه‌ای بود که نمی‌توانستیم همدیگر را قانع کنیم. ما می‌گفتیم اگر مالکیت فردی نباشد، کسی انگیزه ندارد کار بکند، اینها را در کتاب‌های شهید مطهری یا مرحوم محمدتقی جعفری و دیگران خوانده بودیم. او شوروی

را نشان می‌داد و می‌گفت «بین شوروی با رفع مالکیت فردی چه پیشرفتی کرده؟» ما آن موقع نمی‌توانستیم بگوییم که پیشرفت شوروی موقت است و زمین می‌خورد. وعده ما یک وعدهٔ سرِ خرمن بود، لذا متقاعد نمی‌شدند. ما می‌گفتیم «می‌شود مالکیت خصوصی باشد ولی سرمایه‌دارها حاکم نشوند و ارزش‌ها باقی بماند.» او می‌گفت «نه نمی‌شود، آنها آخر سر می‌آیند و شما را نابود می‌کنند» ما وعده می‌دهیم، او هم وعده می‌دهد. اما الآن این حرف‌ها، راحت شده است. نفی مالکیت خصوصی اثر ندارد، این اندیشه از پدید آمدن تا سقوطش، صد سال طول نکشید که نابود شد و رفت.

مالکیت خصوصی باید باشد. از آن طرف اگر مالکیت خصوصی باشد، نباید جامعه و نظام، تحت سیطرهٔ سرمایه‌داران زالوصفت و استکبار و کاپیتالیسم قرار بگیرد. رأس سرمایه‌دارها آمریکا است. نظام و انقلاب ما را ببینید؛ ما تحت سیطرهٔ کاپیتالیسم قرار نگرفته‌ایم. البته بعضی‌ها می‌خواهند جامعهٔ ما را به سمت سرمایه‌داری بکشند و ما می‌خواهیم به سمت اسلام بکشیم، پس ما هنوز به آن سمت نرفته‌ایم و دعوا ادامه دارد.

خلاصه کلام اینکه در صدر اسلام، وعده داده می‌شد ولی مردم اکثراً این وعده را باور نمی‌کردند. شما در زمان امام‌زمان ارواح‌ناله‌الهدا حق را کاملاً روشن می‌بینید ولی باز هم همه ایمان نمی‌آوردند. گروهی ایمان می‌آورند که صفای باطن دارند، گروهی که صفای باطن ندارند ایمان نمی‌آورند، اما تسلیم می‌شوند.

رشد عقلی و تجربی بشر، امتیاز زمان ما برای تأیید وعده‌های الهی و ردّ وعده‌های ابلیس است

الآن ما می‌توانیم دلایل مان را به‌طور واضح و آشکار بیان کنیم، تا مردم وعده‌های خدا و پیامبران را قبول کنند، می‌توانیم از علم استفاده کنیم. الآن دو تا اتفاق مبارک افتاده است: یکی اینکه تا حدی می‌توانیم وعده‌های پیامبران الهی را با کمک‌گرفتن از علم اثبات کنیم، دوم اینکه می‌توانیم با کمک علم و تجربه، تا حدّ بسیار زیادی دروغ‌بودن وعده‌های ابلیس را اثبات کنیم و این رشد عقلی و تجربی بشر، امتیاز زمان ما است. الآن تا کسی مثلاً بخواهد از کاپیتالیسم یا از سوسیالیسم دفاع کند، ما تجربه بشری را جلویش می‌گذاریم و مشکلاتی را که اینها نتوانستند حل کنند نشان می‌دهیم، این طوری کار راحت می‌شود.

ما تاریخ اسلام را به عنوان عبرت، در اختیار داریم و می‌توانیم آن را تحلیل کنیم. البته در تحلیل تاریخ اسلام هم ضعف داریم. بعضی‌ها که اصلاً مانع تحلیل تاریخ اسلام برای مردم هستند! آنها کلاً از تحلیل و تفکر بدشان می‌آید. بعضی‌ها می‌گویند منبرهایی که در آن مباحث تحلیلی بیان بشود، خیلی عالی است، اما بعضی‌ها می‌گویند «منبرهای تحلیلی خیلی بد است، روایت را بخوان و برو، به بقیه‌اش چه کار داری؟!» مگر تو دشمن تحلیل و تفکر هستی؟ روایت را بخوان و برو؛ یعنی چه؟ خب این روایت را در کتابخانه هم می‌شود خواند؛ اینکه منبر نمی‌خواهد. اصلاً ما دور هم جمع شده‌ایم تا بحث ما یک فایده مضاعفی نسبت به کتابخانه داشته باشد. بعضی‌ها اصلاً از تحلیل، تفکر و تدبّر در قصه‌های تاریخی یا روایت یا آیه قرآن ناراحت می‌شوند.

ما الآن تجربیات تاریخی زیادی از صدر اسلام تا دوران معاصر داریم که می‌توانیم به آن استناد کنیم

امتیازی که ما امروز نسبت به صدر اسلام داریم این است که می‌توانیم برای تبلیغ و تبیین وعده‌های پیامبران الهی، از دانش بشر و تجربه تاریخی استفاده کنیم؛ این امتیاز در صدر اسلام نبود. مثلاً حضرت زهرا(س) وقتی زنان مهاجر و انصار به عیادتش آمدند خطاب به آنها فرمود: از شتر

خلافت شیر نخواهید دوشید بلکه خون خواهید نوشید
 «أَمَّا لَعْمَرِي لَقَدْ لَقَحْتُ فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنْتَجُ ثُمَّ اِحْتَلَبُوا مِلءَ
 الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا» (احتجاج طبرسی / ج ۱ / ص ۱۰۹). شصت
 سال گذشت تا بعد از حادثه کربلا در واقعه حرّه، لشکر یزید
 سراغ مدینه آمد و مردم مدینه را قتل عام کرد. اگر یزید قتل
 عام واقعه حرّه را در مدینه انجام نداده بود، شاید امروز
 طرفدارهای امام حسین (ع) را - که یزید را لعن می‌کنند - به
 رگبار می‌بستند کما اینکه داعشی‌ها می‌خواستند این کار را
 بکنند، اما یزید در جهان اسلام، آبرویی ندارد. بنده یک بار
 با دوستانی از مصر که یک علاقه‌ای به اهل بیت (ع) دارند
 ولی مکتب اهل بیت (ع) را قبول ندارند، گفتگو کردم. بحث
 محرم و اربعین مطرح شد، خواستم برای‌شان توضیح
 بدهم که ماجرای آن چیست. گفتم ما علیه یزیدی قیام
 کردیم که بیشتر از اهل بیت (ع) از اهل سنت سر بریده
 است، هم جنایت یزید نسبت به آنها بیشتر بوده، هم به
 نوامیس‌شان تجاوز کرده است و واقعه حرّه را توضیح دادم
 که بعضی از آنها می‌دانستند. گفتم ما با چنین یزیدی
 دشمن هستیم و بحث تمام شد و مسئله حل شد. منتها
 این تجربه تاریخی در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) نبود که
 ایشان به آن استناد بکند بعداً پیش آمد. ولی ما الآن این
 تجربیات تاریخی را داریم.

ما نه فقط تجربه صدر اسلام را داریم، بلکه تا زمان مشروطه هم تجربه داریم. من اصلاً نمی‌دانم چطور می‌شود یک طلبه یا غیرطلبه آگاه نسبت به مسائل انقلاب، بخواهد از انقلاب دفاع کند اما مشروطه را بلد نباشد و مطالعه نکرده باشد.. الآن شما بخواهی آخوند انقلابی با آخوند غیرانقلابی را فرقی را بفهمی چطور می‌خواهی بفهمی؟ باید مشروطه را خوانده باشی.

حضرت آیت‌الله العظمی بهجت تحلیل می‌کند که چرا مرحوم نائینی و آخوند خراسانی بالاخره مشروطه را پذیرفتند و چرا فلانی و فلانی نپذیرفتند؟ بعداً معلوم شد کسانی که نپذیرفتند، درست گفته بودند و کسانی که پذیرفتند بعداً پشیمان شدند. هر طلبه‌ای باید این مسئله را بلد باشد تا بداند چه طوری سر آدم کلاه می‌گذارند. انگلیسی‌ها با حوزه علمیه چه کار کردند که حوزه علمیه را ساکت کردند و آن را دور زدند و تسلط خودشان را در عراق یک‌طور و در ایران یک‌طور، اعمال کردند. البته آنها مدل مطلوب خاصی نداشتند، برایشان مهم این بود که مسلط بشوند، در ترکیه با آتاتورک، اینجا با رضاخان و در هند هم یک‌طور دیگر. اگر ما الآن در تبلیغات ضعیف هستیم، باید بدانیم که در صدر اسلام هم اولیاء خدا همیشه موفق نبودند، ولی الان عقل و

تجربهٔ بشر رشد کرده، ما تجربهٔ تاریخی مهمی داریم، جامعهٔ جهانی هم می‌تواند به حقانیت ما شهادت بدهد، تجربهٔ تاریخی هم می‌تواند به حقانیت ما شهادت بدهد، هم می‌تواند بطلان ادّعاها و وعده‌های شیطان را ثابت کند.

برای تبلیغ در جبههٔ انقلاب، عشق و ایمان کافی نیست، حداقل باید کلیات حرف‌های دشمنان و جواب آنها را بلد باشیم

یک فرد تبلیغاتی و یک نیروی مبلغ جبههٔ حق چقدر باید مطالعه داشته باشد؟ بیا من فهرست کتاب‌هایش را به شما بگویم. چرا شهید آوینی موفق بود؟ از بس کتاب می‌خواند. شهید سلیمانی با اینکه مبلغ نبود، اما وقتی در مقام تبلیغ قرار می‌گرفت مثل آنجایی که وصیتنامه نوشت یا مثل بعضی از سخنرانی‌های مختصر ایشان که پخش شده، خیلی عمیق صحبت می‌کرد. شما باید چند تا واحد درسی بگذرانی تا بتوانی حرف‌های ایشان را بفهمی، شهید سلیمانی خیلی کتاب می‌خواند. آن وقت بعضی از اهالی رسانه و تبلیغ جبههٔ انقلاب و هنر همین طوری آمده‌اند و می‌خواهند با عشق و ایمان و وفاداری‌شان برای اسلام کار کنند. خب نمی‌شود!

شما فکر نکنید مملکت، اسلامی شده و اسلامی بودن به این است که هر قسمت اسلام را که خواستی، روی دست برداری و هوار هوار بکنی، نه! صبر کن کدام آیه را برداشتی؟ کدام مفهوم را؟ در مقابل چه چیزی؟ در چه موقعیتی؟ هزار و چهارصد سال است با سوءاستفاده و برداشت نادرست از قرآن سر بریدند. مطالعه این مشکل را حل می‌کند؛ حتی مطالعه نسبت به علوم انسانی، نسبت به علوم غربی و نسبت به آنهایی که دشمن دین هستند. آنهایی که با دین دشمنی کردند، بی فکر دشمنی نکردند، بلکه نشستند فکر کردند. من نمی‌خواهم حرف‌های اندیشمندان و فیلسوفان غربی را که در پی ریزی تمدن مضحک غربی مؤثر بودند بیاورم یکی یکی بگویم فلانی این را گفت بعد برطرفش بکنم، اما شما باید حداقل، کلیات حرف‌های آنها و جواب‌هایش را بلد باشید. باید جهت‌گیری‌های درست باشد.

اگر تبلیغات جبهه ما ضعیف است، به خاطر ضعف در مطالعه و اندیشه است

منی‌خواهم بگویم برو هزار تا کتاب مطالعه کن. شاید کتاب‌هایی وجود داشته باشند اگر یک دانه‌اش را مطالعه کنی جای صد تا کتاب را بگیرد. ولی اگر آن کتاب موجود

نیست، تو باید صدتا کتاب را مطالعه کنی. باید تاریخ معاصر را دقیق ببینی. این حرف‌هایی که الآن بعضی‌ها علیه حوزه و آخوندها و رژیم آخوندی و... می‌زنند حرف‌های تازه‌ای نیست، برو تاریخ بخوان ببین چه کسانی عین این حرف‌ها را می‌گفتند؟ بعضی از این حرف‌ها را نماینده‌های مارک‌دار انگلیس، صریحاً می‌گفتند.

بعضی‌ها ایراد می‌گیرند که «چرا یک آخوند باید درباره لزوم راه‌افتادن کارخانه‌ها صحبت کند؟ این چیز جدیدی است!» درحالی‌که این حرف‌ها اصلاً جدید نیست. شهید مدرس در مجلس زمان مشروطه در دوران قاجار که هنوز رضاخان نیامده بود با آلمانی‌ها دعوا داشت که «شما باید خط تولید را در ایران راه بیندازید؛ چرا فقط محصول به ما بدهید؟» اگر تبلیغاتِ جبهه ما ضعیف است به خاطر ضعف در مطالعه و اندیشه است.

کسی در تبلیغاتش موفق است که بتواند برای مخاطب جا بیندازد «وعده‌اش قابل تحقق است» / وعده‌های دین، الان راحت‌تر از گذشته، قابل اثبات است

عرض امشب را جمع‌بندی کنم. شیطان وعده می‌دهد، خدا هم وعده می‌دهد. اصلاً تبلیغات همین است؛ باید

وعده بدهی، باید چشم‌اندازی را نشان بدهی تا مردم جذب بشوند. وعده‌هایی که دین می‌دهد در زمان‌های گذشته، زیاد قابل اثبات نبود ولی الآن راحت‌تر قابل اثبات است. پس اگر ما الآن موفق نشویم، ایراد از ضعف ما است. ایراد هم اول از ما طلبه‌ها است و بعد دیگران. اگر ضعف‌های ما طلبه‌ها نبود شاید ضعف‌های دیگر هم در جاهای دیگر نبود.

چه کسی در تبلیغاتش موفق است؟ کسی که می‌تواند برای مخاطب جا بیندازد که این وعده قابل تحقق است. شیطان این هنر را دارد «لَأْمَنِّيَنَّهُمْ» (نساء/ ۱۱۹) من آنها را آرزومند و شیفته می‌کنم. ما نمی‌توانیم به سادگی مردم را آرزومند، شیفته و عاشق جامعه‌ی مهدوی کنیم. یک زمانی رئیس‌جمهور دوران اصلاحات می‌گفت «ما دنبال جامعه‌ی مدنی هستیم» و بعد آن را به جامعه‌ی نبوی تفسیر می‌کرد. درحالی‌که جامعه‌ی مدنی در علوم انسانی یک معنای خاص دارد و مقصودشان همین جامعه‌ی غربی است که این‌همه فلاکت برای خودش و برای عالم ایجاد کرده است. تا می‌گفتیم «تو داری همین جامعه‌ی آمریکا را می‌گویی» می‌گفت «نه!» خُب چرا می‌گویی جامعه‌ی مدنی؟ بگو جامعه‌ی

نبوی. این ابهام‌ها وجود داشت چون رئیس‌جمهور آن طوری می‌گفت.

همان زمان یک بحثی را در مهدیهٔ تهران شروع کردیم به نام «جامعهٔ مهدوی». آنجا گفتیم ما الان جامعهٔ نبوی نمی‌خواهیم چون جامعهٔ نبوی پُر از منافق بود، ما جامعهٔ مهدوی می‌خواهیم که منافق در آن ضعیف باشد. آنجا فرق بین جامعهٔ نبوی و جامعهٔ مهدوی را گفتیم. مثلاً اینکه منافق در جامعهٔ مهدوی ذلیل است، اما در جامعهٔ نبوی، منافق‌ها اذیت می‌کردند.

اگر شما می‌خواهید از آینده سخن بگویید و مبلغ دین و مرام و مسیر حق خودتان بشوید باید بتوانید از دانش استفاده کنید و با دانش در مسیر این تبلیغات‌تان آینده‌ای زیبا را به تصویر بکشید. مثلاً الان در یک جمله می‌گویی «تفکر مارکسیزم نمی‌گیرد، چون در عمل دیدیم که نگرفت» ولی آن زمان (حدود ۵۰ سال پیش) باید صد تا کتاب می‌نوشتی، آخرش هم نمی‌توانستی متقاعد کنی که مارکسیزم نمی‌گیرد. الان یک کلمه می‌گویی: «دیدید مارکسیزم شکست خورد؟ دیدید شوروی دچار فروپاشی شد؟» آن زمان از عهدهٔ آنها بر نمی‌آمدی. بعضی از مسلمان‌ها اسلام را به مارکسیزم تفسیر می‌کردند.

دشمنان، بدون ارائه دلیل منطقی و با نمایش و دروغ، وعده خود را تزئین می‌کنند

چرا ما و کلاً جبهه حق، الآن در تبلیغات ضعیف هستیم؟ چون توضیح وعده‌های درست و جامعه آرمانی ما، با علم و به‌گونه‌ای که مردم بفهمند سخت است. چرا آنها کارشان آسان است؟ چون آنها راحت دروغ می‌گویند، نیاز ندارند اثبات کنند، نقاشی می‌کنند، نمایش می‌دهند! شلوغ می‌کنند و می‌گویند: «این طوری خیلی عالی می‌شود، مردم راحت‌تر می‌شوند...» و بعد هم تصاویر راحتی مردم را نشان می‌دهد. علوم انسانی آن جاهایی که بدون مرام خدا و با فاصله گرفتن از دستورات دین، آینده خوبی را ترسیم می‌کند، در واقع دارد تبلیغاتی از جنس ابلیسی انجام می‌دهد؛ دارد آینده را تزئین می‌کند تا مردم شیفته‌اش بشوند، در حالی که دلیل منطقی نمی‌آورد.

وقتی سر کلاس، به برخی از اساتید دانشگاه می‌گوییم: شما از کجا می‌دانی اگر ما کارهایی را که علوم انسانی غربی توصیه می‌کند انجام بدهیم، امورات ما درست می‌شود؟ جواب منطقی برای این سؤال ندارند. استاد ما در علوم تربیتی، شاگرد «جان دیویی» بود. او می‌گفت که «ما باید دموکراسی را از خانه شروع کنیم. پدر، مادر، دختر و پسر،

رای‌گیری کنند، رأی اکثریت هرچه گفت همان اجرا بشود، اگر این طوری بشود جامعه آباد می‌شود و الا جامعه نابود می‌شود!» اما این حرف خیلی ایراد دارد.

اولاً چه کسی گفته است که دموکراسی قابل تحقق است؟ باتی‌مور و برخی دیگر از اندیشمندان غربی، می‌گویند دموکراسی قابل تحقق نیست. ثانیاً فرض کنیم دموکراسی تحقق پیدا بکند، این مشکلات چطور حل می‌شود؟ علاوه بر اینها، اصلاً چرا دموکراسی؟! شاید به جای رأی‌گیری یک روش دیگری هم وجود داشته باشد. احترام بزرگ‌تر و مقوله‌های دیگر چه می‌شود؟ این روشی که اینها وعده می‌دهند، چیزی را درست نمی‌کند بلکه همه چیز را نابود می‌کند. الآن خیلی از دعوای سیاسی کشور ما سر همین حرف‌هاست. برخی به علوم انسانی‌ای می‌چسبند که در غرب، مندرس شده است و آن را تنظیم‌کننده روابط و آبادکننده آینده جامعه تلقی می‌کند.

**آن قدر که برخی غرب‌زده‌ها دموکراسی پرست هستند ما
خداپرست نیستیم!**

وقتی با بعضی‌ها بحث می‌کنی، می‌بینی که به شدت تحت تأثیر تبلیغات هستند. یک اندیشمند غربی به ایران آمده

بود، وقتی به کشور خودش برگشت، در دانشگاه آنجا یک حرفی زد که خیلی برای ما سنگین بود؛ گفت «من در ایران دیدم نظر من را خیلی جدی گرفته‌اند! اینجا در دانشگاه‌های خودمان هم کسی ما را صاحب نظر حساب نمی‌کند ولی آنجا می‌گویند دانشمندان غربی این را گفتند... و خیلی به حرف‌های ما اهمیت می‌دهند» چرا باید این طور باشد؟ چرا ما نباید امثال او را به چالش بکشیم؟

همین الآن در جامعه ما یک جریان تبلیغی قوی، ضد خط مقاومت و امام و شهدا هست و دست‌غریزه‌هایی است که چند تا اصطلاح غربی هم یاد گرفتند و متحجر در الفاظ و اصطلاحات و تعابیر و تعاریف و بایدهای غربی هستند. اصلاً نمی‌شود با آنها بحث کرد! آن قدر که آنها دموکراسی پرست هستند ما خداپرست نیستیم. دموکراسی یک طرح قابل نقد است، مشکلاتی دارد، اصلاً پارادوکسیکال است! در غرب هم خیلی‌ها این حرف‌ها را گفته‌اند.

اگر تبلیغات بلد بودیم مملکت ما در این هشت سال به فلاکت کشیده نمی‌شد

الآن قابل قبول نیست که ما از نظر تبلیغاتی ضعیف باشیم؛ برای اینکه دانش بشری، تجربه بشری، عقل جامعه، عقل

خود ما در این چهل سال رشد کرده و خیلی فربه شده است. مثلاً همین هشت سال پیش شما نمی‌توانستی راحت بگویی «مذکره فایده ندارد» طبق نظرسنجی‌ها بالای هشتاد درصد مردم می‌گفتند که مذاکره اثر دارد. ولی الآن طبق نظرسنجی‌ها بالای هشتاد درصد می‌گویند مذاکره هیچ اثری ندارد. این خیلی رشد معناداری است.

ما که بلد نبودیم تبلیغات بکنیم، هنوز هم بلد نیستیم ولی این قدر ضربه خوردیم تا رشد کردیم! آقایان حزب‌اللهی، اگر تبلیغات بلد بودیم مملکت ما هشت سال به فلاکت کشیده نمی‌شد. تبلیغات بلد نیستیم. این حرف بنده هم نیست، رهبر انقلاب فرمودند که ما در تبلیغات، ضعیف هستیم.

باید به صورت علمی توضیح بدهیم وعده‌هایی که دین می‌دهد واقعی است

ما باید از دانش شروع کنیم تا یک مشکل بزرگ را حل کنیم. آن مشکل بزرگ چیست؟ باید بتوانیم توضیح بدهیم وعده‌هایی که دین می‌دهد واقعی است. در مورد انسان، مثلاً اینکه اگر من موسیقی حرام گوش نکنم، نگاه حرام نداشته باشم، نماز شب داشته باشم، واقعاً در علم و خلاقیتم اثر دارد؟ آیا یک فیلمساز داریم که بتواند این

را به خوبی نشان بدهد؟ می‌دانید چقدر باید روان‌شناسی خوانده باشد تا بتواند این را نشان بدهد؟ می‌دانید چقدر باید زندگی شهدا را مطالعه کرده باشد تا بتواند این را نشان بدهد؟! در میان آخوندها هم شاید کسی را نداشته باشیم که بتواند یک چنین فیلمنامه‌ای بنویسد!

ما آخوندها می‌توانیم ثابت کنیم که «این حرف‌ها حق است...» ما از نظر استدلال کلامی برای شما ثابت می‌کنیم «این راه، این قرآن، این خدا و پیغمبر، حق است» و با استنباط شرعی هم می‌گوییم این حکم، حکم خداست، اما نمی‌توانیم فیلم‌نامه‌ای بنویسیم که این را نشان بدهد. مثلاً نشان بدهد که این حکم خدا چه طوری آدم را رشد می‌دهد؟ طلبه جماعت معمولاً می‌گوید من این را بلد نیستم. آقای بوعلی سینا وقتی می‌خواهد یک مسئله غامض علمی را حل بکند به مسجد می‌رود دو رکعت نماز می‌خواند آن وقت حل می‌شود؛ توضیح بده چه طوری این اتفاق می‌افتد؟ طلبه می‌گوید من بلد نیستم. فیلمساز هم می‌گوید من بلد نیستم. اما اینکه چه طوری آدم، عاشق دختر همسایه می‌شود؟ می‌گوید این را بلد هستم و می‌توانم برایش ده جور فیلم بسازم و اگر بخواهی هزار تا قصه برایت ردیف بکنم!

البته ممکن است یک طلبه فاضل یا یک کارگردان فاضل، اینها را بلد باشد. یک وقت نگوئید «شما همه را زدید!» ولی در هر صورت، ما فیلمی ندیده‌ایم که اینها را نشان بدهد. ما بعضی از فیلم‌ها را تشویق هم می‌کنیم ولی آن چیزی که باید باشد نیست. روان‌شناسی شهوت، درک عمومی دارد ولی روان‌شناسی معنویت، درک عمومی ندارد، باید بروی بگردی پیدا بکنی تا بتوانی برایش فیلم بسازی. فهمیدن فرآیند تحول یا تکامل تدریجی یک انسان و توضیح آثارش خیلی سخت است. جامعه ما جامعه آماده‌ای است. اگر در جامعه ما خوب تبلیغات انجام بگیرد یک شبه راه صدساله را طی می‌کند.

باید فیلم‌هایی درست کنیم که جایگاه بالای ایران و فرهنگ ما را در جهان جا بیندازد

با اینکه هنوز تبلیغات درستی انجام نشده است، همین الان این قدر افراد در جامعه ما پای دین هستند. بنده با اینکه انتقادهایی دارم، ولی خوش بین هستم؛ برای اینکه در طول تاریخ، ما چنین جامعه‌ای نداشتیم که این همه هجمه‌های تبلیغاتی علیه دین و مرامش صورت بگیرد ولی محکم پای کار ایستاده باشد. جدیدترین رئیس جمهورش هیجده میلیون رأی می‌آورد، درحالی که علیه او به شدت

تبلیغات کرده بودند، مثلاً گفتند او نماینده حاکمیت است، آخوند است، اعدام‌کننده است و... دشمنان در تبلیغات‌شان به مردم گفتند که اصلاً در انتخابات شرکت نکنید! این همه بمباران تبلیغاتی کردند ولی باز هم مردم آمدند و بیشترین درصد رأی را نسبت به رئیس‌جمهورهای قبلی در دوره اول دادند. دیگر در این جامعه چه می‌خواهی؟ ده میلیون از این هجده میلیون برای آباد کردن و آزاد کردن دنیا کافی است. چرا اینها به ما رشد نمی‌دهد؟

یک حرفی می‌زنم که ممکن است آن را مسخره کنند. چرا انبیاء الهی را مسخره می‌کنند؟ وقتی انبیاء (ع) یک آینده‌هایی را ربط می‌دهند به یک اقداماتی که درک نمی‌شود، کافران مسخره می‌کنند. حرف من این است که اگر می‌خواهید مشکلات اقتصادی ما در جهان حل بشود و محصولات مان در جهان، بُرد داشته باشد (البته کارهای دیگری که مؤثر باشد را نفی نمی‌کنم) آدم‌هایی را بیاورید که در عرصه تبلیغات بتوانند فیلم‌هایی درست کنند که ایرانِ ناب را در جهان جا بیندازد، خودش را، تاریخش را، الانش را، فکرش را، فرهنگ‌اش را. آمریکا برای یک فرهنگ پوچ و دروغین که مردم اروپا از آن تهووع پیدا کردند، می‌تواند صنعت سینما راه بیندازد و از آن، درآمدی بالاتر

از درآمد نفت پیدا بکند و ملت‌ها را به اسیری بکشد. آیا ما نمی‌توانیم؟ فرهنگ ما که جذاب‌تر است. جذاب‌ترین و پرفروش‌ترین فیلم‌های آنها هم به خاطر مزخرفات شهوانی و هرزگی نیست، بلکه به خاطر مفاهیم دیگری است، آیا تو نمی‌توانی اینها را بسازی؟ شاید تو هنرمند نداری. آن چیزی که او می‌خواهد بفهمد، عمقش کم است اما چیزی که تو می‌خواهی بفهمی و برایش فیلم بسازی، عمقش زیاد است. آنها وعده می‌دهند و تو باید کاری بکنی، دروغ بودن وعده‌های آنها را ثابت کنی.

نشان بدهید چرا نسبت به ۷۰ سال پیش، میزان رضایتمندی غربی‌ها یک درصد هم افزایش پیدا نکرده؟

الآن صداوسیما می‌کند؟ مثلاً بعضی وقت‌ها که تظاهرات در غرب می‌شود و پلیس می‌آید چهار نفر را کتک می‌زند، اینها را نشان می‌دهد و می‌گوید «ببین غرب وحشی این است...» یا وقتی در آنجا سیل می‌آید و شهرشان را نابود می‌کند و آنها هم نمی‌توانند کاری بکنند، ما می‌گوییم «ببین ما در ایران، بهتر برخورد کردیم!» اما این طور تبلیغات علیه تمدن غرب، زیاد فایده ندارد. می‌گویند تلویزیون دنبال این است که کجا در غرب یک خرابی‌ای هست تا آن را برای ما نشان بدهد ولی خرابی‌های خودمان

را نشان نمی‌دهد. این تبلیغات علیه تمدن غرب تبلیغات اصلی نیست. هرچند ممکن است بعضی از حرف‌هایش حرف مهمی باشد؛ مثلاً پلیس وحشی غرب، یک مسئله جدی است.

اما تو باید بروی آنجایی که تظاهرات نشده، پلیس کسی را نزده، سیل نیامده، واکسیناسیون شده و... بروی در اعماق زندگی و تفکر و روحیات انسان‌ها، طبق آماري که خودشان گرفتند نشان بدهی چرا نسبت به هفتاد سال پیش میزان رضایتمندی‌شان یک درصد هم افزایش پیدا نکرده است؟ چرا تکنولوژی آنها را خوشبخت نکرد؟ یک آدم فیلسوف حکیم فهمیم می‌خواهد برود فیلمش را بسازد. اول به خود آنها بگوید که «حال شما خوب نیست» و بعد به همه اهل عالم بگوید که «حال آنها خوب نیست».

چرا تبلیغات دشمنان مؤثر است؟ چون وعده‌هایشان یا دروغ است یا سطحی و زودرس

چرا تبلیغات آنها می‌گیرد؟ چون آنها وعده‌هایی که می‌دهند دروغ است. روی این هم حساب می‌کنند که کسی دنبال تجربه کردن و عبرت گرفتن نیست، حافظه تاریخی ملت‌ها خیلی کوتاه است. وعده‌هایی هم که می‌خواهند بدهند

نوکِ دماغی است، وعده‌های عمیق و پیچیده‌ای نیست. آنها یا دروغ می‌گویند، یا اگر راست بگویند، وعده‌های شان خیلی سطحی و زودرس است.

اما وعده‌هایی که شما می‌خواهی بدهی خیلی عمیق است. به همین خاطر اولاً مسخره‌ات می‌کنند، ثانیاً برای اینکه بخوای وعده‌های عمیق بدهی باید بتوانی آنها را تبیین کنی، آیا می‌توانی تبیین کنی؟ در صدر اسلام مردم نمی‌توانستند بفهمند ولی الآن می‌توانند بفهمند. ان شاء الله خدا کمک کند که ما بتوانیم درست تبلیغات کنیم.

کفار علیه پیامبران می‌گفتند «هرچه افراد پست و ساده لوح است به شما می‌گردد!» ولی الآن این طور نیست

ببینید کفار در مقابل پیامبران چه می‌گفتند. قرآن می‌فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ» (هود، ۲۷) اشراف کافر قوم حضرت نوح (ع) - در پاسخ او- گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی از اراذل و افراد ساده لوح، مشاهده نمی‌کنیم و برای شما فضیلتی نسبت به خود

نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم!»، در تبلیغاتی که علیه پیامبران می‌کردند می‌گفتند ما می‌بینیم هرچه افراد پست و ساده لوح است به شما می‌گردد. خیلی جالب است! تبلیغاتی که آنها علیه پیغمبرها می‌کنند این است. آدم‌های پست و آدم‌های ساده جامعه ما دنبال شما هستند ولی آدم‌های باهوش، دنبال شما راه نمی‌افتند. «وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»، شما هم بر ما برتری ندارید، بلکه ما فکر می‌کنیم شما کلاً دروغ می‌گویید.

وقتی کفار این حرف‌ها را می‌گفتند کار پیغمبرها گیر می‌کرد ولی الآن کسی نمی‌تواند اینها را به شما بگوید. الآن این گوی و این میدان، بیایید شروع به کار کنید.

یکی از مقامات سیاسی در مالزی می‌گفت: امروزه در جهان اسلام کسانی که دارند شیعه می‌شوند، اکثراً از لیسانس و فوق لیسانس به بالا هستند... کسی نمی‌تواند بگوید اراذل و ساده‌اندیشان به شما علاقه مند می‌شوند و ایمان می‌آورند. اصلاً الآن کلاس تشیع در جهان کلاس باسوادها و آدم‌های خیلی هوشمند است. اما باز هم تو در تبلیغات ضعیف هستی! الآن مثل زمان قدیم نیست، نمی‌توانند آن طوری شما را مسخره کنند. الآن مثل زمان انبیاء (ع)

کسی نمی‌تواند بگوید: «أَنْ تُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ» (شعراء، ۱۱۱)؛ ما بیاییم به تو ایمان بیاوریم در حالی که آدم‌های پست و به‌دردنخور جامعه به شما ایمان آوردند؟ الآن شما به عنوان نماد خط فکری‌تان، سردار سلیمانی‌ها را دارید که جهان را تکان دادند و اسطوره هستند. متن وصیتنامه‌های دویست هزار شهیدتان را ببینید. آیا آنها آدم‌های سطح پایین جامعه هستند؟

فدای غربت رسول خدا(ص) بشوم! حرف کفار از جهتی هم راست بود، خیلی از کسانی که به رسول خدا(ص) ایمان می‌آوردند غلام و برده بودند، البته در بین آنها افراد نسبتاً برجسته هم بود، ولی نه زیاد. تعداد کمی از افراد برجسته مانند حمزه و ابوطالب سلام الله علیهما ایمان آوردند. اکثر افراد برجسته قریش به پیغمبر(ص) ایمان نیاوردند. در ابتدای بعثت، امیرالمؤمنین(ع) ده‌ساله بودند، به همین خاطر رسول خدا(ص) را مسخره می‌کردند و می‌گفتند یک بچه را دنبال خودت راه انداختی تا تو را تأیید کند. اگرچه سلمان فارسی، پیرمرد و باسواد بود ولی چون عرب نبود او را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند او حساب نمی‌شود. الآن این مسائل تحول پیدا کرده و دیگر این طوری نیست. باکلاس‌ها طرف شما هستند، اصلاً الآن آن طرفی‌ها کلاس

ندارند. ولی ما در تبلیغات ضعیف هستیم و آنها در تبلیغات قوی هستند. باید برای این نکته فکری کرد.

کسی می‌تواند خوب تبلیغات دینی کند که روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ مطالعه کرده باشد

در این جلسه در کنار درد دل، راهکار هم عرض کردیم. کسی می‌تواند درست تبلیغات دینی بکند که روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و ... مطالعه کرده باشد، هم باید بطلان جبهه باطل را خوب درک کند، هم حقانیت جبهه حق را درک کند؛ هم در زندگی فردی، هم در زندگی اجتماعی. در درس‌هایی که ما طلبه‌ها می‌خوانیم این مسائل نیست؛ لذا یک طلبه، خودش باید جدّ و جهد بکند و مطالعات جنبی‌اش را افزایش بدهد. ما در حوزه به اینها مطالعات جنبی می‌گوییم. فلسفه و منطق را بخوان تا قدرت تفکرت درست بشود و فقه و اصول را بخوان تا با دین آشنا بشوی، بعد برو برای هدایت مردم از دین استفاده کن. اما کار تبلیغ، خودش یک فعالیت علمی سنگینِ دیگر می‌خواهد!

در عرصه تبلیغات، کسی که می‌خواهد فیلمساز بشود، باید بداند از نظر تکنیک، می‌خواهد فیلمساز بشود یا از

نظر محتوا؟ کسانی که در فضای هالیوود درس خوانده‌اند می‌گویند «ایده، مهم‌ترین مسئله است» ایده، جنبهٔ محتوایی دارد، جنبهٔ روان‌شناختی دارد. نمی‌شود که شما انسان‌شناسی کار نکرده باشی و فقط از دین خبردار بشوی و مثلاً بتوانی ولایت فقیه را توضیح بدهی و برایش محتوا تولید کنی.

عده‌ای در صدر اسلام می‌خواستند اهل بیت (ع) فقیر باشند تا آنها را تحقیر کنند

در صدر اسلام، فضا طوری بود که می‌خواستند بگویند پیامبر (ص) و بچه‌های پیامبر بی‌کلاس هستند. مثلاً یکی از حرف‌هایی که آن زمان می‌زدند و موجب بی‌کلاسی بود این بود که می‌گفتند آنها فقیرند. به امام علی (ع) گزارش دادند که طلحه و زبیر می‌گویند: علی (ع) از اموال دنیا چیزی در دست ندارد «لَيْسَ لِعَلِيِّ مَالٍ». این سخن آنها بر امام، سخت آمد. به این خاطر، آن حضرت به کارگزاران خود دستور داد درآمد غلهٔ آن سال را تبدیل به سکه‌های نقره کنند که صد هزار درهم شد. سپس حضرت آن دو را دعوت کرد و فرمود: «هَذَا الْمَالُ وَاللَّهِ لِي لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ» این اموال از درآمد سال من است و کسی در آنها شریک نیست. طلحه و زبیر از نزد آن حضرت رفتند درحالی‌که به

هم‌دیگر می‌گفتند: علی(ع) خیلی ثروتمند است. (کافی/ ج ۶/ص ۴۴۰)

امام سجاد(ع) برای اینکه در مقابل دشمنانی که می‌خواستند اهل بیت(ع) را خوار کنند، عزت و کرامتش حفظ بشود، سوار بر شتر گران‌بهایی می‌شد که قیمتش صد دینار بود. (إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ لِيَبْتِئَاعَ الرَّاحِلَةَ بِمِائَةِ دِينَارٍ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ ؛ محاسن/ج ۲/ ص ۶۳۹)

اولین کاری که بعد از پیغمبر(ص) انجام دادند، گرفتن فدک بود. چون می‌خواستند اهل بیت(ع) پول نداشته باشند تا دشمنان بتوانند اهل بیت(ع) را تحقیر کنند. شما می‌دانید که فاطمه زهرا(س) پای فدک چه کار کرد. امیرالمؤمنین(ع) هم وقتی غریب شد، نه صرفاً برای ثواب، بلکه به عنوان یک راهبرد بزرگ مبارزه، بیست و پنج سال مهارتش را گذاشت برای اینکه باغ‌هایی درست کند و چاه‌هایی را حفر کرد که هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال اگر به اطراف مدینه بروید و پرسید «بئر علی» آدرس چاه علی(ع) را به شما می‌دهند. چون امیرالمؤمنین(ع) می‌خواست بچه‌هایش فقیر نشوند در آن جامعه‌ای که با فقر، می‌خواستند آنها را تحقیر کنند.

زینب(س) توانست در سخت‌ترین شرایط، اقتدار و عزت فرزندان پیامبر(ص) را حفظ کند

وقتی بچه‌های حسین(ع) با لباس‌های پاره و مندرس، وارد کوفه شدند. دشمنان می‌خواستند بچه‌های حسین(ع) را تحقیر کنند، آنها را میان مردم بردند، شاید می‌خواستند بعضی‌ها بیایند به بچه‌های پیغمبر(ص) صدقه بدهند. حکم استراتژیک و راهبردی پیغمبر(ص) را ببینید که اعلام کرد «صدقه به فرزندان من حرام است» یک معنایش می‌تواند این باشد که اگر بچه‌های من از گرسنگی هم بمیرند حق ندارند از کسی صدقه بگیرند، من نمی‌خواهم بچه‌های فاطمه(س) و علی(ع) در میان مردم تحقیر بشوند...

جانم فدای زینب(س) که توانست اقتدار و عزت فرزندان پیامبر(ص) را حفظ بکند. یا زینب(س)! تو چه طوری رفتار می‌کردی؟! آیا ما می‌توانیم فیلم حضرت زینب(س) را بسازیم. نمی‌شود ساخت، باشکوه‌ترین قهرمان زن تاریخ در وجنات و رفتار و گفتار و عملکرد باید ساخته بشود. چه طور یک‌تنه آنجا می‌ایستاد؟ وقتی بچه‌ای زمین می‌خورد، دستش را می‌گرفت. وقتی نان و خرما صدقه می‌دادند آن را پرت می‌کرد. وقتی کسی نزدیک دخترهای پیغمبر(ص) می‌شد، او را عقب می‌راند که عزت و بزرگواری‌شان حفظ بشود.

در شام خیلی اهل بیت (ع) را اذیت کردند. کوفه مثل شام نبود؛ در کوفه مردم دو گروه بودند، یک عده‌ای شیون و گریه می‌کردند، یک عده‌ای سنگ می‌زدند و توهین می‌کردند. حضرت زینب (س) آنها و گریه کردن شان را نفرین کرد و فرمود «فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاتِ الزَّفْرَةَ» (احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۰۴). کوفه یک دردِ مگو داشت، یک روزی زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) به عنوان حاکمِ عالم اسلام، با عزّت و احترام در این کوچه‌ها راه می‌رفت. الهی در محله‌ای که عزیز بودی، طناب اسارت به گردنت نیندازند، در شهری که عزّتمند بودی به عنوان اسیر و با لباس خاکی و مندرس، شما را عبور ندهند...

جلسه پنجم |

آشنایی با عملیات «وسوسه» و راه‌های مقابله با آن

«وسوسه» یکی از دلایل غلبه تبلیغاتی جبهه باطل بر جبهه حق است

در مقابل وسوسه‌های دشمنان، سه اقدام فعالانه می‌توان انجام داد

گاهی ضعف ما در مقابل تبلیغات دشمن، تقصیر خودمان است اما گاهی به خاطر طبیعت درگیری حق و باطل است

ما در اینجا می‌خواهیم ابلیس و عملیات روانی ابلیس را الگو قرار بدهیم برای مطالعه تبلیغات دشمن. بعضی وقت‌ها ضعف ما در مقابل تبلیغات دشمن، تقصیر خودمان است

اما بعضی وقت‌ها، تقصیر ما نیست، بلکه ناشی از طبیعتِ درگیری حق و باطل است. در این جلسه می‌خواهیم دربارهٔ این بخش صحبت کنیم:

بعضی از انواع عملیات روانی هست که شیطان و شیطان‌صفت‌ها انجام می‌دهند که موجب می‌شود تبلیغاتِ جبههٔ باطل، اثر کند ولی در جبههٔ حق، ما نمی‌توانیم آن را انجام بدهیم و این یکی از دلایل طبیعیِ ضعیف‌بودن تبلیغاتِ جبههٔ حق نسبت به جبههٔ باطل است.

جبههٔ حق تبلیغات دارد، جبههٔ باطل هم تبلیغات دارد. جبههٔ حق عملیات تزئین و زیبانمایی دارد، جبههٔ باطل هم عملیات تزئین و زیبانمایی دارد، اما عملیات زیبانمایی توسط جبههٔ حق، حقیقی است و عملیات زیبانمایی توسط جبههٔ باطل، دروغین است. جبههٔ حق به یک آیندهٔ خوب دعوت می‌کند، جبههٔ باطل هم به یک آیندهٔ خوب دعوت می‌کند. جبههٔ حق می‌گوید دعوت جبههٔ باطل دروغ است. اتفاقاً جبههٔ باطل هم در مورد وعده‌های جبههٔ حق همین را می‌گوید. همهٔ این مطالب در آیات قرآن بیان شده است که بنده خلاصه‌اش را برای شما مطرح می‌کنم.

«وسوسه» یکی از دلایل غلبه تبلیغاتی جبهه باطل بر جبهه حق است / شیطان «وسوسه» می‌کند ولی ما نمی‌توانیم وسوسه کنیم

یکی از دلایل غلبه جبهه باطل بر جبهه حق در عملیات روانی و تبلیغات، «وسوسه» است. وسوسه، کاری است که ابلیس از روز اول نسبت به حضرت آدم (ع) انجام داده و از خدا امکاناتش را گرفت و می‌تواند در فضای تبلیغات، انجام بدهد، در حالی که ما نمی‌توانیم وسوسه کنیم. وسوسه چیست؟ قرآن کریم در آیات متعدد، صورت‌های مختلف وسوسه‌کردن را توضیح داده است. در یک آیه کریمه می‌فرماید: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» (اعراف، ۲۰) شیطان حضرت آدم (ع) و حوا (س) را وسوسه کرد.

در جای دیگری خداوند متعال می‌فرماید: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» (ناس، ۴) از شرّ وسوسه‌کننده خناس. «خناس» یعنی کسی که پنهانی وسوسه می‌کند. راز موفقیت این وسوسه‌کننده در همین پنهان‌بودنش است. خداوند متعال در سوره ناس می‌فرماید: به خدا پناه ببر چون فرارکردن از وسوسه خیلی سخت است. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ» (ناس، ۱-۳)؛ خدایا! تو ربّ من هستی، تو پادشاه من هستی، تو معبود من هستی،

تو همه چیز من هستی، من به تو پناه می برم از شرّ و سوسه خناسان، آنهایی که در دل ما زیرپوستی تأثیر می گذارند. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶) ما خودمان انسان را خلق کردیم و ما می دانیم چه چیزی نفس او را به وسوسه می اندازد، ما از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم. این آیه یک وضعیت پنهان و بسیار درونی انسان را دارد نشان می دهد، چون بحث وسوسه به میان آمده است.

وسوسه جایی پدید می آید که چیزی که نسبتاً شیرین است ممنوع باشد

چرا ابلیس وسوسه می کند؟ معمولاً وسوسه جایی پدید می آید که چیزی که نسبتاً شیرین است ممنوع باشد. دین برای هوای نفس ممنوعیت هایی ایجاد می کند. چرا؟ چون دین، برخی بهره های حداقلی از حیات را ممنوع می کند تا تو به بهره های حداکثری از حیات برسی. بعضی چیزها هم اصلاً بد هستند، دین آنها را ممنوع می کند تا هم خودت ضربه نخوری و هم به دیگران ضربه نزنی.

دین ممنوعیت ها و نهی هایی دارد؛ وقتی دین شروع به نهی کردن و ممنوع کردن می کند، فضای وسوسه ایجاد

می‌شود. اولاً «الإنسانُ حَرِيصٌ عَلَى ما مُنِعَ»، وقتی انسان را از چیزی منع بکنی به آن حریص می‌شود. پس یک چیزی در درون خودِ انسان هست. ثانیاً آن چیزی که منع شده، شیرینی دارد. این هم عامل دوم است. وسوسهٔ شیطان هم که یک هنر است که خدا این هنر را به او داده است.

وقتی یک چیزی ممنوع باشد ارزش‌های جامعه نمی‌گذارد، علنی به سمتش بروی. اگر بخواهی علنی به سمتش بروی، ممکن است حتی عقل خودت اجازه ندهد، بگویند که «این بهرهٔ کمی از دنیا است؛ سراغ بهرهٔ حقیقی‌تر، اصیل‌تر، پایدارتر و لذت‌فرح‌بخش‌تر برو، این لذت کم، من را از بین می‌برد، من را صرف خودش می‌کند؛ ولی لذت عمیق به من کمک می‌کند تا رشد کنم» لذت حلال همین‌طوری است، مثل ویتامین می‌ماند، ولی لذت حرام، زهر هلاهل است و انسان را ضعیف می‌کند. چرا در مورد شیرینی ممنوع، وسوسه انجام می‌شود؟ چون حرف منطقی ندارد و نمی‌تواند به صورت منطقی با تو صحبت کند، حرفی که اصالت انسانی داشته باشد هم ندارد، بنابراین می‌خواهد یک‌طوری سر تو را شیره بمالد؛ این اسمش می‌شود وسوسه. وقتی به عقلت مراجعه می‌کنی یا به عقلانیّت و ارزش‌هایی که در جامعه هست نگاه می‌کنی، می‌بینی که

نباید بروی. اگر دین دار هم باشی و به امر و نهی خدا نگاه بکنی، باز هم نباید بروی. اینجاست که جا برای وسوسه پدید می آید.

دشمن با عقلانیت نمی تواند تو را به سمت باطل ببرد، لذا سراغ فریب و وسوسه می رود

خدا و اولیائش با منطق، با عقلانیت، با توجه دادن به منافع تو و... تو را به سمت چیزی دعوت می کنند، ولی دشمن نه عقلانیت دارد و نه می تواند منفعتی را برای تو، توضیح بدهد به همین خاطر، وسوسه می کند، اگر نتواند فریب بدهد، وسوسه می کند. اگر تو ساده باشی، نادانی کنی، گول حرف های مزخرفش را بخوری، منطق غلطش را قبول کنی، علنی می آید و فریبت می دهد منتها اگر علنی نتواند بیاید، وسوسه می کند.

در یک کشور اسلامی که مردم اسلام را پذیرفتند، دستورات دین را معقول می دانند، و فرض کنید که مردم منطقاً قبول کردند سبک زندگی اسلامی بهتر است، حتی اگر مؤمن هم نباشی، آخرتی هم در کار نباشد، خدایی هم در میان نباشد، اگر به صورت ارزش های نهادینه شده در جامعه، جا بیفتد که این سبک زندگی بهتر است، آن وقت تازه نوبت وسوسه است.

بعضی‌ها با علم غلط و دانش اندکی که دارند علیه دین، عملیات روانی می‌کنند

گاهی دشمن در تبلیغات خود برای وعده‌های دروغین خود، از دانش تجربی استفاده می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (غافر، ۸۳) هنگامی که پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند [و غیر آن را چیزی به حساب نمی‌آوردند] ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می‌گرفتند، آنان را احاطه کرد. آنها با علمی که داشتند در مقابل انبیاء مقاومت کردند، در مقابل دانش خودشان حرف انبیاء را بیخود می‌دانستند و تمسخر می‌کردند که باعث شد بلای الهی آنها را گرفت. پس بعضی‌ها با علم غلط و دانش اندکی که دارند مقابل پیام انبیاء، جنگ و عملیات روانی راه می‌اندازند. اینها کسانی هستند که به تعبیر امروزی‌ها، ادّعای روشنفکری می‌کنند. اینها با علم، علیه دین عملیات روانی می‌کنند. باید با دانایی مقابل اینها برخورد کنی. خود دانش تجربی الآن خیلی کمک می‌کند. اگر دانش دینی، خوب تبیین بشود، کمک می‌کند. در این باره در جلسات قبل صحبت کردیم.

پس یکی از انواع عملیات روانی شیطان، وسوسه است. شما در بسیاری از فیلم‌ها، وسوسه را می‌بینید. کسانی که اهل فیلمسازی هستند می‌گویند اگر در یک فیلم، مخاطب را وسوسه بکنی یا وسوسه شدن را نشان بدهی، تأثیر عمیق‌تری در هرزه‌کردن مخاطب دارد تا وقتی که علنی یک صحنه فسق و فجور نشان بدهی. لذا امروز در جهان، کار بخشی از هنرمندان این است که روی وسوسه‌ها مطالعه می‌کنند و بعد اینها را به تصویر می‌کشند، آن وقت، کارشان هم می‌گیرد، واقعاً فیلم‌های شان سرگرم‌کننده می‌شود، مگر برای کسانی که از وسوسه شدن بدشان می‌آید و آن را توهین به خودشان می‌دانند. بعضی‌ها تا وسوسه می‌شوند، از شرّ شیطان به خدا پناه می‌برند؛ چون می‌دانند داستان چیست.

در جامعه‌ای که ارزش‌ها برقرار باشند، زمینه برای وسوسه‌کردن هم هست

وقتی که علم، کارایی نداشته باشد، نوبت وسوسه و نوبت پنهان‌کاری آنها می‌شود. پس چه کار کنیم؟ در جوامع غربی بعضی‌ها گفتند برای از بین بردن و کنترل وسوسه‌ها ما همه چیز را علنی و آزاد کنیم، اگر این کار را بکنید خیلی از ارزش‌ها از بین می‌رود ولی وسوسه هم کم می‌شود و دیگر

پیش نمی‌آید، یعنی هر کسی هر غلطی می‌خواهد بکند، علنی دنبالش می‌رود و آن وقت دیگر جای وسوسه نیست. یا اینکه اگر یک ذره وسوسه وجود داشته باشد، آدم آن را زود ابراز می‌کند.

وقتی در جامعه‌ای، ارزش‌ها از بین رفتند، دیگر جایی برای وسوسه‌کردن و وسوسه‌شدن وجود ندارد. ولی اگر در جامعه‌ای ارزش‌ها برقرار باشند، وسوسه‌کردن هم جا دارد و به اصطلاح «زیرآبی رفتن» یک کیفی دارد. اگر در جامعه، ارزشی وجود نداشته نباشند، ممنوعیت هم نیست لذا جایی برای وسوسه هم نیست. یا اگر چیزی که ممنوع شده است، لذتی نداشته باشد، باز هم جایی برای وسوسه نیست.

ما کسی را وسوسه نمی‌کنیم، چون انسان‌ها را به امور عقلانی دعوت می‌کنیم و نمی‌خواهیم کسی را فریب بدهیم

کسی نگوید حالا که یک نوع عملیات به نام وسوسه‌کردن هست، ما هم آنها را وسوسه کنیم! چون برای آنها ارزشی وجود ندارد که بخواهیم وسوسه‌شان کنیم. ما می‌خواهیم آنها را به امور عقلانی دعوت کنیم، به اموری دعوت کنیم که لذت‌بخش هست ولی لذتش فوری نیست. اما آنها

به اموری دعوت می‌کنند که لذت‌ش فوری است. ما به لذت‌های عمیق، دعوت می‌کنیم. طرف باید خیلی فکر کند تا آن لذت‌ها را بفهمد. ولی او به لذت‌هایی دعوت می‌کند که اتفاقاً هرچه فکر نکند، بهتر آنها را می‌فهمد، بهتر می‌چسبد و آویزان‌شان می‌شود.

ما نمی‌توانیم وسوسه کنیم ولی او می‌تواند. خودِ وسوسه‌کردن هم هنر می‌خواهد، البته هنرش را خیلی‌ها بلد هستند. شما که اصلاً نمی‌خواهی وسوسه کنی، چه هنری داری که در مقابل این وسوسه‌کننده‌ها علم کنی؟ ممکن است کسی را صد جور وسوسه کنی و به زانو درنیاید، ولی با صد و یکمین نوعِ وسوسه، به زانو دربیاید. روش وسوسه‌کردنِ آدم‌ها فرق می‌کند. بعضی از فروشنده‌ها خوب بلد هستند چه طوری خریدار را وسوسه کنند که کالا را بخرد. اگر توانست با عقل و دانایی و منافع و... بالاخره یک‌طور خریدار را تحریک می‌کنند، یا اگر توانست یک آگاهی‌هایی می‌دهد که شما را به خریدن وادار می‌کند، ولی اگر منطق نداشت و نتوانست، مثلاً می‌گوید «بردار برو بچوات را خوشحال کن!»

اگر شما کسی را وسوسه کنی و مثلاً به یک هوسی او را به هیئت بیاوری، خدا می‌فرماید: چرا وسوسه‌اش کردی؟ اصلاً

بیخود کردی او را آوردی! من خودم می‌گویم کفش‌اش را بدزدند تا بگویند «آمدم هیئت، کفشم را دزدیده شد، چه خاطره بدی! من دیگر هیئت نمی‌آیم!» خدا هم از آن بالا می‌گوید «می‌خواهم صد سال سیاه نیایی!»

معمولاً کسانی که وسوسه‌ای، هوسی و هوایی بیابند، نمی‌مانند! در کار ما وسوسه نیست. در مورد زیبایی و زیباسازی، خدا فرمود «من زیبا جلوه می‌دهم، شیطان هم زیبا جلوه می‌دهد» در مورد دعوت؛ هم شیطان دعوت می‌کند، هم پیامبر دعوت می‌کند. درباره‌ی وعده‌دادن به یک آینده‌ی خوب؛ هم خدا این کار را می‌کند، هم شیطان. ولی درباره‌ی وسوسه، این‌طور نیست. خدا می‌گوید: چرا من وسوسه بکنم؟ مگر من می‌خواهم کسی را فریب بدهم؟ کسی که می‌خواهد اغوا کند، وسوسه می‌کند.

در مقابل وسوسه‌ها سه اقدام باید انجام بدهیم؟ / اول:
روش‌های وسوسه‌کردن را توضیح بدهیم و به همه معرفی کنیم

بخشی از هنر به انواع مدل‌های وسوسه که آنها را اجرا کند اختصاص یافته است. ما در مقابل وسوسه چه کار باید کنیم؟ ما باید در مقابل وسوسه‌های ابلیس سه کار انجام بدهیم:

اول اینکه وسوسه کردن و وسوسه شدن را شفاف توضیح بدهیم تا دست دشمن رو بشود. این کاری است که خدا در قرآن انجام داده و می فرماید: من تو را وسوسه نمی کنم ولی مدل های وسوسه کردن را برایت توضیح می دهم. باید مدل های وسوسه کردن را در فیلم های مان نشان بدهیم. بعضی از فیلم ها در جهان این کار را می کنند. مثل روش های مختلف معتاد کردن جوان ها. هیچ کس از اول نمی خواهد معتاد بشود ولی روش های گوناگونی وجود دارد که هر کدامش یک عده ای را بیچاره کرده است. باید مدل های وسوسه شدن را توضیح داد.

اگر انواع وسوسه ها را معرفی کنیم، وقتی کسی شروع به وسوسه کردن کند همه متوجه می شوند که او دارد سر من کلاه می گذارد. اتفاقاً این کار عامل جذّابیت فیلم ها هم می شود، یعنی به شدّت سرگرم کننده است که شما در فیلم های تان به مردم بگویید طرز فریب دادن و کلاه گذاشتن سر مردم چگونه است. طرف نگاه می کند و می خندد، چون تجربه بارها کلاه رفتن سر خودش را به یاد می آورد، به خودشناسی و خودآگاهی می رسد. خیلی قشنگ و سرگرم کننده است که آدم پای فیلم، به خودآگاهی برسد. بعضی فیلم ها که آدم را از خودش

غافل می‌کند، خیلی بد است، اما فیلم‌هایی که آدم را به خودآگاهی می‌رساند، بسیار خوب است؛ البته هر دو نوع فیلم، سرگرم‌کننده است.

دوم؛ زشتیِ وسوسه‌شدن و انواع شخصیت‌های وسوسه‌پذیر را توضیح بدهیم

دوم اینکه باید قبح و زشتی وسوسه‌شدن و نقاط ضعفی را که موجب می‌شود آدم‌ها وسوسه بشوند هم توضیح بدهیم. تو چه ایرادی داری که وسوسه می‌شوی؟ این کاری است که ما از این طرف می‌توانیم انجام بدهیم، مثلاً شما می‌توانید کاراکتر یا شخصیت افراد وسوسه‌شده را که در زمینه‌های مختلف به بیراهه رفته‌اند، توضیح بدهید؟

اخیراً در دانش‌های تجربی و علوم انسانی مثل روان‌شناسی، پیشرفت‌هایی حاصل شده است که انواع شخصیت‌هایی را که وسوسه‌پذیر هستند به صورت یک بیماری، به صورت یک آدم عقده‌ای و به صورت یک آدم دارای کمبود، لو می‌دهند. چه افرادی را می‌شود وسوسه کرد، چه افرادی را نمی‌شود وسوسه کرد. این از همان دانش‌هایی است که جلسات قبل، عرض کردم اگر کسی بخواهد این طرف تبلیغات کند، کارش به دانش بستگی دارد. پس کار دوم

که می‌توانیم انجام بدهیم، نشان دادن قبح و سوسه شدن است تا طرف به خودش بیاید.

سوم؛ کسانی را که وسوسه نمی‌شوند به تصویر بکشیم تا افراد را شیفته کنیم

کار سوم که اگر بتوانیم انجام بدهیم خیلی خوب است، به تصویر کشیدن آدم‌هایی است که وسوسه نمی‌شوند. در ماجرای حماسه کربلای اباعبدالله الحسین (ع)، عصر روز تاسوعا شمر ملعون، ابوالفضل العباس (ع) را دعوت کرد که تو از معرکه خارج شو، با تو کاری نداریم... همه از اینکه حضرت عباس (ع) وسوسه نشدند، کیف می‌کنند. حتی وقتی ابوالفضل (ع) در اوج تشنگی، کنار آب رفت اما وسوسه نشد که آب بخورد. اصلاً عباس (ع) وسوسه‌شدنی نیست. این رفتارها جلوه‌هایی از صلابت درونی و صلابت روحی او است. اگر بتوانیم این شخصیت را در هر داستانی، به خوبی از آب دریاوریم، دل می‌بریم و می‌توانیم افراد را شیفته کنیم - اصلاً هم لازم نیست که داستان دینی باشد و مربوط به شخصیت‌های مذهبی و اولیاء خدا باشد - در این صورت می‌توانیم خیلی تأثیر بگذاریم. ما نمی‌توانیم وسوسه بکنیم، ولی می‌توانیم کسانی را که وسوسه نمی‌شوند به

تصویر بکشیم. این کاری است که ما در مقابل جبهه باطل و کسانی که وسوسه می‌کنند، می‌توانیم انجام بدهیم.

با فیلم و سریال، ضعف‌های وسوسه‌شوندگان و زیبایی غلبه‌کنندگان بر وسوسه را نشان بدهیم

دوران به کارگیری انواع ترفندهای وسوسه، دیگر گذشته است و مردم دنیا الآن این چیزها را می‌فهمند. دوران وسوسه‌شدن گذشته است، غالباً ترفندهای وسوسه‌کردن، از بس تکراری شده، دیگر تهوع‌آور شده است! الآن فرصت خوبی است برای اینکه شخصیت‌هایی را که وسوسه می‌شوند، لو بدهیم و تحقیرشان کنیم. فیلم‌سازها معمولاً می‌گویند فیلمی که خوب بودن را نشان بدهد، شعاری است. بله؛ منتها شما باید بتوانی نشان بدهی که این آدم خوب هم وسوسه شد اما از این وسوسه گذشت و تسلیم نشد؛ چرا گذشت؟ در درونش چه اتفاقی افتاد؟ این را باید بتوانی نشان بدهی.

بعضی‌ها مستندسازی را بر فیلم‌سازی ترجیح می‌دهند. می‌گویند نظر شهید آوینی هم همین است. بله؛ مستند، واقعی است، ویژگی‌های مثبت مستندسازی هم به‌جای خودش محفوظ، انسان‌های فرهیخته، با مستند تحت

تأثیر قرار می‌گیرند، این‌هم به جای خودش محفوظ و هیچ حرفی در آن نیست، اما در فیلم‌ها و قصه‌های تخیلی و نمایشی، شما کارهایی می‌توانید بکنید که در مستند نمی‌توانید انجام بدهید.

چندتا فیلم نزدیک به مستند از شخصیت شهید باقری و حاج احمد متوسلیان ساخته شده که البته کارهای خیلی خوبی بود، هم بدیع بود، هم در جامعه مؤثر بود، ولی اینها جای یک فیلم سینمایی یا یک سریال را که از روی یک رمان گرفته شده باشد، نمی‌گیرند. چون با این فیلم‌ها از دل آن بازیگر باخبر می‌شویم و می‌توانیم تردیدش را، انتخابش را، شکست‌اش و تکاملش را ببینیم. اینها لازم است. هرچند مستندسازی ارزش خاص خودش را دارد ولی ارزش کارهای نمایشی اصلاً کم نمی‌شود.

پس ما در مقابل وسوسه، سه تا کار می‌توانیم انجام بدهیم:

- ۱- انواع ترفندهای وسوسه را معرفی کنیم. ۲- ضعف‌های پذیرندگان وسوسه و وسوسه‌شوندگان را لو بدهیم. ۳- زیبایی شخصیت کسانی را که وسوسه نمی‌شوند تشریح کنیم. تمام ارزش‌های انسان وابسته است به مجموعه وسوسه‌نشدنی که در دل او وجود دارد.

خدا خودش زمینۀ وسوسه را پدید می آورد تا انسان را تقویت کند و رشد بدهد

خداوند متعال و دین چه کار می کند؟ بعضی ها فکر می کنند خداوند متعال فقط می گوید ای بندگان من! وسوسه نشوید. البته خدا این پیام را دارد، ولی کار خدا فقط این نیست. خدا یک کار دیگر هم می کند. همین خدایی که می گوید وسوسه نشو، خودش زمینۀ وسوسه را پدید می آورد. خدایا! چرا آن درخت ممنوعه را در بهشت گذاشتی؟ مگر اینجا بهشت نیست؟! اگر می خواهی کسی به آن دست نزند آن را بردار. «نه؛ من می خواهم زمینۀ وسوسه باشد!» خدایا، ما گمان می کنیم زمینۀ وسوسه همین طوری پیش آمده و تو هم چون ناراحت شدی، داری نهی می کنی! درحالی که این طور نیست، خدا خودش زمینۀ وسوسه را پیش می آورد و اصلاً خودِ نهی خداوند، عامل وسوسه است.

باید اطلاع داشته باشیم از اینکه خدا زمینۀ وسوسه شدن را پیش می آورد. خدا چه زمینه های وسوسه ای را برای چه کسانی پیش می آورد؟ خدا زنده می شود، جلو می آید، می بینی اش، بغلش می کنی، صدایش را می شنوی، بویش را استشمام می کنی. هر کسی می خواهد خدا برایش هست

بشود و اصلاً با خدا زندگی کند، دست خدا را اینجا بخواند. خدایا! در چه زمینه‌هایی زمینه‌وسوسه من را پدید می‌آوری؟

خدا در هر زمینه‌ای که بخواهد انسان را امتحان کند و او را رشد بدهد، زمینه‌وسوسه را ایجاد می‌کند

البته خدا انسان را وسوسه نمی‌کند، ابلیس و نفس، انسان را وسوسه می‌کند، خدا فقط زمینه‌اش را پدید می‌آورد. خداوند در همان زمینه‌ای که می‌خواهد انسان را امتحان کند و او را تقویت بکند و رشد بدهد، زمینه‌وسوسه را ایجاد می‌کند.

بینید خدا در چه زمینه‌هایی از شما امتحان می‌گیرد؟ چه زمینه‌هایی ایجاد می‌کند تا شیطان، شما را وسوسه کند؟ من می‌خواستم با خداوند متعال مذاکره کنم و بگویم که خدایا، خواهش می‌کنم زمینه‌موفقیت تبلیغات دشمن را کاهش بده. می‌خواستم به خدا بگویم مثل اینکه شما خودت فتنه ایجاد می‌کنی! دیدم که اتفاقاً خداوند در قرآن بی‌محابا می‌فرماید من خودم فتنه می‌کنم؛ فتنه یعنی امتحان «وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ» (انعام، ۵۳)

تا زمینه‌وسوسه پیش آمد و شیطان شروع به وسوسه کرد، یک نگاه به خدا بکنید و بگویید «خدایا، این یعنی شما الان می‌خواهی من را امتحان کنی که وسوسه می‌شوم

یا نمی‌شوم؟» می‌فرماید بله همین‌طور است. این اصلاً تصادفی نیست؛ نه برای یک جامعه و نه برای یک فرد.

وقتی وسوسه‌ها روی جامعه، اثر عمیق نداشته باشد، آن موقع وقت ظهور است

باید در زندگی فردی و زندگی اجتماعی به جایی برسیم که وسوسه‌ها روی ما اثر نداشته باشد. وقتی وسوسه‌ها روی جامعه، اثر عمیق نداشته باشد آن موقع وقت ظهور است. البته شاید با ظهور، جامعه مؤمنین یک دفعه‌ای به جایی برسد که وسوسه‌ها رویش اثر نداشته باشد. من به شما مژده بدهم؛ تقریباً دوران وسوسه‌کردن ملت‌ها به راه باطل گذشته است و دیگر وسوسه، اثر چندانی ندارد.

در تبلیغات، رسماً مردم را وسوسه می‌کنند، مثلاً انقلاب‌های مخملی را ببینید، از یک وسوسه شروع می‌شود. لبنان یک بار با همین وسوسه‌ها به هم ریخت، چرا؟ مثلاً یک ذره اینترنت می‌خواست گران بشود، دیدید چه بلایی به سر لبنان آوردند! اول با یک وسوسه، کاری می‌کنند که آدم‌ها به تظاهرات می‌آیند و بعد، شهر به هم می‌ریزد. این دومینو موجب سقوط پول لبنان و خیلی افتضاحات دیگر می‌شود، بالاخره آن کشور در معرض بی‌ثباتی قرار می‌گیرد. بعد هم

وقتی از مردم می‌پرسند: «موضوع تظاهرات اول چقدر مهم بود؟» می‌گویند: خیلی مهم نبود، ولی تحریک‌مان کردند، یعنی وسوسه شده بودند. باید وسوسه‌خناس‌ها را بشناسیم. مثلاً در همین انتخابات اخیر کشورمان، وسوسه‌خناس‌ها این بود که در انتخابات شرکت نکنیم.

باید وسوسه‌خناس‌ها را بشناسیم

بعضی‌ها حریص می‌شوند به اینکه سراغ برخی از اطلاعات پنهان در زندگی فردی و در زندگی اجتماعی دیگران بروند. این کار خناس‌گونه است و آن اطلاعات، خلاف برخی از نرم‌ها و ارزش‌های پایدار جامعه است. با فیلم‌های دوربین مخفی می‌شود برخی از این وسوسه‌ها را نشان داد. مثلاً پول را می‌اندازند که ببینند چه کسانی وسوسه می‌شوند آن را بردارند. اینها نمونه‌هایی از لو دادن این‌گونه عملیات‌ها است و می‌تواند واقعاً به همین سادگی نشان بدهد. یک کمی عمیق‌تر هم اگر از همین ترفندها استفاده بشود می‌توان نشان داد که آدم‌ها چه طوری وسوسه می‌شوند.

پس ما می‌توانیم مقابل وسوسه، اقدام کنیم و نشان بدهیم وسوسه چند نوع عملیات هست؟ وسوسه‌شوندگان چه کسانی هستند؟ وسوسه‌نشوندگان چه کسانی هستند؟

و این خیلی کار خوبی است. مثلاً یک رفتگر شهرداری، بیست میلیون تومان پیدا کرده بود و آن را به صاحبش رساند. وقتی از او پرسیدند آیا وسوسه نشدی، این را برداری؟! می‌گویند نه. این آدم ارزش دارد. همه او را دوست دارند. می‌توانیم با استفاده از فضای مجازی او را به همدیگر نشان بدهیم. این کارها را می‌شود کرد، ما در این زمینه‌ها در موضوعات اجتماعی و فردی خیلی کم‌کاری داریم.

در قرآن «هوس» مطلقاً چیز بدی است جز یک‌جا که اتفاقاً خوب است وسوسه بشوی و هوس کنی

وسوسه به‌طور مطلق چیز بدی نیست. حتی بد نیست آدم یک‌وقت‌هایی بی‌عقلانه عمل بکند! آیا هوس کردن مطلقاً بد است؟ آیا بیست و چهار ساعته آدم باید عقلانی عمل بکند؟ آیا نمی‌شود یک هوا و هوس خوب بگذارند که اگر یک دفعه‌ای دل‌مان بخواهد مستی کنیم، زیر بقیه منافع‌مان بزنیم؟ در قرآن هوای نفس چیز بدی است، «هوی» یعنی سقوط، هوس چیز بدی است، جز یک‌جا که اتفاقاً قرآن کلمه «هوی» را آورده و آنجا خوب است که وسوسه بشوی.

حالا این هوسِ خوب کجاست؟ قرآن می‌فرماید: وقتی حضرت ابراهیم (ع) همسر و فرزندش اسماعیل را کنار خانه کعبه گذاشت، گفت: «فَاَجْعَلْ أَقْبَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم، ۳۷) خدایا! دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقمند و متمایل کن. یک کاری کن قلوب مؤمنین، هوس کنند پیش بچه‌های من بیایند. امام باقر (ع) با اشاره به این آیه می‌فرماید: «أْمُرُوا أَنْ يُطَوَّفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا» (کافی / ج ۱ / ص ۳۹۲). این آیه قرآن، دعای حضرت ابراهیم برای فرزندانش یعنی «چهارده معصوم» است که مستجاب شد، به همین خاطر است که یک دفعه‌ای تو هوسِ حرم اباعبدالله الحسین (ع) به سرت می‌زند.

محبت امام حسین (ع) زمینه‌مستی ما و هوا و هوس ما می‌شود

در اربعین خیلی‌ها منطق را کنار می‌گذارند، مثلاً اینکه «الان خیلی کار دارم، پول ندارم و...» اینها را رها می‌کنند و سراغ اربعین می‌روند. البته زیارت اربعین در باطن و ذات خودش یک رفتار به شدت عقلانی است. در واقع کاری که حسین (ع) با آدم می‌کند، همان عبارتی است که در قرآن آمده؛ یعنی هوای حسین (ع) برت می‌دارد. آیه قرآن به این کلمه دارد اشاره می‌کند: «تَهْوِي إِلَيْهِمْ» یعنی

دوست داشتن حسین (ع) و به سمت حسین (ع) رفتن. یک کسی «هوا» برش دارد یعنی چه؟ یعنی یک دفعه‌ای بگویند «من می‌خواهم پیاده بروم» حُب با ماشین برو!

آن اوائل، بعضی‌ها پیاده‌روی را مسخره می‌کردند. حُب آنها نمی‌فهمند، هنوز آنها را هوا نگرفته! برو ببین، طرف چه لذتی می‌برد؛ دارد پابرهنه می‌رود، کفش‌هایش را هم آویزان کرده است. کسی که هیچ‌وقت بدون هتل، به مسافرت نمی‌رفت، اینجا شب در کنار جاده، روی خاک می‌خوابد و خیلی هم کیف می‌کند! می‌گویند بهترین شب زندگی‌ام شبی بود که روی خاک خوابیدم...

یا حسین (ع)! تو تفریح ما هستی، مستی ما هستی، هوای ما هستی، هوس ما هستی. اینها اشاره صریح قرآن است: «فَأَجْعَلُ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»، یعنی خدایا کاری کن که دل‌های گروهی از مردم به سمت بچه‌های من هوس کنند و هوا برشان دارد. اربعین مستی دارد. این مستی اربعین تا یک سال آدم را شارژ نگه می‌دارد. کسی برای اربعین، آن چنان تبلیغات نکرده، بلکه خود امام حسین (ع) همین طوری دل‌محبین خودش را هوایی کرده است...

فرمودند علامت مؤمن این است که مشتاق زیارت قبر اباعبدالله الحسین (ع) است، مثلاً هرچند وقت یک بار دلش برای حرم امام حسین (ع) تنگ می‌شود و برای حرم بی‌قرار می‌شود (مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَعْرِضُ حُبَّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَإِنَّ قَبْلَهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ مَنْ كَانَ لَنَا مُحِبًّا فَلْيَرْغَبْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع؛ کامل‌الزیارات / ص ۱۹۳)

در عراق، شأنِ علما خیلی بالاست به همین خاطر خیلی باوقار رفتار می‌کنند؛ خصوصاً مراجع تقلید که شأن‌های عجیبی دارند. این داستان مشهور است که در کربلا یک دفعه‌ای دیدند «علامه بحر العلوم» عبا و عمامه را کنار گذاشته و مثل افراد دسته‌عزادار، به سر و سینه‌زنان، می‌دود و به سمت حرم می‌رود. گفتند: آقا شما هم احساساتی شدی! چه کار می‌کنی؟ گفت وقتی دیدم امام‌زمان (عج) دارد این‌طوری می‌دود، از خودم خجالت کشیدم لذا من هم این‌کار را کردم.

خیلی‌هایک دفعه‌ای برای حرم حسین (ع)، هوایی می‌شوند...

یک کسی می‌گفت: یک زائر را در کربلا با یک پیراهن و شلوار گُردی دیدم. فکر کردم لباس اصلی‌اش را شسته است ولی او گفت: همه لباسم همین است، از ایران هیچ چیز

همراه خودم نیاوردم. گفتم نماز نمی خوانی، ولی اربعین آمده‌ای؟ گفت: کنار وانتم داد می‌زدم و میوه می‌فروختم، موبایلم زنگ زد، یکی از رفقا گفت فلانی، مرز باز شده، فقط کارت ملی نشان می‌دهند و رد می‌شوند، می‌آیی کربلا برویم؟ می‌گفت: من تا حالا نه هیئت رفتم، نه زیارت رفتم، بیا برویم! گفتم کربلا چیست؟! الآن من در یک لقمه نان خودم ماندم. گفت بیا خرجی که ندارد، می‌رویم کربلا زیارت می‌کنیم و می‌آییم. این می‌شود وسوسه. یعنی ما هم از این طرف وسوسه داریم.

آن جوان میوه‌فروش می‌گوید: یک دفعه‌ای هوایی شدم. به یکی از رفقا زنگ زدم و گفتم که بیا پای وانت، میوه‌ها را بفروش، پولش را ببر خانه. بعد که راه افتادم، به مادرم زنگ زدم، گفتم من دارم می‌روم کربلا. گفت «من را مسخره نکن، تو به کربلا چه ربطی داری؟ می‌گوییم دو رکعت نماز بخوان نمی‌خوانی!» رفتم لب مرز به مادرم گفتم من واقعاً لب مرز هستم و دارم می‌روم کربلا. گفت «باز هم دنبال الواتی رفتی، داری سرم را کلاه می‌گذاری؟» گفتم: نه مادر، من واقعاً دارم می‌روم کربلا... این چیزها را در دستگاه امام حسین (ع) فراوان داریم. «هر که دیوانه ز عشق تو نشد عاقل نیست؛ عاقل آنست که از عشق تو دیوانه شود»

جلسه ششم |

دعوت به هواپرستی؛ یکی از علل مؤثر بودن تبلیغات دشمن

چرا تبلیغات دشمنان دین راحت‌تر، اثر می‌کند؟
کمک خدا به مؤمنین در مقابل تبلیغات دشمن چیست؟
کدام قسمت از تبلیغات دین مؤثرتر است؟ قسمت
اباعبداللہ الحسین (ع)

چرا تبلیغات دشمنان دین، راحت‌تر اثر می‌کند؟

چرا تبلیغات دشمنان دین و در واقع «دشمنان بشریت» نسبت به تبلیغات طرفداران دین یعنی طرفداران منافع حقیقی انسان‌ها، راحت‌تر اثر می‌کند؟ یکی از دلایلی این

است که آنهایی که ضدّ دین تبلیغ می‌کنند، یک ابزار یا وسیلهٔ بُرنده به نام «هوای نفس» دارند. آنها از طریق هوای نفس، جاذبه‌هایی را ایجاد می‌کنند که می‌توانند دل مردم را ببرند. اما دین، برعکس آنها اتفاقاً مردم را از هوای نفس باز می‌دارد و دوست دارد تصمیمات و علاقه‌های مردم، گرفتار هوای نفس نباشد. همین مسئله باعث ایجاد یک نقطه ضعف در تبلیغات ما می‌شود.

هوای نفس یعنی چه؟ هوای نفس یعنی دوست داشتنی‌های کم‌ارزش؛ کم‌ارزش یعنی چه؟ یعنی دوست داشتنی‌هایی که لذّت زیادی در انسان تولید نمی‌کنند. خصوصیت مهم دوست داشتنی‌های مبتنی بر هوای نفس این است که نقد و فوری است، لازم نیست زحمت بکشی تا این لذّت‌ها را بفهمی. می‌توانیم به هوای نفس بگوییم «دوست داشتنی‌های سطحی» یا «لذّت‌های فوری».

چرا بعضی از لذّت‌ها ممنوع است؟ چون این لذّت‌های سطحی و کم‌ارزش برای انسان، شادمانی زیاد و خوشحالی عمیق ایجاد نمی‌کنند. مشکل این لذّت‌ها این است که مانع رسیدن به لذّت‌های عمیق‌تر و علاقه‌های پایدار می‌شوند. اصلاً لذّت حرام و لذّت حلال چه معنایی دارد؟ آن چیزی که حرام است، این است که انسان با لذّت‌های کمتر

و کهنتر، به لذت‌های برتر و عمیق‌تر نرسد. لذت مناجات با خدا یک لذت روحی است. کار خوب، جوانمردی، گذشت و مانند اینها همه لذت دارد. اتفاقاً این لذات خلی عمیق‌تر و خلی سرِ حال‌آورتر هستند. ولی لذت‌های کم‌ارزش، یعنی لذت‌هایی که مقدار لذتش کم است، آسیب روحی به دنبال دارد. روح انسان طوری ساخته شده است که اگر سراغ لذت‌های کم‌ارزش برود دیگر لذت‌های عمیق را نمی‌تواند درک کند. (این مبحث خلی مفضل است و سال‌ها قبل تحت عنوان «تنها مسیر» در این باره بحث کرده‌ایم.)

محور اصلی در مخالفت با انبیاء (ع) تبعیت از هوای نفس است

قرآن می‌فرماید: «كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (مائده، ۷۰) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوای نفسِ آنها می‌آورد، عده‌ای را تکذیب می‌کردند و عده‌ای را می‌کشتند. همچنین قرآن می‌فرماید: در مقابل خداپرستان جریانی وجود دارد به نام هواپرستان؛ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه، ۲۳)؛ اینها کسانی هستند که هوای نفس خودشان را معبود خود قرار داده‌اند. بنابراین محور اصلی در مخالفت با انبیاء (ع) تبعیت از هوای نفس است.

هوای نفس واقعاً به نفع آدم نیست اما یک ذره به صورت کاذب و موقت، و البته فوری و بی‌زحمت، آدم را خوشحال می‌کند ولی از آن طرف عمیقاً به روح انسان صدمه می‌زند. چرا تبلیغات دشمنان دین می‌گیرد؟ چون روی هوای نفس استوار است. هوای نفس طرفدار بیشتری دارد. آدم‌های سطحی هوای نفس را بیشتر می‌پذیرند. چرا تبلیغات دین نمی‌گیرد؟ چون با هوای نفس مخالفت می‌کند. آدم‌های سطحی با انبیاء(ع) مشکل پیدا می‌کنند. در این جلسه، ان‌شاءالله هم دربارهٔ راه‌حلی صحبت خواهیم کرد، هم از قرآن کریم استفاده خواهیم کرد.

کسانی که می‌خواهند هوای نفس‌شان را تحمیل کنند آن را تئوریزه می‌کنند و به ظاهر «معقول» جلوه می‌دهند

یکی از نهی‌های فراوان به انبیاء الهی این است که «پیامبر من! از هوای نفس مردم تبعیت نکن» مثلاً می‌فرماید: «وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (شوری، ۱۵). تنها موردی که در قرآن، مکرر آمده است که پیامبر نباید حرف این و آن، این گروه و آن گروه ذی‌نفوذ، صاحبان ادیان و صاحبان فرق منحرف را گوش کند، این است که می‌فرماید از هوای نفس اینها تبعیت نکن «وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»

پیامبران خیلی محکم هستند و به کسانی که می‌خواهند هوای نفس خودشان را به ایشان تحمیل کنند، راحت می‌گویند: «نه!». اینها وقتی می‌خواهند هوای نفس خودشان را تحمیل کنند، نمی‌گویند که «این هوای نفس ما است!» بلکه هوای نفس‌شان را تئوریزه می‌کنند و آن را خیلی زیبا و به‌ظاهر علمی، نشان می‌دهند. مثلاً ممکن است بعضی افراد به خاطر اختلالات ژنتیک یا اختلالات هورمونی به بیماریِ روانیِ عصبی و جسمی همجنس‌گرایی یا همجنس‌بازی مبتلا شده باشند. اما برای اینکه این همجنس‌گرایی بین مردم عادی بشود و این را بپذیرند، نمی‌گویند که بگذارید مردم هر کاری دل‌شان می‌خواهد بکنند، بلکه این را تئوریزه می‌کنند و می‌گویند «این هم یکی از حقوق بشر است!»

بوسنی تنها کشور اسلامی اروپاست. صرب‌ها قتل‌عامی گسترده‌ای در آنجا راه انداختند که مبادا این کشور پا بگیرد. بوسنی سرزمینی بسیار خرم اما فقیر است، چرا فقیر است؛ چون این کشور اسلامی است، نمی‌گذارند که آباد و ثروتمند بشود. به‌همین خاطر، معمولاً اگر دست مردم‌شان به جایی برسد، مهاجرت می‌کنند. سفیری که آمریکا به این کشور فرستاده است یک همجنس‌باز است که اصرار دارد

شما باید همجنس‌بازی را در اینجا به عنوان احترام به حقوق اقلیت‌ها قانونی بکنید. تظاهرات همجنس‌بازها را هم در آن کشور راه انداختند و خودِ سفیر آمریکا هم در آن شرکت می‌کند. اینها وقتی که می‌خواهند هوای نفس را تحمیل کنند، آن را تحت عنوان حقوق بشر، یا تحت عنوان آزادی و... تئوریزه می‌کنند تا آن را معقول جلوه بدهند. در جلسات قبل، دربارهٔ ربط بین برخی دانش‌های بی‌اساس یا دانش‌های تولیدشدهٔ طواغیت، با تبلیغاتی که انجام می‌دهند، صحبت کردیم. فکر نکنید مخالفان دین، مستقیماً فریاد می‌زنند که ما هوای نفس خودمان را می‌خواهیم! بلکه آن را در قالب حرف‌های قشنگ و مردم‌پسند، مطرح می‌کنند.

پیامبران، انسان‌ها را به لذت پایدار و عمیق دعوت می‌کنند/ هوای نفس به انسان لطمه می‌زند

پیامبران الهی خیلی صریح و صادقانه می‌گویند «نه! هوای نفس ممنوع است، نباید این کار را بکنید چون لطمه می‌خورد» آن چیزی که برای مردم، ملموس است لذت هوای نفس است. بعضی‌ها دین را مسخره می‌کنند و می‌گویند: «دین می‌گوید کلاً هر چیزی لذت‌بخش باشد حرام است!» درحالی‌که واقعاً این‌طور نیست، بلکه دین

به دنبال لذت عمیق تر است؛ حتی در زمینه‌های مادی و جسمی. مثلاً اگر دین به کم خوردن توصیه می‌کند برای این است که لذت غذا خوردن افزایش پیدا کند. اگر توصیه به روزه می‌کند برای این است که لذت افطار خیلی بیشتر از لذت یک غذای معمولی است.

پیامبران یک ضدّ تبلیغ دارند. آنها انسان‌ها را به لذت پایدار، لذت عمیق و لذتی دعوت می‌کنند که باید به خاطرش رنج بکشی تا آن را اکتساب کنی. این راه تا حدودی طولانی و سخت است. اما مخالفان پیامبران آدم‌ها را به لذت‌های سطحی دعوت می‌کنند. طبیعتاً کار آنها می‌گیرد ولی کار پیامبران نمی‌گیرد.

در امر تبلیغ، کمک خدا به پیغمبر این است که ایمان را برای ما «محبوب» و «زیبا» قرار می‌دهد

قرآن کریم می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات، ۷)؛ و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست [و بر شما واجب است در همه امور از او پیروی کنید]، اگر او در بسیاری از کارها از

شما پیروی کند، قطعاً دچار گرفتاری و زحمت می‌شوید، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان زینت داد، و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینها هدایت‌یافته هستند.

وقتی قرآن می‌فرماید: «لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ» اگر رسول خدا(ص) حرف‌های شما را گوش بکند، شما خودتان اذیت می‌شوید؛ این عبارت تعبیر دیگری برای این است که «ای پیغمبر! از هوای نفس آنها تبعیت نکن» پس حالا که این‌طور است خدایا، یک کاری بکن که رسول خدا(ص) در تبلیغش موفق بشود، اگر قرار باشد رسول خدا(ص) اصلاً حرف مردم را گوش نکند، موفق نمی‌شود، بلکه دشمنان‌اش موفق می‌شوند. دقت کنید، خداوند متعال در عبارت بعد چه می‌فرماید؟ «وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ حالا که پیامبر را نباید حرف شما را گوش کند، خدا برای جبران، ایمان را برای تو محبوب و دوست‌داشتنی می‌کند و آن را در دل تو زیبا قرار می‌دهد. این کمکی است که خدا در تبلیغات به پیغمبر می‌کند.

در تبلیغات دینی و تبلیغات پیامبران، با هوای نفس آدم‌ها که برایشان جذابیت دارد، مخالفت می‌شود. در تبلیغات

دینی، انسان به لذت‌هایی که عمیق هستند و به سادگی، کسی به آن دسترسی پیدا نمی‌کند دعوت می‌شود. مثلاً پیامبر به لذت معنوی دعوت می‌کند، بسیاری از افراد، راهی را که به چشیدن لذت معنوی برسند طی نمی‌کنند، پس تبلیغات پیامبران ضعیف می‌شود درحالی‌که تبلیغات دشمن مبتنی بر ترویج هوای نفس است، لذا کارش می‌گیرد. خدا می‌فرماید شما از پیغمبر نخواهید که حرف‌های شما را گوش کند، اما به عنوان کمک، ایمان را برای شما، هم محبوب قرار می‌دهم و هم زیبا.

خدا کدام قسمت از ایمان را برای ما زیبا قرار می‌دهد؟ / محبت امیرالمؤمنین (ع) کمک خداست

خدایا، اگر این کار را بکنی مشکل حل است، خب این کار را بکن! خدایا، نماز شب را برای ما زیبا قرار بده. نماز یومیه را زیبا قرار بده تا عاشقش بشویم. ترک نگاه حرام را برای ما زیبا قرار بده. اگر ما را علاقه مند و عاشق و شیفته دین خودت قرار بدهی قصه حل می‌شود. خدایا، پس چرا این کار را نمی‌کنی؟!... خدا می‌فرماید: من که نگفتم «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الدِّينَ» بلکه گفتم «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ». آنهایی که شما گفتی مثل نماز شب و نماز یومیه و نگاه حرام نکردن و خمس و زکات دادن و... بخش‌هایی از دین است. منتها

ایمان یک ارتباط قلبی است، آن هم یک قسمت‌هایی از ایمان را برایت زیبا قرار می‌دهم. کدام قسمت را؟ امام صادق (ع) فرمود: «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ يَعْني أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)» (کافی/ج ۱/ص ۴۲۶). امام باقر (ع) هم با استناد به این آیه می‌فرماید: «حُبُّ عَلِيٍّ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ] ع [إِيمَانٌ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ]» (تفسیر فرات کوفی/ص ۴۲۸) پس محبت امیرالمؤمنین (ع) کمک خداست.

ای آدم‌هایی که گرفتار هوای نفس هستید، ای کسانی که حرف‌های عمیق دین را متوجه نمی‌شوید، حرف‌های خودتان را به پیغمبر تحمیل نکنید، او نمی‌تواند حرف‌های شما را قبول کند. اگر حرف‌های شما را قبول کند خود شما اذیت می‌شوید. ولی برای اینکه کار پیغمبر بگیرد، خداوند یک قسمت از دعوت پیغمبر را برای شما محبوب و عزیز قرار می‌دهد. آن چیست؟ «ایمان». منظور از ایمان چیست؟ محبت علی بن ابی‌طالب (ع) و فرزندان علی بن ابی‌طالب. مثلاً می‌بینی فلان شخص، گنهکار است ولی امیرالمؤمنین (ع) را دوست دارد، امام حسین (ع) را دوست دارد. پس اینکه ما امام حسین (ع) را دوست داریم خیلی حساب شده است. این محبت در ساختار دین یک جایگاه حساس و مهم دارد.

در ادامه این آیه می‌فرماید: «وَكَزَّهٖ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَ الْعِضْيَانَ»؛ در مقابل برای اینکه تبلیغات دشمن در میان شما نگیرد، خداوند کفر را در نزد شما نامطلوب قرار داده است. اگر کسی شخصیت نازنین علی امیرالمؤمنین (ع) را انکار کند واقعاً از او بدت می‌آید. از مخالفت با اولیاء خدا واقعاً بدت می‌آید. هرچند امام حسین (ع) در این زمینه، هزینه‌های زیادی داده است؛ مثلاً علی اصغرش را آورد، اصلاً شما هیچ‌وقت آب‌تان با حمله و دشمنان امام حسین (ع) در یک جوی نخواهد رفت. همه اینها کمک خدا به شماست. خدا می‌گوید من این قسمت‌ها را برای تو درست کردم؛ نماز یومیه و بقیه چیزها را خودت درست کن.

امام خمینی (ره): با این روزه‌ها و سینه‌زنی‌ها، ما را حفظ کرده‌اند

کدام قسمت تبلیغات دین مؤثر است؟ همین قسمت اباعبدالله‌الحسین (ع). امام (ره) می‌فرمود «الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روزه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند؛ تا حالا آورده‌اند اسلام را» (صحیفه امام / ج ۸ / ص ۵۲۶) بعد می‌فرمود «روضه است که این محراب، که این منبر را حفظ

کرده. اگر آن روزه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده» (همان).

منبری‌ها نگویند که «اول ما باید معارف را بیان کنیم!» تو صدقه‌سر آن روزه، آن محبت و آن عشق مردم به حسین (ع) می‌توانی فرصت پیدا کنی حرف بزنی. تو اصل نیستی، آن روزه اصل است! لذا بنده منبر را مقدمه و تقویت‌کننده روزه می‌دانم. منبر را نه فقط آماده‌سازی برای روزه آن شب، بلکه برای روزه‌ای‌تر شدن مردم می‌دانم. منبر باید کاری کند که آن عشق، آن علاقه، آن لذت‌بردن از دین، اضافه بشود. پس خداوند متعال قسمتی از دین را پیش ما زیبا قرار می‌دهد که همان ایمان است. بعد ما باید خودمان با تلاش و کسب فهم عمیق، سعی کنیم در اطاعت و عمل موفق بشویم.

اینکه ایمان محبوب دل‌های ما شده، هدیه مخصوص خداوند است

وقتی قرآن فرمود: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ» در آیه بعدی می‌فرماید: «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حجرات، ۸)؛ علامه طباطبایی (ره) در توضیح این آیه می‌نویسد: «اگر خدای تعالی ایمان را محبوب دل‌های‌شان

کرد و کفر و فسوق و عصیان را مورد نفرت‌شان قرار داد، صرفاً عطیه و نعمتی بود که به ایشان ارزانی داشت» (المیزان / ج ۱۸ / ص ۴۶۸)

این ایمان در واقع هدیه مخصوص خداست، تو آن را به دست نیاوردی. این طور نیست که تو یک کاری کرده باشی تا ایمان پیش تو زیبا قرار بگیرد، یا محبت امیرالمؤمنین (ع) پیش تو زیبا قرار بگیرد و محبت‌اش در دلت بیفتد. این هدیه خداست که وقتی تو دین را انتخاب کردی به تو می‌دهد تا کار برای تو آسان بشود. اصلاً چه بسا خود این هدیه آغاز دین‌داری خیلی‌ها در صدر اسلام و در طول تاریخ شد.

کسی که محبت اولیاء خدا را زیاد دریافت نکرده، برائت از دشمنان خدا را هم زیاد دریافت نمی‌کند

اگر شما به این محبت بها بدهی، آن کراهت-که در ادامه آیه می‌فرماید- هم به دلت می‌آید: «وَكْرَهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ». اگر به این محبت و آن کراهت بهای بیشتر بدهی، کراهت تو به برائت تبدیل می‌شود و برائت تو به عداوت تبدیل می‌شود. کما اینکه در زیارت عاشورا

می خوانیم: «حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَكُمْ»، یا ابا عبدالله! من دشمن هستم و می جنگم با کسی که با شما جنگید.

بعضی‌ها فقط با دشمنان اهل بیت (ع) مخالف‌اند اما بعضی‌ها با دشمنان اهل بیت (ع) دشمن‌اند و می‌جنگند. یعنی درجهٔ برائت می‌تواند بالا برود. مثلاً در حضرت امام (ره) خیلی درجهٔ برائت و عداوت نسبت به دشمنان امیرالمؤمنین علی (ع) بالا رفته بود و این یعنی یک یک آدم انقلابی. اگر کسی به این طرف زیاد بها ندهد از آن طرف هم شل می‌آید؛ کسی که از این طرف هدیهٔ محبت اولیاء خدا «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ» را زیاد دریافت نکرده باشد، از آن طرف، برائت را هم زیاد دریافت نمی‌کند. هم محبت به اولیاء خدا را می‌توانید افزایش بدهید، هم برائت و عداوت با دشمنان اولیاء خدا را که در واقع دشمنان بشریت و دشمنان خودتان هستند می‌توانید افزایش بدهید.

تبلیغات در جامعهٔ دینی باید مبتنی بر افزایش نفرت نسبت به هواپرستی باشد تا هواپرستی مُد نشود

حالا ما در عرصهٔ تبلیغات چه کار کنیم؟ ما در عرصهٔ تبلیغات چندتا کار باید انجام بدهیم. یکی اینکه تبلیغات در جامعهٔ دینی باید مبتنی بر افزایش نفرت نسبت به هواپرستی

باشد. آدم هواپرست آدم بی‌شخصیتی است. اصلاً ما به دین هم اگر کاری نداشته باشیم و دین را هم کنار بگذاریم؛ می‌بینیم که آدمی هوسی، آدم هواپرست، بد است.

اخیراً خیلی رندانه، اصطلاحی را به نام «زندگی نرمال» درست کرده‌اند و می‌گویند: زندگی نرمال این است که آدم، مستی بکند، حالش بد بشود، یک جایی برود و قتش را تلف کند، هرزگی کند، سرکار برود و... زندگی نرمالی که اینها می‌گویند، پُر از سهل‌گیری و سرشار از هواپرستی است. مثلاً یک جایی هست که ساندویچ‌های خیلی کثیف می‌فروشد، زندگی نرمال این است که گاهی هوس کنی بروی همان را بخوری! چرا همیشه می‌خواهی غذای مفید بخوری؟! اینها مدل‌سازی برای همان زندگی هواپرستانه است. مثلاً یک زمانی شلوار پاره را مُد می‌کنند. این کارها برای این است که می‌خواهند هواپرستی را مُد کنند. قبلاً عرض کردم که هواپرستی را تئوریزه می‌کنند، الآن دارم عرض می‌کنم که هواپرستی را مُد می‌کنند. شما باید در جامعه، کار تبلیغاتی بکنی که هواپرستی مُد نشود. باید روی این مسئله کار تبلیغاتی سنگین کرد. مثلاً باید نظم را تبلیغ کرد، باید شخصیت‌ها و کاراکترهایی را که می‌توانند با هوای نفس مخالفت کنند، تقویت کرد؛ خصوصاً در مدارس.

«شیرینی را دیرتر بخور!» شعار برخی از مدارس جدید غربی است

غربی‌ها اخیراً به این مطلب رسیده‌اند که برای شکوفایی استعداد بچه‌ها باید کاری کنند که بچه‌ها در مدرسه، یک مقدار سختی بکشند و هرچه دوست دارند، به سراغش نروند. یک روان‌شناس، جلوی چند دانش‌آموز، شیرینی گذاشت و گفت: اگر این شیرینی را نخورید نیم ساعت دیگر به شما جایزه می‌دهم. دوربین گذاشت تا بررسی کند که آنها چه رفتاری انجام می‌دهند. آن روان‌شناس به همین صورت ده‌ها و شاید صدها دانش‌آموز را مطالعه کرد. می‌خواست ببیند فرق رفتار آنهایی که شیرینی را می‌خورند با آنهایی که شیرینی را نمی‌خورند چیست؟ دید کسانی که موفق می‌شوند شیرینی را نخورند آنهایی هستند که به شیرینی نگاه نمی‌کنند و خودشان را یک جای دیگری مشغول می‌کنند، ولی آنهایی که مدام به شیرینی نگاه می‌کنند و می‌گویند «بخورم، بخورم، بخورم نخورم...» آخرسر شیرینی را می‌خورند.

این روان‌شناس، پانزده سال بعد با بعضی از آن دانش‌آموزها برخورد کرد، دید که سرنوشت هر کدام از آنها متناسب با آن آزمایشی که کرده بود، با همدیگر فرق می‌کند. او به‌طور

اتفاقی متوجه شد هرکسی شیرینی را نخورده بود، الان آدم موفق شده است، ولو اینکه در مدرسه نمره‌هایش کم بوده و هرکسی شیرینی را خورده بود، آدم موفق نشده است، ولو اینکه آن موقع نمره‌های بالایی داشت. همین آزمایش و نتایج آن، باعث شد کم‌کم روان‌شناس‌ها روی هوش هیجانی مطالعه کنند. روان‌شناس‌ها به این نتیجه رسیدند که استعداد، در موفقیت انسان حرف اول را نمی‌زند، حافظه یا هوش شناختی، حرف اول را نمی‌زند، آنچه حرف اول را در موفقیت می‌زند - حتی موفقیت تحصیلی - این است که «تو چقدر توانی از خوردن چیزی که دوست داری خودداری کنی» بر این اساس هم مدرسه‌ای تأسیس کردند و روی پیراهن‌های بچه‌ها در مدرسه، این شعار را نوشتند: «شیرینی را دیرتر بخور».

مدرسه‌ای که مبارزه با هوای نفس را برای بچه، جانیندازد خطرناک است!

تنبلی کردن، تن‌پروری کردن و... باید در مدرسه از بین برود. مدرسه‌ای که حافظه بچه‌ها را پر کند ولی مخالفت با هوای نفس را در بچه‌ها نهادینه نکند، بهتر است تعطیل بشود! این وزارت آموزش و پرورش هم خاصیتی ندارد. کسی که از چنین مدرسه‌هایی مدرک بگیرد، دو قورت و نیمش

باقی است! چه ارزشی دارد به کسی، علم آموزش بدهی که زاینده علوم دیگر نمی‌شود، خلاق و دانشمند نمی‌شود؟ چه ارزشی دارد علمی به کسی یاد بدهی که مثل شمشیر، در دست زنگی مست باشد؟ آدم هواپرست منتظر است با مدرکش برود یک پست را بگیرد تا پدر بقیه را در بیاورد! چنین کسی، برود جارو بکشد و بیل بزند بهتر است.

پدر و مادرهای محترم، اصلاً خطرناک است شما بچه‌تان را در چنین مدرسه‌ای ثبت‌نام کنید. فقط دین هم این را نمی‌گوید، الآن کسانی که در تعلیم و تربیت، متخصص هستند و از علوم تجربی استفاده می‌کنند، دارند می‌گویند که خطرناک است بچه‌تان را ببرید در مدرسه‌ای که مبارزه با هوای نفس را برای بچه جا نیندازد.

برای موفقیت در تبلیغات دینی باید مخالفت‌کردن با هوای نفس، تبدیل به فرهنگ بشود

اگر جامعه‌ای می‌خواهد که تبلیغات دینی در آن جامعه موفق بشود، باید مخالفت‌کردن با دوست‌داشتنی‌ها را مُد کند و زیبا جلوه بدهد و این را در فرهنگ جامعه نهادینه کند. لازم نیست خودت را به زحمت بیندازی که اعتقادات مردم را تقویت کنی. اصلاً فرض کن که همه معتقد هستند.

گیر اصلی مردم در هوای نفس است. این حرفی است که خدا در قرآن می‌زند و می‌فرماید: مردم به خاطر هوای نفس، با انبیاء الهی مخالفت می‌کنند. (كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ؛ مائده، ۷۰)

اگر بخواهید جبهه تبلیغاتی ما قوی بشود باید کاری کنید که در جامعه، سراغ هوای نفس و دوست‌داشتنی‌های سطحی رفتن، زشت باشد، و از آن طرف، مخالفت‌کردن با هوای نفس تبدیل به فرهنگ بشود و باکلاس بشود. برای نهادینه‌کردن چنین چیزی یک میلیون فیلم سینمایی و سریال می‌شود ساخت. البته ما در این کارها ضعیفیم و درک کافی در این زمینه نداریم. این قدر بستن کمربند ایمنی را در همه فیلم‌ها به مناسبت‌های مختلف نشان دادند تا به فرهنگ شدنش کمک کرد. از یک طرف، تنبلی مانع بستن کمربند ایمنی می‌شود و از یک طرف، کمربند یک اذیتی هم دارد؛ ولی جریمه، فرهنگ‌سازی، آدم‌های باکلاس، آدم‌های حماسه‌ساز، آدم‌های محبوب و... همه به کمک آمدند تا بستن کمربند ایمنی برای مردم، عادی شد و حالا شما راحت با هوای نفس خودت مخالفت می‌کنی و کمربند ایمنی را می‌بندی. درباره بقیه مسائل هم همین‌طور است، باید روی آنها درست کار کنیم تا فرهنگ بشود.

سال‌ها پیش یک سریال ژاپنی ساختند [که اسم شخصیت اصلی آن «اوشین» بود] و کاراکتر آن را طوری از آب درآوردند که الگو و اسطوره جهانی شد. مگر آن شخصیت چه کار می‌کرد؟ خودداری می‌کرد. ژاپنی‌ها این را در فرهنگ خودشان جا انداختند که «یک ژاپنی موفق، آدم خوددار است، ناراحت می‌شود ولی لبخند می‌زند و بد و بیراه نمی‌گوید، خوشحال می‌شود ولی زیادی ابراز شادی نمی‌کند و ذوق‌مرگ نمی‌شود» البته نمی‌خواهم بگویم که آن سریال، ایده‌آل و موفق است اما برخی از عناصر فرهنگی‌شان را خیلی کلیدی و مهم نگه داشتند.

چرا تبلیغات دینی در یک جامعه اثر نمی‌کند؟ جامعه‌ای که هواپرستی در آن مُد باشد، و افراد خیلی راحت بگویند «دلم می‌خواهد!» و این تبدیل به ارزش بشود، معلوم است که تبلیغات دینی در آن جامعه اثر نمی‌کند. جامعه‌ای که تبلیغات خودکنترلی، خویشتن‌داری، خودآگاهی و حتی ذهن‌آگاهی نداشته باشد، تبلیغات سوء دشمن، در آن اثر خواهد کرد.

اسلامی شدن یعنی هرچه انسانی‌تر شدن

بعضی وقت‌ها می‌بینید که هواپرستی از سر و روی آدم‌های سیاسی مملکت می‌بارد به حدی که هواپرستی را تئوریزه

می‌کنند. هنوز رشد سیاسی جامعه ما به آنجا نرسیده که مثلاً در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری، اگر ببینند یک کاندیدایی، دارد هواپرستی را ترویج می‌کند همان‌جا به او بگویند «شما باید از دور رقابت‌ها بیرون بروی!» در مملکت ما برخی می‌گویند: «فلان نامزد که رأی نمی‌آورد، پس بگذار باشد!» مهم نیست که رأی بیاورد یا رأی نیآورد، مهم این است که یک خط قرمز وجود داشته باشد. این حرف‌ها ربطی به دین و جمهوری اسلامی هم ندارد. اصلاً موافقم که شما به جای جمهوری اسلامی ایران بگویید جمهوری «انسانی» ایران. چون خیلی از اموری که دین دارد می‌گوید، همه امور انسانی هستند.

در ایام محرم و عزاداری، شما بررسی کنید که آثار فیزیولوژیک این حس عمیق و قشنگی که برای یک گریه‌کن، برای یک سینه‌زن، برای یک کسی که شور می‌گیرد، پیدا می‌شود چیست؟ آیا نباید ما این حس را بفهمیم و بررسی کنیم؟ اصلاً چه کار داریم که این عزادار، برای سیاوش دارد سینه می‌زند یا برای امام حسین(ع)؟ برای چگوارا دارد هیجان پیدا می‌کند یا برای اباالفضل‌العباس(ع)؟ بنده به این مسائل هم کاری ندارم؛ سوال من این است که «اثر این هیجان مثبت روی جسم انسان‌ها چیست؟» آیا نباید

دانشمندان این را بفهمند؟ اینها مسائل دینی نیست. این هیجان دارد روی جسم افراد اثر می‌گذارد! گریه از نظر فیزیولوژی با جسم چه کار می‌کند؟ گریه یک عکس‌العمل عمیق روحی است. آیا روی بدن انسان اثر ندارد؟ آیا اینها مسائل انسانی نیست؟ بعضی از روانپزشک‌ها، بلکه روانکاوها به توصیه‌های خوبی می‌رسند. حتی بعضی از پزشک‌ها می‌گویند یک مقدار سحرخیز بشوید، یک مقدار روزه بگیرید. می‌گوید «گرسنگی می‌کشم» اما پزشک‌ها می‌گویند اثر روزه یک چیز دیگر است. چه اشکالی دارد که یک دانشمند بگوید اصلاً خدا وجود هم نداشته باشد روزه‌ای که مسلمان‌ها می‌گیرند اثر فیزیولوژیک دارد؟ این یک مسئله علمی و تجربی است.

بعضی‌ها مسخره می‌کنند، یا وحشت می‌کنند یا به وحشت می‌اندازند، یا توهین می‌کنند از اینکه مملکت بخواهد اسلامی بشود. اسلامی شدن یعنی هرچه انسانی‌تر شدن و هرچه به شادابی بیشتر رسیدن. ما هنوز نتوانسته‌ایم اینها را در مملکت جا بیندازیم. در مدرسه، آموزش مبارزه با هوای نفس به دانش‌آموز، مساوی است با دانشمندپروری. فقط دین هم این را نمی‌گوید، بلکه غیردیندارها هم اخیراً دارند همین را می‌گویند. پس وضع مدرسه‌ها را باید عوض کنیم.

راه‌های بسیاری برای نشان دادن زشتیِ هواپرستی وجود دارد؛ از فیلم گرفته تا ترانه

چرا تبلیغات دشمن مؤثر واقع می‌شود؟ در جامعه‌ای که هواپرستی در فرهنگش مطلوب است و آدم‌ها بدون خجالت کشیدن و بدون اینکه احساس کنند زشت است، می‌گویند «دلّم می‌خواهد...» در چنین جامعه‌ای تبلیغات دشمن مؤثر واقع می‌شود و تبلیغات پیغمبرها مؤثر نمی‌شود. پس یکی از کارهایی که باید انجام بدهیم این است که هواپرستی را زشت جلوه بدهیم.

راه‌های زیادی برای این کار وجود دارد، از فیلم‌ها گرفته تا ترانه‌ها و... ترانه‌هایی که هواپرستی را فریاد می‌زنند و هواپرستانه فریاد می‌زنند، افسرده‌کننده هستند. اگر یک موسیقی در ریتم هم مشکلی نداشته باشد و حلال باشد، اما مضمونش هواپرستی را توسعه بدهد، باید ممنوع بشود؛ حتی اگر حکومت هم آن را ممنوع نکرد، باید از نظر فرهنگی بگویند «تو بدکاری انجام دادی». ما با انسان، سر و کار داریم و باید ببینیم چه چیزی در فرهنگ ما، انسان را رشد می‌دهد؟

چرا در جامعه ما تبلیغات دشمن، مؤثر است؟ چون هواپرستی را زشت جلوه نمی‌دهیم!

در جامعه ما تبلیغات دشمن مؤثر واقع می‌شود؛ برای اینکه هواپرستی را زشت جلوه نمی‌دهیم. ژاپنی‌ها در مقابل فرهنگ آمریکایی خیلی مقاومت کردند، با اینکه آمریکایی‌ها ضربات سختی به فرهنگ ژاپنی وارد کردند، اما هنوز هم در میان‌شان مقاومت دیده می‌شود. ژاپنی‌ها در جریان مقاومت‌شان چه کار می‌کردند؟ مثلاً یک نمونه‌اش، همین ضرب‌المثلی است که درباره فرهنگ آمریکایی می‌گویند: «قورباغه را ببین؛ طوری دهانش را باز کرده که زبان کوچکِ ته حلقش هم پیدا است!» یعنی به فرهنگ دریده و بی‌حیای آمریکایی که همه پنهانی‌ها را رو می‌اندازد، می‌گوید «قورباغه» چون می‌خواهد آن را تحقیر کند. آن وقت در کشور ما، کجا فرهنگ غربی را تحقیر می‌کنید؟! به جای اینکه فرهنگ غلط آنها را تحقیر کنید، همه‌اش می‌گویید: «اسلام گفته است نه!» یک طوری می‌گویی «اسلام گفته است نه!» که انگار دلت می‌خواسته، ولی متأسفانه اسلام اجازه نداده است!

به حجاب که می‌رسند، یک طوری می‌گویند «شئونات اسلامی را رعایت کنید» که یعنی «متأسفانه اسلام گفته

است حجاب را رعایت کنید و الا ما هم دل مان می خواهد بی حجابی کنیم، ولی دیگر چاره‌ای نیست چون اسلام گفته که حجاب داشته باشید!» اصلاً چرا می‌گویی شئونات اسلامی؟ حُب بگو شئونات انسانی! اگر کسی جلوی بیمارستان، بوق بزند و بیمارها را اذیت کند، به او می‌گویند «بی وجدان، مگر نمی‌بینی اینجا بیمارستان است...» هیچ وقت کسی نمی‌گوید «ای غیرمذهبی، چرا بوق زدی!» چون بوق زدن در آنجا اصلاً مخالف انسانیت است. پس یکی از کارهایی که باید انجام بدهیم این است که هواپرستی را زشت نشان بدهیم.

اقدام اول: زشتی هواپرستی را نشان بدهیم / اقدام دوم: مبارزه با هوای نفس را زیبا نشان بدهیم

پس کار اول این است که زشتی هواپرستی را نشان بدهیم، یله بودن و رها بودن را زشت نشان بدهیم، باید تنبلی و تن‌پروری در فرهنگ جامعه ما، زشت تلقی بشود. کار دوم که باید انجام بدهیم چیست؟ باید در کنار نشان دادن زشتی هواپرستی، زیبایی هواپرست نبودن را نشان بدهیم. مثلاً خبرنگار صداوسیما، وقتی می‌خواهد با یک ورزشکار

مصاحبه کند، آن زمانی که حسابی دویده و خسته است با او مصاحبه کند، جوان‌های مردم که گُل زدن و افتخارات و ثروت او را می‌بینند، باید سخت‌کوشی و خستگی او را هم ببینند، باید دیگران بدانند که یک ورزشکار، هر غذایی را نمی‌خورد، بازیکن تیم ملی، زجر می‌کشد، مثلاً یک گشتی‌گیر وقتی می‌خواهد وزن کم بکند، واقعاً شکنجه می‌شود، اینها را نشان بدهید که سخت‌کوشی ورزشکاران هم دیده بشود. جلوی تلویزیون نشستنی، پایت را دراز کردی و می‌گویی: «عاشق فوتبال هستم!» حُب اگر عاشق فوتبال هستی برو یک مقدار بدو و تمرین کن!

کار دوم این است که مبارزه با هوای نفس، انضباط، سخت‌کوشی و سخت‌گیری به خود را شیک و زیبا نشان بدهیم. خداوند کار اول را این‌طور بیان می‌کند «لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ» (حجرات / ۷)؛ اگر پیغمبر، حرف شما را گوش کند خودتان به زحمت می‌افتید... باید نشان بدهیم که اگر کسی هواپرستی کند خودش به زحمت می‌افتد. کار دوم هم این است که این زیبایی را که خدا فرموده است، تقویت کنیم: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ».

اهمیت اربعین و محبت امام حسین (ع) در سازندگی روح و سازندگی جامعه، خیلی بالاست

در جامعه ما در خیلی از زمینه‌های فرهنگی که یک مسئله‌ای را به سختی می‌شود جا انداخت، با پرداخت هزینه، کارهای فرهنگی انجام می‌شود اما هزینه‌ای برای رونق محبت به امام حسین (ع) صورت نمی‌گیرد. البته مردم خودشان برای محبت امام حسین (ع) خرج می‌کنند ولی اگر دولت هم کمک کند خیلی بهتر است. منظورم از کمک دولت چیست؟ مثلاً اینکه مسئولین محترم دولتی، هر کاری که می‌توانند انجام بدهند تا اربعین، رونق بیشتری داشته باشد. هیچ لذت معنوی‌ای مثل لذت اربعین در کام یک جوان، اثرگذار نیست و هیچ معنویتی مثل اربعین نمی‌تواند در کل زندگی انسان و در کل حرکت یک جامعه مؤثر باشد.

اربعین یک آئین ساده و عادی نیست؛ اهمیت اربعین و محبت امام حسین (ع) -که اوج مجالس اباعبدالله الحسین (ع) هم اربعین است- در سازندگی روح، در سازندگی جامعه و در بهبود وضعیت فرهنگی جامعه از هر حیث، خیلی بالاست. مگر اینکه آدم، روشنفکر نباشد یا بی‌سواد و کوتاه فکر باشد که این مطلب را نفهمد. حضرت

امام (ره) می‌فرمود: اگر روشنفکرها - منظورشان روشنفکر ضدّ دین بود- اثر عزاداری را می‌دانستند، خودشان جلسه روزه می‌گرفتند. (اگر روشنفکران ما فهمیده باشند که این مجالس و این دعاها و این ذکرها و این مجالس مصیبت جنبه سیاسی و اجتماعی‌اش چیست... اگر بُعد سیاسی اینها را اینها بفهمند، همان غربزده‌ها هم مجلس پیا می‌کنند و عزاداری می‌کنند، چنانچه ملت را بخواهند و کشور خودشان را بخواهند؛ صحیفه امام/ج ۱۶/ص ۳۴۷)

پیشنهاد برگزاری «همایش سالانه تقدیر از آثار آینی» و انتخاب بهترین نوحه‌های سال

یکی از کارهایی که برای تقویت تبلیغات جبهه حق می‌شود انجام داد این است که همین راهی را که خدا باز کرده و رایگان به ما داده است تقویت کنیم «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ» یعنی محبوبیت امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع)؛ سعی کنیم در این راه یک خدمتی انجام بدهیم.

هرسال در ایام محرم و صفر، نوحه‌خوان‌های عزیز، نوحه‌هایی می‌خوانند که آهنگ و مضامین بسیار زیبا و متنوعی دارد و بعضی از اینها ماندگار هستند. یک دفعه‌ای می‌بینید یک نوحه‌ای همه‌جا پخش شده و همه دارند

گوش می دهند، با آن صفا می کنند، اشک می ریزند و لذت معنوی می برند. ما باید به اینها بها بدهیم؛ مثلاً برای تقدیر از آثار آیینی، همایش هایی برگزار کنیم.

همان طور که برای فیلم، موسیقی، تئاتر و... جشنواره داریم، می توانیم بعد از محرم و صفر، برای نوحه هم همایش های سالانه داشته باشیم تا با کمک مردم، از آثار برگزیده تقدیر شود. می شود از بین ذاکران، پیشکسوت ها و موسیقی دان ها هم افرادی به عنوان هیئت داوران دعوت بشوند.

البته معلوم است که هیچ هیئتی و هیچ نوحه خوانی به خاطر برگزیده شدن آثارش در همایش سالانه آثار آیینی، نوحه نمی خواند. اینها تا وقتی اخلاص و سوز درون نداشته باشند و یک معامله ای با خدا و اهل بیت (ع) نکنند، اصلاً کارشان شکل نمی گیرد. اما تقدیر از آثار خوب، کاری است که ائمه هدی (ع) انجام می دادند.

هیچ ذاکری به این گونه همایش ها و تقدیر شدن نیاز ندارد اما برای الگو ارائه دادن و تشویق جوانان و جهت دهی و عمق بخشی به آثار، چنین همایش هایی لازم است. همایش سالیانه تقدیر از آثار آیینی، هم زمینه نقد و بررسی

را فراهم می‌کند، هم استعدادهای برتر را شناسایی کرده و مورد حمایت قرار می‌دهد.

مردم خودشان به عشق امام حسین(ع) حرکت می‌کنند، اما دولت‌ها هم باید برای تقویت‌اش یک کاری بکنند

متأسفانه ما به این مسئله، زیاد بها نمی‌دهیم. بنده دارم می‌بینم که حاکمیت برای روضه امام حسین(ع) خرج نمی‌کند. دولت‌ها معمولاً استدلال‌شان این بوده که «مردم خودشان در این زمینه اقدام می‌کنند...» الحمدلله روضه امام حسین(ع) مردمی است. اگر این جلسات را دولت‌ها و وزارتخانه‌ها راه می‌انداختند خیلی بی‌مزه می‌شد، ما هم نمی‌گوییم که دولت‌ها و وزارتخانه‌ها بیایند یک خرجی بکنند که جای خرج مردم را بگیرند. مردم خودشان به عشق امام حسین(ع) حرکت می‌کنند، اما دولت‌ها هم برای تقویت این حرکت مردمی، می‌توانند یک کارهایی انجام بدهند. مثلاً برای عاشورا چه کار می‌شود کرد؟ بارها عرض کردم، یک خیابان‌هایی را اختصاص بدهند برای اینکه دسته‌های عزاداری از آنجا عبور کنند و مردم اقسام نمایش‌های شور حسینی(ع) و انواع تعزیه‌های زیبا را ببینند. و مردم هم در روز عاشورا از صبح تا شب بنشینند و دسته نگاه کنند، لذت ببرند و اشک بریزند.

باید به این مسئله بها بدهیم و برایش فکر کنیم، همان طور که برای خیلی از امور ساده و جزئی کم‌اثرتر فکر می‌کنیم. چرا جبهه حق ضعیف است؟ برای اینکه قدر نعمتی را که داریم خوب نمی‌دانیم، مثلاً همین نعمتِ روضه و محبت مردم به امام حسین(ع). دولت می‌تواند برای حمایت از مداح‌های اهل بیت(ع) و این‌گونه محافل، یک طرح‌هایی را اجرا کند. البته مردم خودشان در این زمینه اقدام می‌کنند اما دولت هم می‌تواند یک حرکت‌هایی انجام بدهد، دستگاه‌ها می‌توانند خدماتی ارائه بدهند، این رونق مردمی می‌تواند یک سامان بیشتری پیدا کند. ولی معمولاً قدر این نعمات را نمی‌دانیم.

بگو یا اباعبدالله! من خیلی سرِ سفرهات نشستم، برایت چه‌کار کنم؟

شما که در خانه اباعبدالله الحسین(ع) زیاد مقیم هستید و بهره می‌برید خودتان را مدیون امام حسین(ع) بدانید و یک کاری برای امام حسین(ع) انجام بدهید. بگو «یا اباعبدالله! من خیلی سرِ سفرهات نشستم، برایت چه‌کار کنم؟» این را بخواهید. یک وقت دیدید اهل بیت(ع) یک راهی برایت باز کردند، یک کاری هم تو انجام دادی...

ما می‌خواهیم یک کاری برای امام حسین (ع) بکنیم ولی آنها از ما نمی‌خواهند کاری انجام بدهیم. شما خودت را بگش، بلکه بتوانی یک کاری انجام بدهی. این حرف خیلی معنا دارد. مگر ثواب یک زیارت ابا عبدالله الحسین (ع) کم است؟ من نمی‌خواهم خواب تعریف کنم ولی منطقی است و اگر اباالفضل (ع) چیزی بخواهد همین را بخواهد.

امان از دل اباالفضل (ع) وقتی در آن لحظه‌های آخر، اربابش را نگاه کرد. آن لحظه‌ها چه دلی داشت، چه آتشی گرفته بود! یا حسین (ع)! من رفتم و تو را تنها گذاشتم... این داغ خیلی سنگین است، اینکه دید دیگر نمی‌تواند بلند شود و به اربابش کمک کند. آن لحظه‌های آخر، اباالفضل العباس (ع) یادش می‌آمد من به بچه‌ها قول دادم آب برای‌شان ببرم...

جلسه هفتم |

یک راهبرد مهم در تبلیغ؛ ناامید شدن از برخی افراد

با کسانی که نمی‌خواهند حق را بشوند، چطور برخورد کنیم؟
خودمان را معطل ناشنوندگان حق نکنیم؛ شنوندگان حق در جهان فراوانند
اولویت دادن به ناشنوندگان، بسیاری از شنوندگان را از شنیدن حرف حق محروم می‌کند

ناشنوندگان حق، نه تنها خودشان نمی‌شنوند بلکه نمی‌گذارند دیگران هم بشنوند

یکی از مشکلات بسیار مهم سر راه تبلیغ دین و تبلیغ حقایق، این است که بعضی‌ها ناشنوندگان بسیار مُصرّ و

متحجری هستند، اصلاً حاضر نیستند بشنوند، شنیدن را آغاز نمی‌کنند، خوب نمی‌شنوند و حتی قبل از اینکه به کج فهمی برسند، کج شنوی دارند. قرآن در مورد ناشنوندگان حق، مفضل بحث کرده است. خداوند متعال علّت ناشنوا بودن اینها را نسبت به حق، بیان می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ كَارَىٰ مِي كُنْمَ كَهَ اَيْنَهَا نَشْنُونْد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (نحل، ۱۰۸) ناشنوندگی، خودش یک نوع مجازات الهی است برای کسانی که شایستگی شنیدن ندارند. این یک معضل است که بعضی وقت‌ها شما اصلاً نمی‌توانید پیام حق را منتقل کنید و به گوش بعضی‌ها برسانید.

ناشنوندگان حق نه تنها خودشان نمی‌شنوند بلکه دیگران را هم نمی‌گذارند بشنوند. مشرکین در مکه، زائران خانه خدا را وادار می‌کردند که پنبه در گوش‌شان بگذارند تا صدای پیامبر (ص) به آنها نرسد. ما اینجا دوتا مشکل داریم: «یکی مشکل ناشنوندگان» که باید بدانیم با این افراد، در عرصه تبلیغات چه کار کنیم؟ چه اقدامی برای‌شان انجام بدهیم؟ آیا آنها را رها کنیم؟ مشکل دیگر اینکه: اینها اجازه شنیدن به دیگران نمی‌دهند، فرهنگ شنیدن را کلاً تخریب می‌کنند.

با اینها باید چه کار کنیم؟ برای برطرف کردن مانعی که اینها برای شنیدن بقیه ایجاد می‌کنند، چه فکری باید بکنیم؟

باید از بخشی از مخاطبان ناامید شده و آنها را رها کنیم؛ این یک راهبرد است

ما باید ابتدا اصل ماجرا را دقیق‌تر ببینیم. کسانی که می‌خواهند در عرصه تبلیغ حقایق دینی قدم بردارند این را بدانند: «شما باید از بخشی از مخاطبین ناامید بشوید؛ این خودش یک استراتژی و راهبرد است» خدا در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (انفال، ۲۳)؛ اگر خدا خیری در اینها می‌دید حقیقت را به گوش‌شان می‌رساند، اینها اگر هم بشنوند، تبعیت نخواهند کرد؛ پس اصلاً نمی‌خواهم بشنوند.

بعضی وقت‌ها مؤمنین به پیروی از پیامبران خیلی حرص می‌خورند به خاطر اینکه چرا بعضی‌ها حقیقت را نمی‌دانند؟ درحالی‌که آنها خودشان نمی‌خواهند بشنوند. این‌طور نیست که حق به گوش‌اش نرسیده باشد؛ شاید بارها به گوش‌اش خورده است ولی او نمی‌تواند شنونده خوبی باشد. از بعضی‌ها باید ناامید شد. خدا به پیغمبرش

می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره، ۶)؛ کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد... در اینجا خدا دارد ناامید می‌کند و می‌فرماید: «شما این‌طور افراد را رها کن» آیا در زمان امام‌زمان ارواح‌ناله‌الهدا که جهان توسط ایشان اداره می‌شود هم عده‌ای هستند که نخواهند حق را بشنوند؟ بله. پس چه‌طور در آن زمان مشکل نداریم؟ راه‌حلهایی را که ما باید اقدام کنیم تا بتوانیم از مانع این افراد عبور کنیم در ادامه عرض خواهیم کرد. دربارهٔ اینکه اینها نمی‌شنوند و نمی‌خواهند بشنوند، آیات زیادی در قرآن هست.

ناشنوندگان حق، دوست دارند حرف باطل را بشنوند و خیلی زود آن را قبول می‌کنند

اینها یک ویژگی دیگر هم دارند، ویژگی دیگرشان این است که «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» (مائده، ۴۱) هستند. خداوند متعال می‌فرماید اگر اینها حرف دروغ و حرف باطل به گوش‌شان بخورد، اتفاقاً خیلی دوست دارند آن را بشنوند و خیلی زود هم آن را قبول می‌کنند. حضرت زهرا (س) در مورد این طیف افراد در سخنرانی فدک فرمودند: «الْمُسْرِعَةَ إِلَى

قِيلِ الْبَاطِلِ» (احتجاج طبرسی/ج ۱/ص ۱۰۶) یعنی ای مردمی که حرف غلط را زودتر می‌پذیرید...

الآن در فضای مجازی و موقعیت‌های دیگر هم وقتی حرف غلطی مطرح می‌شود، معمولاً بیشتر دیده می‌شود (و اصطلاحاً «ویو» می‌خورد) چه بسا بیشتر هم پسندیده شود (لایک بخورد) و شاید هم بیشتر پخش بشود (فوروارد بشود). ولی اگر حرف راست بزنی، مگر به این سادگی حرکت می‌کند! مگر شنیده می‌شود! بعضی‌ها می‌گویند: «کلی حرف‌های مفت و بیخود ولی ظاهراً جذاب بگوییم تا در کنار این حرف‌های جذاب، بتوانیم دو تا حرف خوب هم بزنی!» اما این چاره‌کار نیست؛ چاره‌های دیگری وجود دارد که باید آنها را دنبال کنیم.

اگر ما این مسئله را در نظر بگیریم که «یک عده‌ای شنوندگان خیلی خوبی برای حرف باطل هستند» آن وقت روحیه‌مان تضعیف نمی‌شود. یک عده‌ای به هیچ وجه شنوندگان شما نیستند؛ خودتان را به زحمت نیندازید. یک عده‌ای بدجوری شنونده حرف‌های اهل باطل هستند، شما این را علامت موفقیت آنها تلقی نکن، کما اینکه نباید علامت عدم موفقیت خودت هم تلقی بکنی. این مسئله را باید در امر تبلیغ در نظر بگیریم.

میزان استقبال مخاطبان از یک حرف، معیار درستی برای قضاوت درباره آن نیست

من بعضی از ارزیابی‌ها را دیدم که می‌گویند «فلان حرف، موفق نیست، چون خیلی‌ها آن را نمی‌شنوند» یا می‌گویند «فلان حرف، موفق است، چون خیلی‌ها آن را می‌شنوند» درحالی‌که باید پرسید: شما از چه نوع شنوندگان و ناشنوندگانی صحبت می‌کنی؟ بعضی‌ها دنبال این هستند که شما دین را تحریف بکنی، آن وقت استقبال می‌کنند و مطلب را می‌گیرند. بعضی‌ها دوست دارند علیه دین صحبت بکنی، ولو غیرهرمندانه. بسیاری از آثار رسانه‌ای هنری که در جبهه باطل تولید می‌شود، واقعاً عاری از هنر هستند. اگر از آنها زیاد استقبال می‌شود به این خاطر است که آدم‌هایی از آن جنس، دنبالش می‌روند. مثل ما که روضه امام حسین (ع) را دوست داریم و اگر یک کسی غیرهرمندانه هم بخواند، برای ما جذاب است، لذا با آن همراهی می‌کنیم، ابراز ارادت می‌کنیم و پایش سینه می‌زنیم. اینجا هیچ وقت با هیچ روضه‌خوانی بی‌رحمانه برخورد نمی‌کنیم چون حرفش از جنس خودمان است، هرچند ممکن است بعضی‌ها را ترجیح بدهیم. اما جنس بعضی‌ها از جنس باطل است، به همین خاطر، آن را بهتر می‌پذیرند ولو غیرهرمندانه باشد.

ما باید این نکته‌ها را در ارزیابی‌های مان به شدت در نظر بگیریم. تشخیص یا قضاوت دربارهٔ قوت و ضعف یک حرف از نظر تبلیغاتی صرفاً با مراجعه به مصرف‌کنندگان و استقبال‌کنندگان، کار غلطی است. بر اساس استقبال یا عدم استقبال، نمی‌شود گفت فلان حرف از نظر تبلیغاتی کار قوی یا ضعیفی است. دربارهٔ ما طلبه‌ها و اهل منبر هم همین‌طور است مثلاً اگر من بتوانم مستمع بیشتری داشته باشم دلیل بر این نمی‌شود که حرفم درست‌تر است، یا من مخلص‌تر هستم؛ به هیچ‌وجه این‌طور نیست. میزان استقبال دلیل نمی‌شود که حتماً من حرف عمیق‌تری دارم می‌زنم. حتی تأثیرپذیری هم دلیل قطعی موفقیت نیست، البته عدم موفقیت مطلق هم در جامعهٔ ما خوب نیست؛ چون ما جامعهٔ بسیار فرهنگی و خوبی داریم. در چنین جامعه‌ای عدم استقبال مطلق، نشان می‌دهد یک ضعفی وجود دارد.

کسانی که در جبههٔ حق هستند دو ویژگی دارند: «پذیرش آسان حرف حق» و «اعراض از حرف باطل»

این نکته را هم اضافه کنم که بعضی‌ها برای حرف حق، شنونده‌های خیلی خوبی هستند. «رَبَّنَا إِنَّا أَسْمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» (آل عمران، ۱۹۳) پروردگارا،

ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که «به پروردگار خود، ایمان بیاورید» و ما ایمان آوردیم...

بارها در قرآن تصریح شده است «کسانی که ایمان می‌آورند، خوب می‌شنوند» اینها همیشه در قرآن تحسین شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، ۱۸) آنهایی که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده و آنها همان خردمندان هستند. یا می‌فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» (قصص، ۵۵) تا حرف بیخود می‌شنوند از آن اعراض می‌کنند و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. پس کسانی که در جبهه حق هستند هم دو ویژگی دارند که در قرآن تحسین شده است؛ یکی اینکه حرف حق را می‌شنوند و آن را زود و راحت می‌پذیرند، دیگر اینکه از حرف باطل اعراض می‌کنند و با شنیدنش دچار تردید نمی‌شوند.

اگر مخاطبان تان آدم‌های خوبی هستند دلیل بر این نیست که حتماً شما در تبلیغ دین، هنرمند هستید

نکته‌ای که اینجا باید متذکر بشوم این است که اگر ما در جبهه حق، شروع به تبلیغات کردیم و مردم بر اساس

فطرت پاک خودشان سخن ما را پذیرفتند، این دلیل بر هنر ما در تبلیغ دین نیست بلکه مخاطب ما خیلی باصفا و نورانی است. شما مطلب را هر طوری بگویید و حتی بلد هم نباشی بگویی او مطلب را می‌گیرد. بعضی‌ها واقعاً این طوری هستند.

بنده خدمت برخی از مبلغین که می‌خواهند شروع به کار تبلیغی کنند، عرض می‌کنم که بروید یک جمع خیلی خوب (مخاطب‌های خوب) پیدا کنید، چون حتی اگر شما بلد هم نباشید مطلب را خوب ارائه بدهید، آنها مطلب را می‌گیرند. این کار، شما را تقویت می‌کند، تمرین‌تان را افزایش می‌دهد و کم‌کم اشتباهات خودتان را در طرز بیان، اصلاح می‌کنید. ما این مسئله را در جبهه، خیلی تجربه کردیم. مخاطبی که در جبهه حضور داشت، واقعاً مصرف‌کننده حرف حق بود؛ نمی‌شنید برای اینکه صرفاً یک حس خوبی پیدا بکند، بلکه می‌شنید و عمل می‌کرد، اصلاً نمی‌گذاشت یک ذره هم از مطالب، دورریز بشود، مثل نانی که آدم سر سفره میل کند و یک ذره‌اش را هم دور نریزد. خدمت مبلغین محترم این نکته را هم عرض می‌کنم که وقتی مخاطبان‌تان آدم‌های خوبی هستند دلیل بر این نیست که حتماً شما

در تبلیغ دین هنرمند هستید. مواظب باشید در مورد خودتان اشتباه، تصوّر نکنید.

مبلّغ باید مخاطب‌شناس باشد یعنی بداند بعضی‌ها زود مطلب را می‌فهمند و بعضی‌ها کج‌فهمی دارند

بعضی از اوقات، شاید لازم باشد مبلّغین در یک جایی صحبت کنند که مخاطب می‌خواهد از شدّت نفرت، آن مبلّغ را تکه‌تکه کند! بنده چنین محیط‌هایی را در خارج از کشور تجربه کرده‌ام و دیده‌ام چقدر حرف‌زدن در چنین محیطی سخت است، آنجا مخاطبین شما هیچ پیش‌فرض و مبنایی را قبول ندارند و صریحاً در برخی از محیط‌ها به شما توهین می‌کنند. خوب است که آدم در آن محیط‌ها هم به فعالیت تبلیغی پردازد و عکس‌العمل‌ها را ببیند، تا بفهمد چقدر حرف‌زدن در چنین جاهایی سخت است و از آن تصوّر ابتدایی و نادرستی که در مورد تبلیغ دین دارد بیرون بیاید.

مبلّغ باید مخاطب‌شناس باشد یعنی بداند که بعضی‌ها زود و راحت، مطلب را می‌فهمند و بعضی‌ها کج‌فهمی دارند (و این دو را از هم بازشناسی کند) خیلی سخت است که آدم با کج‌فهم‌ها طوری حرف بزند که بد برداشت نکنند. البته

بعضی‌ها هم هستند که عمداً بد برداشت می‌کنند و انگار زندگی‌شان از این راه می‌گذرد که یک حرف را معکوس جلوه بدهند و مقصود گوینده را درک نکنند. این مسئله در مورد قرآن کریم هم هست؛ قرآن کریم کلام خداست. کلامی بالاتر از کلام خدا نداریم. بعضی‌ها که شنوندگان خوبی نیستند از قرآن به این نتیجه می‌رسند که باید امیرالمؤمنین (ع) را به قتل برسانند. هرچه به آنها گفته شود که این طور نیست، می‌گویند: خود قرآن فرمود «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف، ۴۰) یعنی حکومت جز برای خدا نیست.

• دو اقدام راهبردی در عرصه تبلیغ

راهبرد اول: انواع شنوندگان برای جامعه و مردم توضیح داده بشود تا هرکسی خودش را تیپ‌شناسی کند

حالا برویم سراغ اینکه «چه باید کرد؟» برای برطرف کردن ضعف خودمان در تبلیغات، چه اقداماتی باید انجام بدهیم و چه راهبردهایی را در پیش بگیریم؟ قدم اول به عنوان یک راهبرد، این است که انواع شنوندگان برای جامعه و مردم توضیح داده بشود تا هر کدام، خودشان را تیپ‌شناسی کنند. قرآن کریم، این کار را انجام داده است. هر کسی باید دقت کند و ببیند «شنیدن چه مطالبی مرا

جذب می‌کند؟ از شنیدن چه مطالبی خوشش می‌آید و از شنیدن چه مطالبی بدش می‌آید؟»

بعضی‌ها صرفاً دوست دارند آیه و روایت بشنوند، ولی از شنیدن تحلیل‌های مربوط به آیات و روایات، بدشان می‌آید. این حالت ممکن است ناشی از تکبر آنها باشد. یعنی چون متکبر است، بدش می‌آید از اینکه یک کسی برایش تحلیل کند.

بعضی‌ها باید خودشان را از نظر شنوندگی، ارزیابی و تیپ‌شناسی کنند و ببینند که آیا من «الْمُسْرِعَةِ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ» هستم یا نه؟ بعضی‌ها هم باید خودشان را در «گویندگی» ارزیابی کنند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۲) شخصیت آدم‌ها پشت سر زبان‌شان مخفی است. مثلاً شما از خواندن کتاب بعضی‌ها، شنیدن حرف بعضی‌ها، دیدن فیلم بعضی‌ها یا شنیدن موسیقی بعضی‌ها می‌توانی تیپ شخصیتی‌اش را تشخیص بدهی. تیپ شخصیتی شعرای بزرگ کاملاً قابل تشخیص است، بعضی‌ها در تیپ‌شناسی، وارد هستند و می‌توانند این کار را بکنند. همان‌طور که شنوندگان باید خودشان را تیپ‌شناسی کنند، گویندگان

هم باید خودشان را تیپ‌شناسی کنند. چه بسا شنوندگان هم باید بروند گوینده خاص خودشان را انتخاب بکنند.

پس اقدام راهبردی اول این است که انواع شنوندگان را معرفی کنیم، تا هم خودمان نوع شنوندگی‌مان را ارزیابی کنیم، هم جامعه، انواع شنوندگان را بشناسد. من چگونه حرف می‌شنوم؟ آیا من برای شنیدن یک حرف، صبور هستم یا عجول؟ بعضی از بدی‌ها را وقتی لو می‌دهید خودبه‌خود حل می‌شود. وقتی که شما توضیح می‌دهی که مثلاً «این تیپ شنوندگان، از این‌طور مطالب بدشان می‌آید...» یک دفعه‌ای خودشان را می‌بینند و این خودآگاهی ممکن است یک کمکی به آنها بکند و بگویند «راستی چرا از این‌طور مطالب بدم می‌آید؟ چرا حاضر نیستم این‌طور مطالب را تا آخر گوش کنم؟» وقتی انواع تیپ‌ها را معرفی کردید، او خودش را بهتر می‌شناسد و به خودآگاهی می‌رسد.

چیزهایی که انسان می‌بیند و می‌شنود مهم‌تر از غذایی است که می‌خورد

تبلیغات در واقع خوراک روح آدم است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ» (عبس، ۲۴) انسان

باید به غذای خودش نگاه بکند. امام باقر(ع) ذیل این آیه می‌فرماید: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» (کافی/ج ۱/ ص ۵۰) طعام، علم است و انسان باید دقت کند علمش را از چه کسی می‌گیرد.

با این نگاه، محصولات تبلیغی و فرهنگی هم طعام است. شما باید به غذای خودت نگاه کنی تا ببینی که داری چه چیزی می‌خوری و سعی کنی که حساب شده غذا بخوری. چیزهایی که انسان می‌بیند و می‌شنود مهم‌تر از غذایی است که می‌خورد. فرق نمی‌کند محصولات تبلیغی از چه جنسی باشد، موسیقی، فیلم، پوستر، سخنرانی، کتاب، رمان، قصه و ... بعضی از این مطالب، شما را منفی بار می‌آورند، بعضی‌ها فقط آدم‌های منفی را جذب می‌کنند، بعضی‌ها شما را مثبت بار می‌آورند و بعضی‌ها فقط آدم‌های مثبت را جذب می‌کنند.

ما می‌توانیم مطالب قرآن را در بسته‌های علمی به عنوان دانش علوم انسانی به دیگران منتقل کنیم

خداوند در قرآن، انواع شنوندگان برای حرف حق و انواع شنوندگان برای حرف باطل را معرفی می‌کند و به این موضوع توجه فراوان دارد. خدا می‌خواهد این معرفی‌کردن‌ها

به گوش چه کسانی برسد؟ یقیناً به گوش کافرها. خیلی از حرف‌های خدا در قرآن از باب «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» است. این عبارت، یک ضرب‌المثل فارسی است که امام صادق (ع) این مطلب را با ضرب‌المثل عربی بیان کرده و می‌فرماید: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّائِكَ أَغْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةَ» (کافی / ج ۲ / ص ۶۳۱) قرآن به این شکل نازل شد که من با تو صحبت می‌کنم اما ای همسایه، تو بشنو!

خیلی از مطالب قرآن حرف‌هایی است که باید کافرها بشنوند، البته ما موفق نبودیم این آیات را به گوش کافران برسانیم. اینکه ما باید بعضی از آیات قرآن را به گوش کافران برسانیم یعنی چه؟ یعنی یک معرفی جهانی از آنها ارائه بدهیم. لازم نیست حتماً بگوییم که «قرآن این حرف را گفته است» ما می‌توانیم مطالب قرآن را در بسته‌های علمی به عنوان دانش علوم انسانی به دیگران منتقل کنیم. الآن پرفروش‌ترین کتاب‌ها در جهان انواع کتاب‌های خودشناسی است، مثل روان‌شناسی، روان‌شناسی موفقیت و... چون آدم‌ها به خودشان اهمیت می‌دهند. پس راهبرد اول، معرفی همین انواع تیپ‌هاست.

راهبرد دوم: نباید خودمان را معطل متقاعدکردن کسانی کنیم که حرف‌مان را نمی‌پذیرند

راهبرد دوم در تبلیغاتِ جبههٔ حق این است که هیچ‌وقت نباید خودمان را معطل متقاعد کردن عده‌ای کنیم که حرف‌مان را نمی‌پذیرند و برای متقاعدکردن اینها هزینهٔ بیشتر بگذاریم و فکر کنیم متقاعدکردن اینها در اولویت ما است. اصلاً این‌طور نیست؛ باید عبور کرد. فرض کنید یک عده‌ای در مملکت ما در حوزه یا خارج از حوزه، نخواستند عقلانیت ولایت فقیه را بشنوند، بفهمند و بپذیرند، هر روز یک کتاب، علیه ولایت فقیه می‌نویسند. درست است که باید یکی دو نفر بنشینند برای همهٔ این صدا کتاب، جواب بنویسند، اما خودت را معطل اینها نکن. هم در جهان و هم در جامعهٔ خودت گوش شنوا خیلی زیاد هست.

متأسفانه ما معمولاً راهبرد اول را نمی‌رویم. الآن اگر شما دربارهٔ انواع شنوندگان و ناشنوندگان و... دنبال کتاب باشید، به این سادگی‌ها یک متن وزین پیدا نمی‌کنید درحالی‌که خداوند در قرآن نسبت به این راهبرد، اقدام کرده است. راهبرد دوم را هم خیلی وقت‌ها اقدام نمی‌کنیم.

یک دفعه‌ای می‌بینی صدتا طلبه وقت‌شان را و هزینه‌ای را که به‌زحمت برای تبلیغات معارف دینی در کشور فراهم می‌شود، صرف می‌کنند برای جواب‌دادن به صدتا از خزعبلات و شبهاتی که یکی دو نفر در یک گوشه‌ای نشسته‌اند و با عنادورزی مدام دارند شبهه مطرح می‌کنند. این صدنفر آدم فاضل فکر می‌کنند مشکل اول این است که باید این شبهات را پاسخ بدهیم. همیشه شبهات در اولویت نیستند؛ البته اشکال ندارد یکی دو نفر هم وقت بگذارند و شبهه جواب بدهند.

اگر فقط مشغول پاسخ‌دادن به شبهات باشیم، همیشه دشمنان تعیین می‌کنند که ما چه بگوییم؟

گاهی باید مثل عملیات نظامی، دشمن را دور بزنیم. چرا شما مدام داری به آنها جواب می‌دهی؟ برو سؤالاتی را از طرف جبهه حق برای آنها مطرح کن که نمی‌تواند جواب بدهد! الآن در عرصه جنگ رسانه‌ای و عملیات روانی هم همین‌طور است. مثلاً ما صدتا توییت نویس، این طرف داریم، یک دفعه‌ای همه مشغول پاسخ‌دادن یا درگیری با موضوعی می‌شوند که از اهمیت کافی برخوردار نیست. ولی آنها توانسته‌اند درباره آن حساسیت ایجاد کنند. اگر این‌طور باشد، همیشه آنها تعیین می‌کنند که ما باید چه

بگوییم و همیشه آنها ما را در موضع دفاعی قرار می‌دهند. پس ما کی حمله کنیم؟ مثلاً در زندان یا فلان بخش دیگر، اتفاقی افتاده یا مشکلی ایجاد شده است، اگر جواب دارد، چند نفر جواب بدهند و الاً عذرخواهی کنند، اما فقط چند نفر مشغول این مسئله بشوند نه همه!

بزرگ‌ترین جنایت‌ها در جهان و در حق خود ما دارد صورت می‌گیرد، بزرگ‌ترین جنایت‌ها دارد توسط بسیاری از روشنفکران جامعه ما ندیده گرفته می‌شود. برخی از این معترضین، آن وقتی که داعشی‌ها رسماً سر می‌بریدند و کنیز می‌گرفتند، حاضر نبودند بگویند «اینها تروریست هستند» می‌گفتند «اینها مبارز هستند!» یک بار حاضر نشدند علیه تمدن غرب حرف بزنند و بگویند «مرگ بر آمریکایی که داعش را درست کرد» اینها تأییدکنندگان جنایتکارترین جنایتکاران بشریت هستند. خُب شما به همین مسائل پردازید، چرا همه‌اش شبهه جواب می‌دهید؟ باید از یک عده‌ای ناامید بشویم و سراغ بقیه برویم.

چرا اکثریت مخاطبان را رها کنیم و فقط بخواهیم چندتا آدم کج فهم را درست کنیم؟

پیشنهاد بنده این است که نود درصد فعالان جبهه رسانه‌ای انقلاب، دست از دفاع کردن از انقلاب و پاسخ به شبهات بردارند و به تبیین انقلاب و اسلام ناب برای مردم جهان بپردازند. خودت را معطل نکن؛ این چه اولییتی است که تو را گرفتار کرده است؟! مردم اروپا منتظرند، مردم آمریکای لاتین منتظرند، مردم هند و چین منتظرند، مردم آسیای دور منتظرند. داری چه کار می‌کنی؟!

برخی می‌گویند: «من اول باید به اینها ثابت کنم که ولایت فقیه حق است!» خُب اینها اگر می‌خواستند بفهمند که تا حالا فهمیده بودند. خداوند دو جا در قرآن می‌فرماید: «ذَرَهُمْ» (انعام، ۹۱ و حجر، ۳)، یعنی ای پیغمبر، اینها را رها کن و به حال خودشان واگذار کن. خود پروردگار دارد می‌فرماید که «اینها را رها کن!» اما بعضی‌ها این حرف خدا را گوش نمی‌کنند و می‌گویند: «نه؛ من می‌خواهم اینها را متقاعد کنم!» خُب اینها وقت تو را می‌گیرند، برو وقتت را برای موضوعات دیگر بگذار، یک جاهای دیگری را نگاه کن.

در همین جامعه خودمان، جوان‌های بسیار زیادی داریم که شنوای حرف حق زیبا هستند. اما خیلی از ما طلبه‌ها،

این مخاطبان خوب را (که اکثریت هستند) رها کرده‌ایم و بیشتر به پاسخ شبهات می‌پردازیم، چون می‌خواهیم فهم چهارتا آدم کج فهم را درست کنیم! یعنی ما با این کار، داریم امکانات مان را تلف می‌کنیم درحالی‌که مردم همین طوری دارند راه خودشان را می‌روند.

چرا نمی‌رویم جامعه سالم خودمان را متقاعد کنیم؟ مثلاً این جوان سالم، هیچ شبهه‌ای ندارد و دوست دارد سؤال کند «اسلام چیست؟ اسلام را برای من تعریف کن» ولی ما می‌گوییم: «صبر کن، اول جواب ایرادهایی را که گرفته‌اند به تو بگویم!» می‌گوید من اصلاً کاری ندارم چه ایرادی گرفتند و تو چه جواب‌هایی به آن دادی. ما کتاب اسلام‌شناسی و کتاب معرفی دین و تبیین چیستی دین در حوزه خیلی کم داریم. چرا؟ چون علماً اکثراً درگیر جزئیاتی هستند که خیلی از شبهه‌افکن‌ها این مشکلات را ایجاد کردند، حالا علماً دارند این مشکلات و شبهات را برطرف می‌کنند. درحالی‌که جوان می‌گوید «من اصلاً کاری به این و آن ندارم که چه حرفی می‌زنند، یک ترسیمی از دین به من ارائه بدهید بینم دین چیست؟»

ما معمولاً برای ذهن‌های سالم در دنیا حرفی نداریم چون اولویت ما در تبلیغ «پاسخ دادن به شبهه» است

خیلی عجیب است که ما معمولاً برای ذهن‌های سالم در دنیا حرفی نداریم، درحالی‌که ذهن سالم در دنیا خیلی زیاد است! مخصوصاً امروز که ذهن سالم از مکتب‌های فلسفی غرب عبور کرده است. دیگر فرهنگ و سبک زندگی غرب، برای ذهن سالم جذابیت ندارد. ذهن سالم دنبال حرف تازه است. ولی ما معمولاً برای آنها حرفی نداریم چون اولویت استراتژی ما در تبلیغ، پاسخ دادن به شبهه است. البته بنده مخالف پاسخ دادن به شبهه نیستم؛ پاسخ دادن به شبهه باید باشد. اما پاسخ دادن به شبهه مثل داروی سرطان است، داروی سرطان هم قیمتی است، هم باید تولید بشود، هم لازم است برای اینکه جان یک نفر را نجات بدهد. البته خیلی وقت‌ها ممکن است داروی سرطان تأثیر هم نداشته باشد، ولی می‌گویند برای اینکه بیمار آرامش بیشتری داشته باشد و عمر بیشتری داشته باشد لازم است... ضمن اینکه بعضی‌ها را هم سالم می‌کند.

جواب دادن به شبهه مثل داروی سرطان است. اکثر مردم که سرطان ندارند، اینها نان شب می‌خواهند. حالا ما چند تا نانوايي باید داشته باشیم؟ خیلی زیاد. برای یک جامعه

هشتاد میلیون نفری باید یکی دو تا پژوهشگاه داشته باشیم که داروی سرطان تولید کند، اما شاید لااقل چند ده هزار نانوائی لازم داریم. نانوائی چه کار می‌کند؟ کسی که معده‌اش هیچ مسئله‌ای ندارد، غذا می‌خواهد. اولویت را به ناشنوندگان و متقاعدکردن آنها ندهیم، بعضی از آنها فکرشان سرطانی است؛ بله، داروی سرطان برای آنها درست کن، مؤثر باشد یا نباشد، عیبی ندارد. اما اولویت را به کسی بدهیم که غذای روزانه را می‌خواهد.

اولویت دادن به ناشنوندگان، بسیاری از شنوندگان را از شنیدن حرف حق محروم می‌کند

بنده در رسانه‌های غربی و شرقی چیزهایی می‌بینم که به شدت تعجب می‌کنم. مثلاً یک رادیویی درست کردند که می‌گوید «من به شما دستورالعمل روزانه معنوی می‌دهم...» هر روز می‌گوید «تو امروز به این موضوع توجه کن...» هیچ دین و معنویتی به معنای خداپرستی در آن نیست، بلکه همین مباحث انسانی را به صورت خیلی رقیق، ارائه می‌دهد که البته اکثرش هم درست است. خُب چرا یک طلبه به این فکر نیفتاد که بگوید «ای جوان‌ها! من روزانه به شما یک برنامه می‌دهم، این برنامه روزانه سه سال تو را تأمین می‌کند...»

خیلی از افراد هستند که می‌گویند: من مصرف‌کننده دین هستم، امروز به هزار تا حرف که نمی‌توانم توجه کنم! امروز تو به من بگو به چه چیزی توجه کنم؟ هر روز هم نمی‌توانم پیش یک نفر بروم، مثلاً این آقا امروز می‌گوید روی حسادت کار کن، بعد چند هفته پیش یکی دیگر می‌روم، او هم می‌گوید الان روی حسادت کار کن. خُب من که روی حسادت قبلاً کار کرده بودم... ولی متأسفانه ما اصلاً برای مخاطبان خودمان چنین برنامه‌هایی نداریم، یعنی برای افراد سالم برنامه تغذیه روحی و معنوی نداریم. لازمه‌اش این است که به متقاعد کردن ناشنوندگان اولویت ندهیم. اولویت دادن به ناشنوندگان، بسیاری از شنوندگان را از شنیدن حرف حق محروم می‌کند. باید دائماً شنوندگان حرف حق را در اولویت قرار بدهیم. نباید ناشنوندگانی که تولیدکننده شبهه هستند، اولویت اول مان باشد. البته لازم است، یک جاهایی هم به شبهه جواب بدهیم.

رفع شبهات، مسئله اول جوان‌ها نیست

یک زمانی بهترین فعالیت علمی در دانشگاه‌ها این بود که شبهاتی که غرب‌اندیشان القاء می‌کردند برطرف بشود. مثلاً اینکه جواب بدهیم «اگر فلانی این حرف را می‌گوید، اشتباهش این است... و اسلام این را بهتر دارد می‌گوید.

بنده از سال‌ها پیش، این حرف‌ها را در دانشگاه و برای دانشجویها مطرح می‌کردم، اما متوجه شدم که این حرف‌ها مسئله‌اول جوان‌ها نیست. دانشجوی جوان می‌گوید «خدا کجاست؟ الآن کجا باید پیدایش کنم؟ احساس می‌کنم به او نیاز دارم...» من دیدم، آن شبهه‌هایی را که می‌خواستیم جواب بدهیم، اصلاً شبهه‌ آنها نیست! هرچند عده‌ای هستند که شبهه‌هایی دارند اما اکثراً شبهه‌ای ندارند که ما بخواهیم به شبهه‌ها پاسخ بدهیم. لذا من شغل خودم را عوض کردم، گفتم ما دیگر شغل جواب‌دادن به شبهه‌ها را کنار می‌گذاریم و سراغ نیاز اصلی مردم و جوان‌ها می‌رویم، یعنی به آن چیزهایی که نیاز روزمره مردم است می‌پردازیم.

البته در صحبت و بحث‌ها، نیم‌نگاهی هم به پاسخ شبهه‌ها دارم، اما واقعش این است که اساساً ذهن مردم و خصوصاً جوان‌ها، شبهه‌ناک نیست، مخصوصاً در فضای تعلیم و تربیت. جوانی که سر کلاس ابتدایی یا راهنمایی یا دبیرستان نشسته، اصلاً ذهنش خالی است و اول باید یک تصویری از دین پیدا بکند. منتها به جای این‌کار، شبهه‌ها اشاعره و معتزله را به ذهنش می‌اندازند بعد می‌خواهند آن را بیرون بیاورند و شبهه‌ها را حل کنند! آن وقت به جوان

خودمان هم می‌گوییم «این علم است، این را یاد بگیر و الا جاهل خواهی مرد!»

ناشنوندگان را رها کنید و بروید سراغ کسانی که متقاعد می‌شوند

مثلاً چقدر ضرورت دارد شما در آغاز آموزش عقاید دینی از عدل خدا صحبت کنی؟ مگر جوان‌های ما مخالف عدل هستند؟! من از آتئیست‌ها و کسانی که به وجود خدا معتقدند نیستند، پرسیدم «اگر یک خدایی وجود داشته باشد که این عالم را آفریده باشد این خدا علی‌القاعده عادل است یا نه؟» آنها هم گفتند بله عادل است. ذهن سالم که در عدل خدا شبهه نمی‌کند. ممکن است افرادی بگویند اگر خدا عادل است چرا شرور ایجاد می‌شود؟ چرا خدا یک نفر را فلج آفریده؟ و... ولی این مسئله خیلی‌ها نیست! مگر این‌طور است که همه باید اول این را بفهمند بعد زندگی یا عبادت کنند؟! البته ممکن است یک کسی از سر تفتن سوال کند «اگر خدا عادل است چرا بعضی‌ها فلج به دنیا می‌آیند؟» خُب شما هم بگو «وقت ندارم جواب بدهم» او بعد چهار سال تو را می‌بیند و می‌گوید «یادت هست من این سؤال را کردم؟» شما می‌گویید: پس اگر این سؤال را نکرده بودی، باز هم داشتنی زندگی‌ات را می‌کردی و تأثیری

در زندگی‌ات نداشته؟ می‌گوید بله. بگو پس همین طوری به زندگی‌ات ادامه بده.

این یک مسئله بزرگ و یک راهبرد اساسی است: ناشنوندگانی وجود دارند که ذهن‌شان تولیدکننده شبهه هم هست، آن وقت شما هزار کیلومتر راه می‌روی و کلی هزینه می‌کنی برای اینکه او را متقاعد کنی! خُب این یک نفر را رها کن! اصلاً این نمی‌خواهد متقاعد بشود، این را خدا در قرآن می‌فرماید «ذَرَّهُمْ» (انعام، ۹۱ و حجر، ۳) برو سراغ کسانی که متقاعد می‌شوند و ماجرا را می‌فهمند.

کشیش‌های مسیحی در لبنان، پرسیدند: این ولایت فقیهی که آقای سید حسن نصرالله می‌گوید «من عضو حزب ولایت فقیه هستم» چیست؟ به آنها پاسخ دادیم: ولایت فقیه یعنی یک نفر که باتقواست و معرفت دینی دارد جامعه را در کلیات هدایت بکند و الا رأی، رأی مردم است و مردم خودشان با نمایندگان خودشان کشور را اداره می‌کنند و او نقش داور را دارد... کشیش مسیحی گفت این که خیلی چیز خوبی است، برای لبنان هم خوب است که ما ولایت فقیه داشته باشیم، همین آقای سید حسن نصرالله خوب است... با یک گفتگوی ساده، مشتری شدند. ما به همین

اندازه هم ولایت فقیه را برای جهان جا نینداختیم، آن وقت با صدها کتاب داریم جواب شبهات ولایت فقیه را می دهیم!

به جای دفاع از انقلاب، آثار و نتایج انقلاب را تبیین و توصیف کنیم

ما در تبلیغات ضعیف هستیم و یک دلیلش همین است. شما چند نفر رسانه‌ای انقلابی می‌شناسید که به جای دفاع از انقلاب، آثار و نتایج انقلاب را تبیین و توصیف کنند. آن کسی که در تلویزیون، طبیعت ایران را نشان می‌دهد، از کنار همه چالش‌ها عبور می‌کند و زیبایی‌ها را نشان می‌دهد، نمی‌رود مثل مگس، روی آلودگی‌ها و زخم‌ها بنشیند. درباره جامعه و انقلاب ما هم حرف‌های قشنگ فراوانی هست که می‌شود بیان کرد؛ چیزهای خیلی ساده‌ای که از دیدن و شنیدن آنها یک احساس خوب به ما دست می‌دهد. کسانی که از خارج کشور می‌آیند و ما را می‌بینند، خوبی‌های زیادی از ایران - با همه مشکلاتش - بازگو می‌کنند. اما در این شرایطی که مردم سختی‌هایی دارند، بعضی‌ها کاری کردند که اگر از خوبی‌ها حرف بزنیم مورد حمله قرار می‌گیریم، به نظر بنده، باید مقاومت کرد.

اصلاً این طور نیست که در درجهٔ اول، به ناشنوندگان بپردازیم و شبهات آنها را پاسخ بدهیم و دفاع کردن، حرف اول را بزند. همین الآن که ما خودمان هم نسبت به وضعیت موجود خیلی منتقد هستیم و می‌گوییم وضع مان درست نیست، اگر بخش‌هایی از زندگی ایرانی‌ها تبدیل به فیلم بشود و با نگاه بین‌المللی در جهان پخش بشود، جذاب‌ترین سریال‌های بین‌المللی خواهد بود.

غیر از ناشنوندگان، عده‌ای ناپسندگانشان هستند

یک فیلم‌نامه‌ای در ارتباط با موضوع «زن» پیشنهاد شد که مربوط می‌شد به اربعین، حضور نیروهای آمریکایی در عراق و مقایسهٔ بین فرهنگ مردم خونگرم عراق با فرهنگ غرب. در این فیلم‌نامه یک سرباز یا درجه‌دار زن آمریکایی که به عراق آمده بود در یک ماجرای دچار مجروحیت می‌شود و در بین راه، مواجه می‌شود با عشایر عراق و رفتارهای فداکارانهٔ آنها در کاروانی که برای زیارت راه انداخته بودند. این زن آمریکایی، زندگی خودش را نگاه می‌کند، زندگی عشایر عراق را هم نگاه می‌کند و می‌بیند که اینجا زن چقدر حرمت دارد...

وقتی این فیلم نامه پیشنهاد شد، بعد از مدتی گفتند «ایده این فیلم نامه، عوض شده است!» پرسیدیم: چرا عوض شد؟ حُب اگر نمی خواستند، کلاً می توانستند این فیلم نامه را کنار بگذارند و یک چیز دیگری بسازند، چرا آن را تغییر دادند؟ بعداً متوجه شدیم که بازیگرها مخالفت کرده و گفته بودند: «چه دلیلی دارد که ما زن عراقی را نسبت به زن آمریکایی برتر قرار بدهیم؟!» این حرف یعنی چه؟ اینها نمی خواستند واقعیت را به تصویر بکشند، چون این داستان فیلم نامه، داشت حقیقت را می گفت، این سبک زندگی توی خون مردم عراق است و آنها همین طوری زندگی می کنند، زندگی مردم آمریکا هم که معلوم است چطور است! حُب این دوتا با هم مقایسه بشود تا ترجیح هایش معلوم بشود. اما بعضی ها حاضر نیستند حق را بگویند و درواقع حق را پنهان می کنند.

باید خوبی های خودمان را ببینیم و به تصویر بکشیم

خدا در قرآن می فرماید: غیر از ناشنندگان، عده ای هم نایبندگان حق هستند: «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي» (بقره، ۱۸) ما در تبلیغات ضعیفیم و درواقع تبلیغات را هنوز شروع نکرده ایم؛ چون مدام به ناشنندگانِ کر و نایبندگانِ کور می پردازیم و می خواهیم یک طوری حق را در چشم آنها

فرو کنیم! حُب وقتی نمی‌خواهند حق را ببینند، اینها را رها کنید؛ در جهان این‌همه شنوندگان حق وجود دارند، این‌همه بینندگان حق وجود دارند، برای آنها فیلم بسازید. این حرف بنده هم مربوط به امروز نیست، حدود بیست سال است که این حرف را به نهادهای فرهنگی می‌گویم اما کسانی که در مدیریت‌ها هستند گوش نمی‌دهند. آقای فیلمنامه‌نویس، اولویت ما الان این است!

ما به بوسنی رفتیم و بدون هزینه‌کردن و اکثراً با کمک نرم‌افزاری، از مسلمانان بوسنی دفاع کردیم. نقش ایران در بوسنی واقعاً بی‌نظیر بود. آنجا شهید دادیم، اما بعد از جنگ، آنها را به امان خدا رها کردیم. شما باید بروی فیلم بسازی از مسلمانی‌کردن مردم بوسنی بین مردم اروپا و صرب‌ها و کروات‌هایی که مردم مظلوم بوسنی را از دو طرف، قیچی کردند و قتل‌عام کردند.

چندسال پیش، برخی از کروات‌ها و صرب‌ها را به پیاده‌روی اربعین آوردیم، بعضی از آنها درجا مسلمان شدند، گفتند اسلام چه چیز قشنگی است! یکی از آنها مسلمان نشد ولی کتاب نوشت درباره اینکه اسلام عجب چیز قشنگی است... اکثر مسلمان‌های آنجا مسلک درویشی دارند، بنده به آنها می‌گفتم: «شما همین درویشی خودتان را معرفی کنید.

مثلاً اینکه شما یک ذکری را تکرار می‌کنید، چه می‌گویید؟ ما نمی‌خواهیم شما این مسلک خودتان را تغییر بدهید، همین زیبایی را که دارید نشان بدهید...» آنها هم از این حرف‌ها، استقبال می‌کردند و اشک می‌ریختند.

چرا ما خوبی‌های خودمان را نمی‌بینیم؟ آن وقت می‌گویید چرا هالیوود را یهودی‌ها اداره می‌کنند؟! هر سال توسط کارگردانان مسیحی چند فیلم در خدمت تقدیر از یهود در جهان ساخته می‌شود، انگار باید یک عرض ارادتی بکنند تا اجازه پیدا کنند به کارشان ادامه بدهند! خوب بود اگر برخی از همان کارگردان‌های محترم مسیحی اینجا هم بیایند و زیبایی‌هایی را که در جامعه ما هست ببینند و اینها را به تصویر بکشند.

البته ما خودمان بهتر می‌توانیم این زیبایی‌ها را به تصویر بکشیم، منتها راهبرد ما غلط است، نشانه‌گیری ما غلط است؛ ما فکر می‌کنیم مسئله اول این است که پردازیم به آن کسانی که هیچ وقت نمی‌خواهند شنوا بشوند! ما می‌خواهیم صدها مرتبه به کسی که مثلاً پا روی پرچم اسرائیل نمی‌گذارد بفهمانیم که اسرائیل کودک‌کش است! تمام هزینه‌مان را اینجا مصرف می‌کنیم. اصلاً چه کسی گفته است که باید برویم جواب‌شان را بدهیم! خُب او دیگر

نمی‌خواهد بفهمد، اگر می‌خواست بفهمد تا حالا فهمیده بود! برو به بقیه مردم جهان، حقایق را نشان بده.

در تبلیغات، باید دو راهبرد را دنبال کنیم:

دوتا راهبرد وجود دارد، اولویت اول همان کاری است که قرآن انجام می‌دهد، یعنی تیپ‌شناسی شنوندگان و ناشنوندگان و بینندگان و ناینندگان تبلیغات جبهه حق. توضیح این تیپ‌شناسی، کار روان‌شناسانه خیلی قشنگ و ارزشمندی است. البته ما طلبه‌ها بلد نیستیم این را توصیف کنیم و توضیح بدهیم. چون در حوزه، درسی نداریم که طبق آن بتوانیم این آیه‌های قرآن را توضیح بدهیم. البته اخیراً یک «رشته تخصصی تبلیغ» در تهران راه افتاده است که امیدوارم در این زمینه، کارهای اساسی صورت بگیرد. اگر ما طلبه‌ها در این زمینه، ضعیف باشیم، طبیعتاً جوان‌های انقلابی غیرطلبه هم در این زمینه، نمی‌توانند قوی باشند. آنها هم می‌گویند «خُب ما از کجا بدانیم؟» یک کارگردان محترم یک بار در تلویزیون می‌گفت «کدام یک از طلبه‌ها یا علمای حوزه، می‌آید ما را راهنمایی کند؟» حرف ایشان درست بود. پس یک راهبرد این است که تیپ‌شناسی انجام بشود.

راهبرد دوم هم عبور از کسانی است که ناشنونده و نابیننده هستند، یعنی عمداً نمی‌خواهند حق را بشنوند و ببینند. نباید زیاد به اینها اهمیت بدهید، از اینها عبور کنید و بپردازید به شنوندگان و آدم‌های بی‌مسئله که فراوان هستند.

وقتی پیامبر(ص) دید که اهل مکه شنوندهٔ حق نیستند، از آنها روگردان شد و سراغ اهل مدینه رفت

یک قصه از پیامبر اکرم(ص) بگویم. یک روز یک نفر از رسول خدا(ص) پرسید: شما ادعا کرده‌ای که رسول خدا هستی؟ حضرت تایید کردند. آن مرد، آدم بی‌مسئله‌ای بود، گفت: شما به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ ما را به سوی چه کسی می‌خوانی؟ بین پیامبر اکرم(ص) چقدر قشنگ جواب دادند. رسول خدا(ص) فرمودند: فرمود: تو را به سوی کسی دعوت می‌کنم که وقتی در سرزمین یا بیابان خشکی باشی و آذوقهٔ خودت را گم کرده باشی و او را صدا بزنی، جوابت را می‌دهد. تو را به سوی خدایی دعوت می‌کنم که وقتی خشک‌سالی و قحطی بشود و او را صدا بزنی جوابت را می‌دهد... آن مرد یک تأملی کرد و گفت بله، همین‌طور است. آن خدا، تو را فرستاده است؟ فرمود: بله. گفت: بگو من چه طوری ایمان بیاورم؟ به همین سادگی ایمان آورد. «نه چک زدیم نه چانه ایمان آمد به خانه» (قَالَ أَبُو تَمِيمَةَ

وَفَدْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص... فَقُلْتُ إِلَى مَا تَدْعُو يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْعُوكَ إِلَى الَّذِي إِذَا كُنْتَ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَأَضَلَّتْ رَاِحِلَتَكَ فَدَعَوْتَهُ أَجَابَكَ وَ أَدْعُوكَ إِلَى الَّذِي إِذَا اسْتَنْتَ أَرْضَكَ أَوْ أَجْدَبْتَ فَدَعَوْتَهُ أَجَابَكَ قَالَ فَقُلْتُ وَ أَيْكَ لِنِعْمِ الرَّبِّ هَذَا فَأَسْلَمْتُ ؛ كنزالفوائد / ج ۱ / ص ۲۱۲

اما قریش مکه به پیامبر(ص) می‌گفتند: چه کسی گفته به شما وحی فرستاده‌اند؟ ما باید ملائکه را ببینیم، اگر جبرئیل است، صدایش را بشنویم... این قدر غر زدن که خداوند به پیغمبر فرمود «أَعْرِضْ عَنْهُمْ» دیگر به آنها نگاه نکن و کار خودت را بکن. و بعد هم ایشان شروع به هجرت کرد. پیامبر(ص) یک جوان به نام «مصعب» را به مدینه فرستاد تا در مدینه به تبلیغ اسلام و آموزش قرآن بپردازد. گفت: برو در مدینه شروع کن به تبلیغ دین. وقتی مشرکین مکه مشغول درگیری با پیغمبر(ص) بودند تا ایشان را محدود کنند، ایشان درواقع مدینه را فتح کرد.

نمی‌خواهد هیچ ناشنوده‌ای را متقاعد کنی، وقت را برای شنوندگان بگذار

بنده دوست دارم اهالی رسانه و دوستان انقلابی را در یک جلسه‌ای جمع کنم و به هفتاد یا هشتاد درصدشان بگویم:

دیگر از این به بعد، هیچ شبهه‌ای را جواب ندهید، از این به بعد، نمی‌خواهد هیچ ناشنونده‌ای را متقاعد کنید، بلکه بروید وقت خودتان را برای جاهای دیگر بگذارید.

مثلاً اگر شما در فرانسه، حجاب را درست تبلیغ کنید به صورتی که آنها حرف شما را خوب بفهمند، و بعد فیلم همین اتفاقی را که آنجا در تعامل بین شما و آن اروپایی‌ها می‌افتد، در اینجا پخش کنید، خیلی‌ها محجبه می‌شوند. دیگر نمی‌خواهد چانه بزنی. فرانسه واقعاً بیدار شده و تحول پیدا کرده است. آنها در ارتباط با زندگی مفسده‌آمیز غربی - یا به قول آنها هالیوودی - که به آنها تحمیل شده، بیشتر حساس شده‌اند. الان در فرانسه، حساسیت نسبت به هالیوود بیشتر از ایران است، مردم فرانسه ناراحت‌اند و می‌گویند: این وضعیت را برای ما درست کرده‌اند برای اینکه بر ما مسلط بشوند. مردم فرانسه خیلی سیاسی شده‌اند و آگاهی سیاسی آنها افزایش پیدا کرده است.

در یک کنفرانس بین‌المللی، یک شخصی، یک کتاب سیصد چهارصد صفحه‌ای به زبان فرانسه به من داد و گفت: اینها تحلیل نیست، در این کتاب فقط سند آورده‌ام که نشان می‌دهد بی‌بندوباری در فرانسه، کار صهیونیست‌هاست برای اینکه ملت فرانسه را ضعیف کنند تا تحت یوق آنها قرار

بگیرند. شش یا هفت سال پیش آن کتاب را به جایی دادم که ترجمه کنند. آنها گفتند این کتاب در اولویت نیست!

هرکس برای منتقل کردن عطر شکوفه‌های قیام حسین (ع) به جهان، هر تلاشی می‌تواند انجام بدهد

شنوندگان حق زیادند، ما باید به آنها دسترسی پیدا کنیم. عمر طبیعی رسول خدا(ص) و بعد امیرالمؤمنین علی(ع) درگیر با چالش‌های منافقین شد. در مدت حدوداً پنج سال، سه تا جنگ داخلی برای این شخصیت جهانی درست کردند. دیگر چشم امید همه به اباعبدالله الحسین(ع) بود. شاید زبان حال اباعبدالله الحسین(ع) این باشد «یا رسول الله! من پیام شما را با سر بریده خودم به مردم جهان می‌رسانم، فقط زینب(س) پای کار باشد...» حسین(ع) از شاهراه اربعین، کاری کرد که الآن زیباترین و تنها بخش دین است که انتقال پیامش راحت‌تر، مؤثرتر و زیباتر از همه بخش‌های دین است.

هر کسی برای اربعین بمیرد برای بزرگ‌ترین بخش دین به شهادت رسیده است. چه جوان‌های نابی برای اربعین فداکاری‌های فراوان کردند و چه مرگ شهادت‌گونه نورانی‌ای داشتند. چه کسانی برای این اربعین خون دادند

و قربانی شدند؟ ساده نگیرید. امام حسین (ع) خودش را هزینه کرد و الآن موقع میوه چینی است. الآن دارد ثمره می دهد، عطر این شکوفه دارد عالم را می گیرد. هرکس برای منتقل کردن عطر شکوفه های قیام حسین (ع) به جهان - نه فقط جامعه اسلامی - هر تلاشی می تواند انجام بدهد. هیچ تعصب دینی، قشری و مناسکی در کار نیست. بعضی ها به بنده انتقاد می کنند و می گویند «تو داری دین مناسکی را ترویج می کنی!» به کربلا در حد مناسک نگاه نکنید؛ شمیم ظهور مهدی حسین (ع) است. اینها شعار نیست. ما الآن جز زبان حسین (ع) و جز طریق اربعین چه راه باز دیگری برای تأثیرگذاری بر مردم جهان داریم؟

حالا به سراغ کربلا برویم تا برای تان از نابینندگان حق و ناشنندگان حق و از دردی که آنها در تاریخ ایجاد کردند روضه بخوانم. بنابر نقلی می گویند: امام حسین (ع) در روز عاشورا وضعیت جنگی را کنار گذاشت و عبای پیغمبر (ص) را پوشید، دیدند زیر عبای خودش یک چیزی گرفته است. گفتند شاید قرآن آورده ما را به قرآن قسم بدهد. نابینندگان حق را ببینید. امام حسین (ع) قنداقه علی اصغرش را درآورد و به مردم نشان داد ولی آنها نمی خواستند ببینند و بشنوند. بعد فرمود «قد بقي هذا الطفل يتلظى عطشا»

(لهوف، ترجمه میرابوطالبی / ص ۱۵۰) همه را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از تشنگی دارد دست و پا می‌زند. من با شما جنگ دارم و شما می‌خواهید من را بکشید، این بچه چه گناهی کرده است؟ دیگر حسین (ع) باید چه کار کند تا حق را به آنها بفهماند و نشان بدهد و حجت را تمام کند؟ شاید اگر علی اصغر را می‌گرفتند و سیرابش می‌کردند ورق برمی‌گشت. شدت دشمنی ابلیس با بشریت در اینجا نقش داشت. امان از حرمله! وقتی امام سجاد (ع) شنید قاتلین پدرش اباعبدالله الحسین (ع) و اصحاب و اهل بیت دارند مجازات می‌شوند، سؤال کرد: «مَا صَنَعَ حَرْمَلَةَ بَنِي كَاهِلَةَ الْأَسَدِيِّ؟» (امالی، شیخ طوسی / ص ۲۳۸) آیا حرمله را هم مجازات کردند یا نه...

| جلسه هشتم |

بی توجهی به تفاوت مخاطبان؛ یکی از دلایل ضعف تبلیغات ما

در تبلیغات باید تفاوت انسان‌ها را در نظر گرفت
خیلی‌ها دربارهٔ انقلاب دچار سوءتفاهم شده‌اند چون ادبیات
جبههٔ انقلاب، درست نبوده

در انتقال دین باید تفاوت آدم‌ها را در نظر گرفت

یکی از دلایل ضعف تبلیغات در جبههٔ حق این است که
خیلی از اوقات، اهالی جبههٔ حق در بیان حقایق، حد ننگه
نمی‌دارند و رعایت ظرفیت مردم را نمی‌کنند و نمی‌خواهند
مردم را به تدریج به سوی حقایق سوق بدهند، یا

نمی‌خواهند تفاوت بین انسان‌ها را بفهمند؛ می‌خواهند روز اول، حرف آخر را بزنند و این موجب دل‌زدگی خیلی‌ها می‌شود که صحیح نیست. در انتقال دین باید تفاوت آدم‌ها را در نظر گرفت.

مثلاً دربارهٔ کرونا، برخی از توصیه‌ها، عمومی است و همه باید رعایت بکنند؛ مانند ماسک‌زدن و فاصلهٔ اجتماعی. ولی ممکن است برای بعضی‌ها، رعایت توصیه‌های بیشتری لازم باشد، مثل سالمندان، بیماران و... توصیه‌های دینی هم همین‌طور است، البته دربارهٔ دین‌داری این‌طور نیست که توصیه‌های سنگین‌تر، برای افراد مریض‌تر باشد، بلکه در دین، توصیه‌های سنگین‌تر برای آنهایی است که سالم‌ترند. توصیه‌های سنگین‌تر دین برای آدم‌های باظرفیت و آدم‌های باصفا است، نباید این توصیه‌ها را برای دیگران هم نسخه‌نویسی کرد.

وقتی می‌خواهیم دین را تبلیغ کنیم چقدر انتظار ایمان از مردم داریم؟ حتی چقدر انتظار عقلانیت از مردم داریم؟ بر اساس روایات، خداوند متعال، هم مقدار عقل را در انسان‌ها متفاوت آفریده و هم مقدار ایمان را به اندازه‌های متفاوت، روزی آدم‌ها کرده است. اگر این تفاوت در نظر گرفته بشود شاید آن وقت تبلیغات دینی اصلاً تحوّل پیدا

کند. خیلی از انتظارهایی که ما الان از مردم داریم شاید دیگر نباید داشته باشیم.

هر کسی بر اساس شاکله روحی خودش عمل می‌کند، لذا در تبلیغات باید مخاطب‌شناسی بشود

ابتدا من نمونه‌هایی از آیات قرآن را برای شما بخوانم که نشان می‌دهد ظرفیت‌ها با همدیگر متفاوت هستند. مثلاً این آیه کریمه می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء، ۸۴) هر کسی بر اساس شاکله روحی خودش عمل می‌کند، به همین خاطر باید در تبلیغات، مخاطب‌شناسی بشود، باید شاکله‌های مختلف را شناخت.

قرآن در آیه دیگری می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران، ۷) برخی از آیات قرآن محکم‌اند و برخی متشابه‌اند، هر کسی آیات محکم را بخواند معنایش را می‌فهمد چون معنای‌شان روشن و واضح است ولی معنای حقیقی آیات متشابه را فقط بعضی‌ها می‌فهمند. بعد می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» آنهایی که می‌خواهند فتنه کنند سراغ آیات متشابه می‌روند چون آیات متشابه را می‌شود به چند صورت

معنا کرد، لذا این افراد، از همان فرصت استفاده می‌کنند و با ایجاد سوء تفاهم، فتنه ایجاد می‌کنند.

حضرت خضر به حضرت موسی فرمود: تو نمی‌توانی همراهی با من را تحمل کنی چون از برخی مسائل خبر نداری

خداوند متعال در سورهٔ کہف، داستان فوق‌العاده عجیبی را مطرح می‌کند که یقیناً از عجائب داستان‌های قرآن است. اتفاقاً موضوعش «ظرفیت برای فهمیدن حق» است. این داستان برای حضرت موسی و حضرت خضر اتفاق می‌افتد. این دو شخصیت برجسته با هم مواجه می‌شوند و حضرت موسی (ع) از حضرت خضر (ع) می‌خواهد با او همراهی کند تا از او علم‌آموزی کند «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (کہف، ۶۶). حضرت خضر (ع) به کسی مثل حضرت موسی (ع) - نه یک آدم معمولی مثل ما - می‌فرماید: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (کہف، ۶۷) تو نمی‌توانی همراهی با من را تحمل بکنی. حضرت موسی (ع) با آن عظمتش، از ایشان خواسته بودند که من با تو همراهی و پیروی کنم، تا از تو چیزی یاد بگیرم و راه رسیدن به خدا را بهتر پیدا کنم. آن وقت حضرت خضر می‌فرماید: «تو نمی‌توانی!»

حضرت موسی بن عمران (ع) بر تقاضای خودش اصرار می‌کنند و ادامه می‌دهند که ان شاء الله شما من را صابر خواهی دید و من شما را نافرمانی نمی‌کنم «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» (کهف، ۶۹). آن وقت حضرت خضر (ع) به او فرمود: اگر می‌خواهی دنبال من راه بیفتی و از من تبعیت کنی، از من سؤال نکن تا من به موقع، خودم برایت توضیح بدهم «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف، ۷۰). سه تا اتفاق افتاد و حضرت موسی (ع) در هر سه مورد، صبر نکرد و سؤال کرد «چرا داری این کار را می‌کنی؟!». آخر سر هم حضرت خضر (ع) حقیقت را برایش توضیح دادند، و با او خداحافظی کردند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید حضرت خضر (ع) به همراهی حضرت موسی (ع) پایان داد: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (کهف، ۷۸). این خیلی مهم است؛ ایشان می‌توانست یک نمره ضعیفی بگیرد ولی همراهی را قطع نکنند، اما این همراهی را کلاً قطع کرد.

یک جمله‌ای حضرت خضر دارند که ما باید به این جمله توجه کنیم. می‌فرماید تو چه طوری می‌توانی بر کارهای من صبر کنی درحالی‌که از خیلی چیزها خبر نداری؟! «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف، ۶۸) وقتی که تو یک

چیزهایی را در عالم نمی دانی، نمی توانی صبر کنی. حضرت موسی (ع)، پیغمبر است، در ایمان و یقین او حرفی نیست، اما با اینکه اطلاعات خوبی دارد، به هر حال یک چیزهایی هم هست که از آنها اطلاع ندارد. همان چیزهایی که از آن خبر ندارد مشکل ایجاد می کند. حضرت خضر به ایشان نمی فرماید: چون ایمان تو ضعیف است، تو یقین نداری، تو آدم دارای نفس خرابی هستی، لذا نمی توانی صبر کنی!

خیلی ها به خاطر ناراحتی و بیماری قلب و روح، نمی توانند با آیات حق، صبر کنند. مثلاً در همان آیه ای که درباره «محکم و متشابه» بود، خداوند می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»؛ آنهایی که در دل شان بیماری هست سراغ آیات متشابه می روند. اما حضرت موسی (ع) که در دلش بیماری نبود؛ مشکل ایشان بی خبری بود.

چرا در زمان ظهور، بعضی از شیعیان به امام زمان (عج) اعتراض می کنند؟

کسی که مؤمن باشد و یک مقدار هم اخبار و اطلاعات داشته باشد، اگر کاری از یک مؤمن تر و باخبرتر از خودش ببیند، ممکن است قاطی کند و نتواند تحمل کند؛ همان طور که

حضرت موسی (ع) نتوانست تحمل کند. این طور نبود که حضرت موسی (ع) از حضرت خضر (ع) فقط سؤال کند، بلکه کارش به اعتراض کشیده شد، اعتراض‌های ایشان هم بد نبود و به قول ما «عدالتخواهانه» بود. حضرت موسی (ع) یک مقدار خبر داشت ولی از همه مطلب، خبر نداشت.

ما طلبه‌ها معمولاً باید این کار را بکنیم که وقتی یک مطلبی را از آیات و روایات، پیدا کردیم و به یک نکته‌ای رسیدیم، پیش یک بزرگ‌تر و کسی که بیشتر از ما اشراف دارد برویم و مطرح کنیم، چون ممکن است ما یک چیزی را خبر نداشته باشیم و برداشت‌مان غلط از آب دربیاید. گاهی از اوقات، ما در اثر دانایی و علایق دینی، ممکن است دچار اشتباه بشویم، مانند اشتباهی که حضرت موسی (ع) نسبت به حضرت خضر (ع) انجام داد. گفت «تو مومی بینی و من پیچش مو»

حالا چه طوری باید به امام‌زمان ارواح‌ناله‌الفدا نزدیک شد؟ امام‌زمان (ع) که مقام‌شان از حضرت خضر (ع) بالاتر است و ما هم مقام و درک‌مان از حضرت موسی (ع) پایین‌تر است. شما دائم می‌گویید یا امام‌زمان (عج) من را همراه خودت ببر، من را نزدیک خودت قرار بده. چه بسا اگر ایشان برای ما ظهور کنند، همه‌مان قاطی کنیم، کما اینکه در روایات

هست که بعد از ظهور، بعضی از شیعیان با همین سبک اعتراض‌ها قاطی می‌کنند. پس ظرفیت‌های انسان‌ها با همدیگر متفاوت است و باید در تبلیغات، این ظرفیت‌ها را رعایت کرد و به آن توجه کرد.

آدم‌ها با همدیگر فرق می‌کنند و توانایی‌های‌شان با هم یکسان نیست پس کسی نباید دیگری را سرزنش کند

امام صادق (ع) در قسمتی از یک روایت مفصل درباره تفاوت ظرفیت انسان‌ها با همدیگر می‌فرماید: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا» (کافی/ج ۲/ص ۴۴) اگر مردم می‌دانستند که خدا چه طوری آدم‌ها را آفریده، هیچ‌کس دیگری را سرزنش نمی‌کرد. و بعد، حضرت توضیح می‌دهند که خداوند اجزائی را آفرید که تعدادشان به چهل و نه می‌رسد و هر جزء را به ده قسمت تقسیم کرد. وقتی خدا خواست انسان‌ها را بیافریند در یک نفر یک‌دهم جزء را قرار داد و در یک نفر دیگر دودهم جزء را قرار داد و ... تا اینکه در یک نفر هم یک جزء کامل را قرار داد. در شخص دیگر یک جزء و یک‌دهم جزء را قرار داد و ... تا اینکه در یک نفر دو جزء کامل را قرار داد و ... به همین شکل در آفرینش هر انسانی مقداری از آن اجزاء را قرار داد تا رفیع‌ترین انسان که همه چهل و

نه جزء را در او قرار داد «حَتَّىٰ بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَارْبَعِينَ جُزْءًا». سپس امام صادق (ع) می‌فرماید کسی که یک دهم جزء دارد بر آنچه که دارنده دودهم جزء قادر است، قدرت ندارد و همین‌طور، کسی که یک جزء دارد توانایی کسی را که دارنده دو جزء است ندارد «مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ». بنابراین آدم‌ها با همدیگر فرق می‌کنند و توانایی‌های‌شان با هم یکسان نیست به همین خاطر «لَا يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا»؛ کسی نباید کسی دیگر را سرزنش کند.

وقتی شما می‌بینی یک نفر یک گناه کرد، می‌خواهی نصیحتش کنی، می‌خواهی دعوتش کنی، می‌خواهی تبلیغات دینی بکنی، تو نباید درباره او قضاوت کنی. وقتی این‌طور باشد، کار خیلی پیچیده می‌شود. تبلیغات دینی ما نباید توأم با سرزنش باشد. مثلاً بعضی‌ها آن خانمی را که بدحجابی دارد، سرزنش می‌کنند و می‌گویند بی‌حجابی علامت فلان موضوع است... و علاوه بر او، شوهرش را هم سرزنش می‌کنند درحالی‌که نباید سرزنش بکنیم. ما باید بدون سرزنش، تبلیغات کنیم. در این صورت، خیلی از تبلیغات ما اصلاً حذف می‌شود.

نکته‌ای که در شیوه تبلیغاتی ما، معمولاً رعایت نمی‌شود:

امام صادق (ع) می‌فرماید «ما کَلَّمْ رسولَ اللهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ» (کافی/ج ۱/ص ۲۳) هرگز رسول خدا (ص) به اندازه عقل خودش با انسان‌ها صحبت نکرد. اهالی تبلیغ دین، تبلیغ انقلاب، تبلیغ مواضع حضرت امام و... باید بتوانند یک حرف‌هایی را نگه دارند و نگویند، بلکه به اندازه ظرفیت عقلی مردم حرف بزنند یا مطالب را به تدریج بگویند. در ادامه همان حدیث، امام صادق (ع) می‌فرماید: رسول خدا فرمودند «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»، ما پیامبران دستور داریم با مردم به اندازه عقل‌شان حرف بزنیم. این نکته در تبلیغات ما در بحث‌های انقلاب، معمولاً رعایت نمی‌شود.

ما خیلی از اوقات در تبلیغات خودمان، بد حرف می‌زنیم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «ما باید ارزش‌های مان را حفظ کنیم» طرف مقابل هم سوءاستفاده می‌کند و می‌گوید «مردم، ببینید، اینها می‌خواهند این ارزش‌ها را حفظ کنند، شما بیایید منافع را حفظ کنیم...» درحالی‌که منظور ما از ارزش‌ها، همان منافع است. حفظ ارزش‌ها یعنی منافع را محکم‌تر حفظ کنیم. ولی آنها می‌گویند: «انقلابی‌ها فقط از دین و ارزش‌های دینی می‌گویند و به منافع ماکاری ندارند»

اما حقیقت این است که دین برنامه حفظ منافع است، چیز دیگر نیست. ای آقای که منظورت از دین، برنامه حفظ منافع است، حُب بگو «حفظ منافع» چرا یک طوری حرف می‌زنی که دعوا بشود و عده‌ای سوءاستفاده کنند. به قدر ظرفیت مردم با مردم حرف بزنیم.

گاهی اوقات، وقتی می‌خواهید با مردم حرف بزنید باید با آنها همراهی کنید. حضرت ابراهیم (ع) وقتی کودک بود، به عمویش آزر که نقش پدر را برایش داشت می‌گفت «چرا این بت‌ها را می‌پرستی؟ بت پرستی کار صحیحی نیست...» حالا که پیغمبر شده، حتماً می‌داند خدا کیست. او به ستاره و ماه که در آسمان، شکوهی دارند نگاه می‌کند و می‌فرماید «هذا ربّی» (انعام، ۷۶)، این خدای من است... اگر من یک روزی این طوری منبر بروم و مثل حضرت ابراهیم (ع) دو تا کفریات بگویم، برای اینکه توجهی را جلب کنم تا بعد سراغ آن حرف‌های اصیل بروم، چطور با من برخورد خواهد شد؟ خواهند گفت: چرا کفر گفتی؟... صبر کنید، من گفتم «لا اله» که بعدش بگویم «إلا الله»... اما صبری وجود ندارد. تو باید همین اول، حرف آخر را بزنی. واقعاً ما دچار اشکالات اساسی هستیم.

در موضوع ولایت، قبل از اینکه از اطاعت صحبت کنید باید از کرامت و استقلال افراد صحبت کنید

وقتی شما می‌گویید «باید ذوب در ولایت شد، باید از ولایت فقیه، تبعیت مطلق کرد، ولایت ایشان مطلق است و...» بعضی‌ها واقعاً معنای این حرف‌ها را نمی‌فهمند، لذا دل زده می‌شوند و زمینه برای ضدانقلاب درست می‌شود. خُب چرا از اینجا شروع می‌کنی؟ چرا حرف آخر را اول می‌زنی؟ آدم وقتی یک نوزاد را بغل می‌کند، نمی‌گوید «ان شاء الله بعد از اینکه مُردی یک جلسه ختم خیلی مفصل برایت بگیرند، یا اگر شهید شدی بدنت برای مادرت برگردد...» چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟! بگو: قدم نورسیده مبارک... بله، درست است که هیچ کس برای همیشه زنده نمی‌ماند و همه یک روز می‌میرند ولی نباید همه چیز را همین اول کار بگوییم، الآن موقع این حرف‌ها نیست. الآن باید آرزوهای خوب و کلمات قشنگ به زبان جاری کنی. جای این حرف‌ها در وصیت‌نامه است. آنجا خیلی هم قشنگ است که بگویی: خدایا! من می‌خواهم مؤثر واقع بشوم و بدنم در راه تو قطعه قطعه بشود... الآن بگو: ان شاء الله به سلامت، زیر سایه پدر و مادر صد سال زندگی کند... فعلاً از زندگی حرف بزن.

وقتی شما به موضوع ولایت می‌رسید، قبل از اینکه از اطاعت صحبت کنید، باید از کرامت و استقلال افراد صحبت کنید. آقای سیدحسن نصرالله فرمودند: آنهایی که نوکر ابرقدرت‌ها هستند مثل برده، خوار و ذلیل هستند، ولی ما پیش رهبرمان و پیش کسی که به سرپرستی قبولش داریم- یعنی ولایت فقیه- آقا هستیم... (سخنرانی روز عاشورا- ۱۴۰۰/۰۵/۲۸) ولی فقیه، تک‌تک افراد جامعه را در اوج آقایی می‌خواهد. بین این عبارت با آن عبارت اطاعت، چقدر فرق می‌کند؟ این عبارت سوء تفاهم خیلی کمتری ایجاد می‌کند.

بسیاری از کسانی که دربارهٔ انقلاب دچار سوء تفاهم هستند، در اثر ادبیات غلطِ جبههٔ انقلاب است

بنده تصور می‌کنم ما به یک نهضت رفع سوء تفاهم احتیاج داریم. بنده معتقدم بسیاری از کسانی که با اسلام انقلابی، انقلاب اسلامی و با مفاهیمی مثل بسیج و مقاومت، مشکل دارند و دچار سوء تفاهم هستند، در اثر ادبیات غلطِ جبههٔ انقلاب دچار این مشکلات شده‌اند. می‌توان گفت که جریان فکری اصلاح طلبی- البته به جز بخش ژورنالیستی شومش که خبرنگارها و روزنامه‌ها و سیاسیون دروغگو دارند- به خاطر یک سوء تفاهم به وجود آمده است. آن سوء تفاهم

در برداشت شان از اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی است که خیال می‌کنند انقلابی‌ها می‌خواهند غیر واقع بینانه عمل بکنند و به جای منافع ملی، دنبال ارزش‌هایی هستند که حتی اگر این ارزش‌ها خلاف منافع مردم هم باشد پایش می‌ایستند؛ آن وقت به اینها انگ‌ها و برچسب‌هایی مثل اصولگرا هم چسبانند. در حالی که اصلاً این طوری نیست. هیچ نیروی ارزشی و مؤمنی با عقل مخالف نیست. کدام یک از ارزش‌های ما هست که منافع ما را در کوتاه مدت و بلند مدت در نظر نمی‌گیرد. کدام ارزش انقلابی، در مقابل منافع ملی می‌ایستد؟!

انقلابی‌گری چیزی نیست جز عقلانیت و اصرار بر منافع ملی. ترجمه و تفسیر انقلاب، همین است. با این حساب، کدام ضد انقلاب حاضر است بگوید که من واقعاً انقلابی نیستم؟ (یعنی طرفدار منافع ملی نیستم) حالا سؤال این است که چرا ما می‌گوییم «اسلامی»؟ به خاطر اینکه اسلام نرم افزاری است که می‌تواند طرز دفاع از منافع ملی را به ما یاد بدهد. اگر کسی بتواند به طور عقلانی، اسلام را کنار بزند و بگوید طرز دفاع از منافع، یک چیز دیگری است، خُب ما هم اسلام را کنار می‌گذاریم. اگر عقل مان نمی‌گفت که این روش برای زندگی عقلانی است، مسلمان نمی‌شدیم.

تعصّبی وجود ندارد. کما اینکه رهبر انقلاب هم یک بار فرمودند: اگر ما می‌گوییم که با آمریکا مذاکره نمی‌کنیم و این کار فایده ندارد، این یک تعصب نیست بلکه ناشی از دانش و تجربه و یک تحلیل عقلانی است.

متأسفانه خیلی‌ها از انقلاب و دین، طوری صحبت می‌کنند که سوء تفاهم برانگیز است. مثلاً شما یک جایی سوء تفاهم برطرف می‌کنید اما در یک جای دیگری، بعضی‌ها سوء تفاهم ایجاد می‌کنند. چه بسا کامنت‌های مثبت برای کسی که سوء تفاهم ایجاد می‌کند زیادتر هم باشد! چون یک عده‌ای هستند که از سوء تفاهم خوش‌شان می‌آید و با آن همراهی می‌کنند.

وقتی بخواهیم حقایق دینی را متناسب با عقل مردم بگوییم، این موجب می‌شود که بعضی از حرف‌ها را اصلاً نزنیم، بعضی از حرف‌ها را به گونه‌ی دیگری بزنیم، بعضی از حرف‌ها را به تدریج بزنیم و ترتیب را رعایت کنیم. و روش درست هم، همین است. بعضی از حقایق دینی را نباید گفت. برای اینکه وقت توضیح‌دادن نداری و سوء تفاهم ایجاد می‌شود.

قرآن هم که سخن خداوند است، با آن استحکام و عظمتش، متشابهات دارد. خود خدا می فرماید: بعضی از حرف های من متشابه است و می توانید از آنها سوء برداشت بکنید. اگر خواستید اینها را بفهمید به آیات محکم قرآن مراجعه کنید. وقتی از آیات قرآن هم ممکن است سوء تفاهم بشود، آیا از حرف ما سوء تفاهم ایجاد نمی شود؟ حتماً همین ایجاد می شود. البته بخشی از مشکل به وجود آمدن سوء تفاهم و برداشت غلط، به خود افراد مربوط است. ولی نسبت به بخش دیگرش که به ما مربوط می شود، ما باید رعایت بکنیم.

امام صادق(ع): تحمّل سخن ما فقط به پذیرفتن آن نیست بلکه باید آن را از نااهلان پوشاند و حفظ کرد

چند نمونه از رعایت هایی که باید توسط ما صورت بگیرد را در چند روایت برای شما می خوانم. امام صادق(ع) می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصْدِيقُ لَهُ وَ الْقَبُولُ فَقَطْ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سَتْرُهُ وَ صِيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ» (کافی/ج ۲/ض ۲۲۲) تحمّل سخن ما فقط به تایید و پذیرفتن آن نیست بلکه باید آن را از نااهلان پوشاند و

حفظ کرد. «احتمال» یعنی حمل کردن و کشیدن. لذا معنای کلام حضرت این است: کشیدن بار حرف ما به این نیست که آن را قبول کنید. یکی از اجزاء تحمل حرف ما این است که آن را به هر کسی نگوئید! چرا امام صادق (ع) این حرف را می‌زند؟ چون وقتی شما حرفی را که از امام گرفتی به غیراهلش می‌زنی، او را با امام دشمن می‌کنی. ما حزب‌اللهی‌ها با ادبیات غلط خودمان، خیلی از ذهن‌ها را نسبت به ولایت فقیه خراب کردیم. اکثر کتاب‌هایی که در باب ولایت فقیه نوشته شده و در جامعه منتشر شده، سوءتفاهم‌برانگیز است، چون ادبیات‌شان درست نیست. برخی می‌گویند: «ما به اثرگذاری روی مردم چه کار داریم؟!» مگر می‌شود به این موضوع مهم، بی تفاوت بود؟! شما باید رعایت کنید. یا مثلاً برخی می‌گویند: «من فقط خواستم کتاب علمی بنویسم!» خُب جملات همین کتاب علمی تو را برمی‌دارند و می‌گویند «ببینید، اینها به چه چیزهایی معتقدند! اینها فکر می‌کنند ما یتیم صغیر هستیم و نباید فکر کنیم...» با ادبیات روشنفکری علیه متن تو، کتاب می‌نویسند. طوری بنویس که سوءتفاهم درست نشود.

در ادامه همان حدیث امام صادق (ع) می‌فرماید: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدِّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ

وَ اسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَشَدَّ عَلَيْنَا مَثُونَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ؛ خدا رحمت کند کسی را کہ محبت مردم را بہ خودش جلب کند و حرفی را بزند کہ مردم می فهمند و می پذیرند و آنچه کہ باعث انکار آنها می شود از آنها می پوشاند. بعد می فرماید: بہ خدا قسم! زحمت و رنج کسی کہ علیہ ما جنگ راہ می اندازد بیشتر از کسی نیست کہ سخنانی دربارہٗ ما می گوید کہ خود ما نمی پسندیم. یعنی بعضی از دوستان با حرف هایی کہ می زنند بہ اندازہٗ دشمنان مان برای ما زحمت درست می کنند.

زمانِ گفتنِ یک حرفِ خوب، بسیار مهم است

جابر بن عبد اللہ جُعیفی کہ از خاصان اهل بیت (ه) بود می گوید زمانی کہ جوان بودم بہ نزد امام باقر (ع) در مدینہ شرف یاب شدم و عرض کردم در طلب علم از شما بہ نزدتان آمدم. امام باقر (ع) نوشته ای بہ من داد و فرمود: «إِنَّ أَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتَّى تَهْلِكَ بِنُو أُمِّيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي، وَ إِذَا أَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ هَلَاكِ بَنِي أُمِّيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي» اگر چیزی از این نوشته را قبل از سقوط بنی امیہ بہ کسی بیان بکنی لعنت من و لعنت پدران من بر تو - این جملہ خیلی تأکید سنگینی است - و بعد فرمودند:

اگر چیزی از این نوشته را بعد از نابودی بنی‌امیه پنهان کنی، لعنت من و لعنت پدران من بر تو باد.

این سخن امام باقر(ع) نشان می‌دهد که زمان گفتن یک سخن، بسیار مهم است. جابر می‌گوید: سپس امام باقر(ع) نوشته دیگری به من دادند و فرمودند: «فَإِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَبَدًا فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي» هرگز نباید چیزی از این نوشته را بیان کنی، اگر چنین کنی لعنت من و لعنت پدران من بر تو باد. یعنی هیچ‌وقت نباید به هیچ‌کس چیزی از مطالب آن نوشته دوم بگویی، این نوشته مخصوص خودت است. پس بعضی از حقایق دینی این‌طوری هستند.

کسی که ایمانش بالاتر است نباید حقایق از ایمان را به فرد با ایمان پایین‌تر تحمیل کند

امام صادق(ع) در روایاتی می‌فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَمِ... وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ» (کافی/ج ۲/ص ۴۵) ظرفیت ایمانی آدم‌ها متفاوت است. ایمان ده درجه دارد که مثل پله‌های نردبان است که قدم به قدم از آن بالا می‌روند. یکی در درجه اول ایمان است و یکی در درجه دوم... تا

می‌رسد به درجهٔ دهم. کسی که در درجهٔ دوم ایمان قرار دارد دوبرابر آن فردی که در درجهٔ اول است، ایمان دارد. امام صادق(ع) توصیه می‌فرماید اگر کسی را که در درجهٔ پایین‌تر است دیدی، او را با مدارا بالا بیاور و چیزی که طاقتش را ندارد بر او تحمیل نکن که او بشکند. هرکس، مؤمنی را بشکند باید آن را جبران و ترمیم کند... منظور این است که اگر فرد بالاتر حقایقی از ایمان را به فرد پایین‌تر تحمیل بکند و با این کار، او از ایمان خارج بشود، مسئول کفر او است و باید او را به ایمان برگرداند تا خدا توبه‌اش را بپذیرد. تو او را از دین، دل‌زده کردی! چرا کافرش کردی؟

امام صادق(ع) در روایت دیگری به یکی از اصحابش به نام عمر بن حنظله می‌فرماید: «لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ شَيْعَتِنَا وَارْفُقُوا بِهِمْ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ»؛ به شیعیان ما - حرف‌های سنگین - تحمیل نکنید، با آنها مدارا کنید. یعنی به شیعیان هم نباید همه چیز را تحمیل کرد. بعد می‌فرماید: مردم نمی‌توانند آنچه را که شما حمل می‌کنید، تحمل کنند(تو با منِ امام، نشست و برخاست کردی، به همین خاطر ظرفیتت فرق می‌کند...) ما طلبه‌ها بعضی وقت‌ها اشتباه می‌کنیم که انتظارات بالایی از مردم داریم.

برخی از معارف هست که عموم مردم قدرت تحملش را ندارند

امام صادق (ع) به ثابت بن سعید می‌فرماید: «يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ كُفُوًا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَىٰ أَمْرِكُمْ... وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي» (کافی / ج ۱ / ص ۱۶۵) چه کار دارید با مردم؟ مردم را رها کنید! احدی را به امر ولایت دعوت نکنید. (البته سخن امام (ع) مطلق نیست و معنایش این نیست که ما ولایت را تبلیغ نکنیم) بعد می‌فرماید: به خدا قسم، اگر آسمان‌ها و زمین جمع بشوند تا کسی را هدایت کنند که خداوند گمراهی‌اش را اراده کرده، نمی‌توانند او را هدایت کنند و اگر آسمان‌ها و زمین جمع بشوند تا کسی را گمراه بکنند که خدا هدایتش را اراده کرده، نمی‌توانند او را گمراه کنند. بعد می‌فرماید: شما نگویند که این عمومی من است، این برادرم است، این پسرعمویم است، این همسایه‌ام است و دوست دارم به او بگویم. ممکن است دل تو برای او سوخته باشد که گمراه نشود، ولی اگر ظرفیت‌اش را نداشته باشد، پس می‌زند. این نکته خیلی فوق‌العاده است. روایت دیگری می‌فرماید: آیا دوست دارید خدا و پیغمبر تکذیب بشوند؟ چرا مطلب را طوری می‌گویید که طرف بگوید: اصلاً من، خدا و پیغمبرتان را قبول ندارم!

حالا از این روایت‌ها و این مطالب، نتیجه‌گیری کنیم. برخی از معارف هست که مردم تحملش را ندارند و باید آنها را پنهان کرد. به چند دلیل، مردم قدرت تحمل آن معارف را ندارند: ۱- برخی ظرفیت ایمانی بالا ندارند. ۲- برخی اصلاً دشمن هستند و سوءاستفاده می‌کنند، آنها به خاطر مرض‌شان می‌خواهند با سوءاستفاده از کلام شما، کلّ دین را خراب کنند. ۳- برخی ظرفیت عقلانی بالا ندارند. ۴- برخی دیگر ظرفیت معرفتی بالا ندارد. توان دریافت معارف سطح بالا هم ظرفیت ایمانی می‌خواهد، هم ظرفیت عقلی و هم ظرفیت خبری. ممکن است کسی عاقل باشد ولی از بعضی چیزها خبر نداشته باشد.

بسیاری از مشکلات امروز ما در زمان حیات پیامبر(ص) و ائمه هدی(ع) هم بود

یک آقای که فرزندش را به قتل رسانده بودند، خیلی برآشفته بود، می‌گفت در مملکت اسلامی باید این اتفاق بیافتد؟! آیا باید چنین مسئولینی گذاشته بشوند؟! گفتم معلوم است که نباید بشود. گفت آیا ما برای این قیام کرده بودیم؟! گفتم در زمان امیرالمؤمنین(ع) هم این طور اتفاقات می‌افتاد. گفت واقعاً ایشان آن مقامات را نصب کرده بود؟! گفتم بله و نمونه‌اش را گفتم. بعد گفتم آیا می‌دانی در زمان

پیغمبر(ص) هم از این اتفاق‌ها افتاده بود؟ نمونه‌اش را بیان کردم و گفتم او هم منصوب پیغمبر(ص) بود. ممکن است منصوب امیرالمؤمنین(ع) هم خطا بکند. گفت آنها آدم بد را منصوب نمی‌کردند! گفتم یک نمونه‌اش «زیاد بن ابیه» است، ایشان حسابدار امیرالمؤمنین(ع) و به تعبیر ما مسئول مالی و دارایی بود، چندین نامه توبیخ هم حضرت به ایشان داده بود. زیاد پدر عبیدالله بن زیاد ملعون است که قاتل امام حسین(ع) شد و در زیارت عاشورا لعن‌اش می‌کنیم، عبیدالله پسر همین فرد است. زیاد بن ابیه، اشاره به این دارد که او فرزند نامشروع بوده و اهل مکه هم این را می‌دانستند. گفت واقعاً امیرالمؤمنین(ع) به چنین کسی پُست و مقام داده بود؟! گفتم این جزو مسلمات تاریخ است.

بعضی‌ها اعتراض می‌کنند که اگر اینها مالک اشتر علی(ع) هستند، نباید اشتباه کنند! گفتم مگر مالک اشتر اشتباه نمی‌کرد؟ شما چه تصویری داری؟ ابوموسی اشعری ملعون، در یک مقطعی توسط مالک اشتر حفظ شد و الا امیرالمؤمنین(ع) همان روز اول می‌خواست او را کنار بگذارد. مالک اشتر گفت مصلحت این است که او باشد. بعد که ابوموسی اشعری شروع به خرابکاری کرد، امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر فرمود: برو صاحبت را جمع

کن... چون مالک اشتر، قبلاً طرفدار او بود. آن فرد بعد از شنیدن این مطالب گفت: عجب! من فکر کردم مالک اشتر خیلی قاطع بود و نمره‌اش بیست است!

جبرئیل امین قبل از هجرت پیامبر اکرم(ص) به مدینه، دوازده تا اسم به ایشان داد که همان نقبای دوازده‌گانه بودند که مسئولیت اداره امور مختلف شهر مدینه را بر عهده داشتند. (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا يَكْفُلُونَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ كَمَا أَخَذَ مُوسَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فَقَالُوا اخْتَرْنَا مَنْ شِئْتَ، فَأَشَارَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِمُ فَقَالَ هَذَا نَقِيبٌ وَ هَذَا نَقِيبٌ؛ اعلام‌الوری/۶۰) آیا همه این دوازده نفر، تا آخر سالم ماندند؟ نه؛ بعضی از آنها جزء همان کسانی بودند که بعد از رحلت پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع) را برای بیعت به مسجد بردند... خدایا! مگر تو هم اشتباه می‌کنی؟ نه؛ این مسائل جزء حیات اجتماعی بشر است.

بسیاری از مشکلات امروز ما در زمان حیات ائمه هدی(ع) هم بود ولی در زمان امام‌زمان ارواح‌ناله‌الفداه نخواهد بود. علتش معلوم است که چرا نخواهد بود. چون، هم حضرت قدرت برخورد با منحرفین را دارد و هم افکار عمومی آمادگی دارد. چون آنجا کسی بیخود منحرف نمی‌شود و مردم هم

هوشیارند، همین که کسی اولین علائم انحرافش را نشان بدهد، مردم همه می فهمند. این مسئله به همان تبلیغاتی مربوط است که الآن حضرت آقا فرمودند ما در تبلیغات ضعیف هستیم، یعنی اداره افکار عمومی در جامعه ما ضعیف است.

در عرصه تبلیغ، مطالبی را بگوییم که هم شیعیان، راحت پذیرند، هم غیرمسلمان ها تحمل کنند

جمع بندی بحث امروز، این است که تبلیغات ما باید متناسب با ظرفیت ایمانی مردم، ظرفیت عقلانی مردم و ظرفیت خبری مردم باشد. بعضی ها اطلاع ندارند، بعضی وقت ها عقلش نیست، بعضی وقت ها هم ظرفیت ایمانی بالا نیست که در مورد آن باید جداگانه به طور مفصل صحبت کرد. بعضی وقت ها هم طرف دشمن خبیث است، او از متشابهات قرآن هم سوءاستفاده می کند، از شما که راحت تر سوءاستفاده می کند. واقعاً حرف زدن سخت شده است. اگر شیعیان خالص و خلّصی را پیدا کنید برای آنها می شود حرف هایی زد که برای شیعیان معمولی نمی شود زد.

حُب حالا چه بگوییم؟ حرف های ناب، مؤثر و دقیق فراوانی باقی مانده که هنوز هیچ کس آنها را نگفته است.

اینقدر بحث‌های مهم، تکان‌دهنده، تنظیم‌کننده روابط اجتماعی، تثبیت‌کننده پایه‌های انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی، مانده است که هنوز به آنها پرداخته نشده است. یک مقدار از چیزهایی که نباید گفت را عرض کردم، ولی چه چیزهایی را باید بگوییم؟ مطالبی را بگوییم که نه تنها شیعیان راحت تحمّل می‌کنند، نه تنها غیرشیعیان و غیرمؤمنین می‌توانند خوب تحمّل بکنند، بلکه غیرمسلمان‌ها و کافرهای ضدّین هم می‌توانند تحمل کنند و حتی بگویند «چه حرف قشنگی است!» نمونه‌های این حرف‌های خوب، در قرآن و روایات هست، خُب چرا این حرف‌ها را نمی‌گوییم؟!

آیا ستادی هست که مشخص کند: «چه بگوییم، چه نگوییم؟ و به چه موضوعاتی پردازیم؟»

ما یک اتاق فرماندهی مرتب و منظم برای تولید ادبیات نداریم تا مشخص کند که «با چه ادبیاتی باید تبلیغات صورت بگیرد؟» دشمن از نظر اقتصادی به ما حمله می‌کند، از نظر امنیتی به ما حمله می‌کند، ولی حملاتش در عرصه تبلیغات، بیشتر از حمله در عرصه اقتصاد و امنیت است. برای عرصه اقتصادی، رهبر انقلاب خیلی وقت پیش فرمودند که باید یک ستاد تشکیل بشود،

مگر جنگ اقتصادی نیست؟ برای امنیت هم یک ستاد داریم به نام ستاد فرماندهی کل قوا. برای مسائل تبلیغی چطور؟ یکبار حضرت آقا فرمودند که ستاد مرکزی مسائل فرهنگی، شورای عالی انقلاب فرهنگی است. آیا ستاد تبلیغات هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی هست؟! من به شما خبر می‌دهم که چنین ستادی وجود ندارد که بگوید «این حرف‌هایی را که مردم ظرفیت ندارند یا دشمن سوءاستفاده می‌کند نگوییم...» خب چه بگوییم؟ همین ستاد باید مشخص کند که «اینها را بگوییم، با این ادبیات بگوییم، به این موضوعات پردازیم...» چنین ستادی نداریم. نه تنها چنین ستادی نداریم که اساساً بگوید ادبیات متناسب با امروز که هم مؤمنان ظرفیت‌اش را داشته باشند، هم غیرمؤمنان و هم معاندان سوءاستفاده نکنند چیست، بلکه ستادی هم نداریم که بگوید حالا زمان کدام سخن است؟ در این باره ان شاءالله در جلسات باقیمانده، مطالبی را خدمت شما عرض خواهیم کرد.

طبق روایات، شیعیان در آخرالزمان دچار اختلاف می‌شوند و همدیگر را تکفیر می‌کنند

وقتی توافق کردیم سر اینکه «چه چیزهایی را باید بگوییم؟» بعدش باید مشخص کنیم «حالا کدامش را الان

بگوییم؟ کدامش را الآن نگوییم؟» تشخیص راہبردها در ہر زمانی برای ارتقاء جامعہ، یک کار دیگر است. آن را کہ اصلاً نداریم. تا دلت بخواد سرِ سوء تفاہم ہا جنگ و دعوا داریم. با ایجاد یک جریان فکری ای بہ نام اصلاح طلبی، سوء تفاہم ہای اساسی در کشور نسبت بہ دین ایجاد کردند. بہ جریان سیاسی و ژورنالیستی شومش کاری ندارم، اما جریان فکری اش خیلی وقت ہا سالم و دلسوز است. منتہا کاملاً در سوء تفاہم است.

سوء تفاہم ہا بین مؤمنین ہم بسیار زیاد است ولی متأسفانہ ہیچ تلاشی برای رفع سوء تفاہم انجام نمی دهند. در روایات ہست کہ شیعیان در آخر الزمان خیلی با ہمدیگر اختلاف پیدا می کنند و بہ خاطر سوء تفاہم ہایی کہ بین شان ایجاد شدہ، ہمدیگر را تکفیر می کنند. (لا یَکُونُ الْأَمْرُ الَّذِی تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى یَبْرَأَ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ یَتَّفُلَ بَعْضُکُمْ فِی وُجُوهِ بَعْضٍ وَ یَشْهَدَ بَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ بِالْکُفْرِ وَ یَلْعَنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَقُلْتُ لَهُ مَا فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ مِنْ خَیْرٍ فَقَالَ الْحَسِینُ عَ الْخَیْرِ کُلُّهُ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ یَقُومُ قَائِمًا وَ یَدْفَعُ ذَلِکَ کُلُّهُ؛ غیبت نعمانی / ص ۲۰۶) وقتی بین حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) سوء تفاہم پیش بیاید، بین ما دو تا کہ اصلاً قابل مقایسہ با آن بزرگان نیستیم، سوء تفاہم

پیش نیاید؟ طبیعی است که پیش می‌آید. حضرت خضر(ع) به موسی(ع) گفت: خودم به تو توضیح می‌دهم... وقتی بین شما و یک مؤمن دیگر سوء تفاهم پیش آمد، بروید بنشینید صحبت کنید، شاید برای همدیگر توضیحی داشته باشید.

امام حسین(ع) چه کرد تا سوء تفاهم مردم شام نسبت به اهل بیت(ع) برطرف بشود؟

فدای اباعبدالله الحسین(ع) بشوم که با سر بریده، شروع به رفع سوء تفاهم در بازار شام کرد. فدای زین العابدین(ع) بشوم که بعد از یک سفر طولانی از کربلا تا شام، برای شرح اذانی قیام کرد که در مجلس یزید گفتند. وقتی مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص)» فرمود: ای یزید! این پیامبری که الآن نامش برده شد جدّ توست یا جدّ من است؟ («مُحَمَّدٌ (ص) هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟؛ بحار الانوار/ ج ۴۵/ص ۱۳۹) آن موقع بود که تازه خیلی‌ها فهمیدند که اینها بچه‌های پیغمبرند! قبلاً می‌گفتند: مگر پیغمبر(ص) غیر از یزید، فامیل دیگری هم دارد؟ چون معاویه خودش را جانداخته بود که جزو قریش و فامیل‌های پیغمبر است. آنجا بود که تازه بعضی‌ها فهمیدند اینها بچه‌های علی(ع) و فاطمه(س) هستند...

با کینہ‌ای کہ نسبت بہ علی بن ابی طالب (ع) در شام هست چہ باید کرد؟ معاویہ، کینہُ زیادِی از حضرت علی (ع) در دل‌های مردم شام قرار دادہ است. اہل شام در جنگ با امیرالمؤمنین (ع) در صفین، ہفتاد ہزار کشتہ دادند و کینہ‌های شان شعلہ‌ورتر شد. یا امیرالمؤمنین (ع) با اینہا چہ کار می‌کنی؟ اینہا را بہ حسینم سپردم... یا امیرالمؤمنین (ع)، حسین‌ات کہ در کربلا بہ شہادت می‌رسد! حسینم یک سہ سالہ دارد کہ برای کلّ شام، کافی است...

جلسه نهم |

لزوم زمان شناسی و تشخیص اولویت ها در تبلیغات جبهه حق

تبلیغ با تعلیم فرق دارد؛ در تبلیغات باید بین آگاهی ها اولویت بندی کنیم

اولویت امروز ما ارائه الگو برای یک «زندگی جمعی درست» است

در هر زمانی یک موضوع اولویت پیدا می کند، تفاوت زمان ها را همین اولویت ها مشخص می کنند

یکی از نکات بسیار مهم برای اینکه بتوانیم ضعف تبلیغاتی جبهه حق را برطرف کنیم این است که صرفاً به علم، دانایی و آگاهی دادن اکتفا نکنیم. یکی از اشکالات تبلیغات جبهه

حق این است که به علم و آگاهی و به حق‌شناسی اکتفا بشود. نمی‌شود هر سخن حقی، هر مخاطبی و هر زمانی را کنار همدیگر قرار داد. در جلسه قبل عرض کردم که باید انواع مخاطبان را در نظر بگیریم. در این جلسه می‌خواهم عرض بکنم جدای از مخاطبان، مقوله دیگری هم هست به نام «زمان» که اگرچه با مقوله مخاطب ارتباط دارد ولی به‌طور مستقل هم قابل تصور است.

بعضی‌ها نبض زمان را در دست دارند، می‌توانند تشخیص بدهند از بین معارف دینی، از بین آنچه به عنوان یک حقیقت باید در جامعه بر آن تأکید کنند، الان موقع بیان چه چیزی است و با توجه به حرکت کلی جامعه الان موقع تأکید بر چه مفهومی است. اگر انسان کل قرآن را مثل یک تلکس خبری مقابل خودش بگذارد و بین آیات و معارف، هیچ ترجیحی برای استفاده قائل نباشد خیلی به‌هم می‌ریزد. یک وقت زمان تأکید بر عدالت است، یک وقت زمان تأکید بر مفهوم سخاوت است، یک وقت زمان تأکید بر تقوای فردی است، یک وقت زمان تأکید بیشتر بر کار جمعی است. در هر زمانی یک موضوع اولویت پیدا می‌کند. این تفاوت زمان‌ها را همین اولویت‌ها مشخص می‌کنند. وقتی می‌گوییم «زمانه شما با زمانه ما فرق می‌کند» معنایش

این است که یک اولویت‌هایی در زمان شما هست که در زمان ما نبود.

تبلیغات با تعلیمات فرق دارد، در تبلیغات باید بین آگاهی‌ها اولویت‌بندی کنیم

انسان‌ها خیلی اسیر زمان هستند، نمی‌شود انسان‌ها را خارج از زمان تصور کرد، حتی به بسیاری از احکام دینی هم نمی‌شود خارج از زمان پرداخت. البته برخی از احکام زمان ندارند، مثل نفس واجب بودن نماز یا واجب بودن روزه. تبلیغات با تعلیمات فرق دارد. در تعلیم، شما می‌خواهی آگاهی منتقل کنی، چه الان زمان پرداختن به آن آگاهی‌ها در جامعه باشد یا الان اصلاً زمانش نباشد، اما در تبلیغات، آن آگاهی و اطلاعاتی را منتقل می‌کنیم که الان اولویت دارد. مثلاً حجاب خیلی مهم است ولی آیا الان حجاب اولویت دارد؟ در تبلیغات، باید وزن‌کشی و اولویت‌بندی بکنی، در تبلیغات باید راهبرد را تشخیص بدهی.

الان صدتا حرف خوب داریم اما بی‌تردید در زمان ما فقط چند تا از آنها اولویت دارند و بقیه‌شان در درجات بعدی اهمیت و اولویت قرار می‌گیرند. کسی که مبلغ است فقط یک فرد را نمی‌خواهد تربیت کند، بلکه می‌خواهد به

جامعه جهت بدهد، وقتی شما یک حرف را در جامعه مطرح می‌کنید یعنی الان جامعه ما به این حرف نیاز خاص دارد و باید به آن توجه ویژه کند و الان اولویت این است که جهالت درباره این مفهوم برطرف بشود. مثلاً بنده تصور می‌کنم ما در این سال‌ها با توجه به شرایطی که در آن هستیم، به «کار جمعی، زندگی جمعی و مدل فعالیت اقتصادی مؤمنانه جمعی» نیاز داریم بنابراین اولویت با این موضوع است. این اولویت این قدر مهم است که برخی از اولویت‌های دیگر، در مقابل آن رنگ می‌بازند.

مباحث راهبردی و تعیین اولویت به سادگی قابل محاسبه و اندازه‌گیری نیست

مباحث راهبردی و تعیین الویت «آن کاری که الان باید با سرعت به آن پردازی» یا آن کاری که «بیشتر باید به آن پردازی» مسائلی نیستند که به سادگی قابل محاسبه و اندازه‌گیری باشند. در گذشته در برنامه‌ریزی راهبردی بعضی‌ها می‌گفتند جدول SWOT را جلوی خودت بگذار و بین به چه نتیجه‌ای می‌رسی، یعنی نقاط قوت، نقاط ضعف، تهدیدها و فرصت‌ها را بشمار، بین کدام یک مهم‌تر است؟ به آن ضریب بده، و بعد هم در یک جمع‌بندی، محاسبه کن و بین الان مهم‌ترین کاری که

باید انجام بدهی و مهم‌ترین راهبردی که باید ذیلش یک سری اقدامات بکنی کدام است؟

اخیراً دیگر این حرف را نمی‌زنند، بلکه می‌گویند با محاسبه نقاط قوت و ضعف و با محاسبه فرصت‌ها و تهدیدها نمی‌توانی مهم‌ترین راهبرد را به دست بیاوری. پس چطوری تشخیص بدهیم؟ می‌گویند بعضی‌ها قدرت تفکر استراتژیک دارند، ذاتاً استراتژیست هستند، نمی‌تواند برای تو ثابت بکند الان چه چیزی اهمیت دارد، ولی می‌گوید الان بیشتر به این موضوع بپردازید. بعداً می‌بینی حرفش درست بود. اما بعضی‌ها اگرچه دانش مدیریت و برنامه‌ریزی راهبردی را دارند، اطلاعات هم در اختیارشان قرار می‌دهی و می‌گویی «اینها فرصت‌ها و تهدیدهای ما است...» ولی نمی‌توانند به جمع‌بندی نهایی برسند و راهبرد صحیح را تشخیص بدهند.

برای تشخیص اولویت‌ها به عقل و حکمت اجتماعی و ترک هواپرستی‌ها نیاز است

ما در اسلام به تشخیص راهبرد، چه می‌گوییم؟ گاهی به آن می‌گوییم «فرقان»، گاهی می‌گوییم «بصیرت»، گاهی می‌گوییم «حکمت». از زوایای مختلف هر سه تای اینها

هست، گاهی هم به آن می‌گوییم «عقل». یعنی یک کسی باید به عقلش برسد که باید چه کار بکند؟ یکی از ضعف‌های ما در تبلیغات این است که علم بیشتر از عقل حضور دارد، درحالی‌که عقل، اولویت‌ها را تشخیص می‌دهد. قدرت حکمت، خصوصاً حکمت اجتماعی نیاز است که انسان بفهمد الان چه چیزی اولویت دارد. ممکن است بعضی‌ها این قدرت را بیشتر داشته باشند. آدم می‌تواند با تقوا، با توسل و با خالی شدن از یک سلسله هواپرستی‌ها به حکمت برسد. مثلاً یک آدم عالم باسواد - فرق نمی‌کند دانشگاهی، حوزوی، روزنامه‌نگار و... بالاخره هرکدام یک سوادی برای خودشان دارند- در چه مواقعی دچار اشتباه می‌شود؟ وقتی که می‌خواهد کالای خودش را - یعنی آن چیزی را که یاد گرفته- بفروشد، یعنی بیشتر از اینکه به جامعه و نیاز جامعه نگاه بکند، به کالای خودش و قیمتی بودن کالای خودش و قیمتی کردن خودش نگاه می‌کند. چنین کسی همیشه می‌خواهد از زاویه دید محدود تخصصی خودش نگاه بکند و این خیلی بد است.

حَبِّ جاه یا تکبر و تصلُّب برای کسی که دارای آگاهی هست، موجب می‌شود اولویت‌ها و نیازهای زمانه‌اش را فراتر از آگاهی‌هایش درک نکند. اگر به او بگویی «این آگاهی‌ای

که تو می‌گویی الان در اولویت نیست» طرف از حیّز انتفاع ساقط می‌شود، می‌گوید من همین را بلد هستم، باید همین را گوش کنید. اگر اینها را نگویم بیکار می‌شوم! فکر نکنید هواپرستی یعنی دنبال می‌گساری رفتن، نه؛ همین‌ها هم هوای نفس است. یا مثلاً یک کسی یک چیزی را قبلاً گفته ولی حالا با اینکه زمانه تغییر کرده، نمی‌خواهد از حرف خودش کوتاه بیاید، به خاطر تصلّبی که دارد حاضر نیست نسبت به تغییر زمان، انعطاف داشته باشد.

مبلّغ باید رها و آزاد باشد، به جامعه نگاه کند، کلامش را اسیر آگاهی‌اش نکند، اسیرِ نیاز جامعه کند

ما در بحث تبلیغ، به مبلّغ عرض می‌کنیم که مبلّغ باید رها و آزاد باشد، به جامعه نگاه کند، نبض زمان را در دست بگیرد، نباید خودش را ملاک قرار بدهد، حتی نباید بر اساس حال خودش بعضی از اولویت‌ها را تشخیص بدهد. آدم حسابی‌ها حتی حرف‌های بالاتر از این می‌زنند و می‌گویند باید نبضت را با نبض حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء و با اولویت‌هایی که او تشخیص می‌دهد هماهنگ کنی. مرحوم حاج‌آقای دولابی که یک انسان صاحب‌دل، صاحب‌معرفت و صاحبِ معنویت بودند، می‌فرمودند شما می‌بینید در یک جلسه یک آقایی دارد در مورد فلان

موضوع صحبت می‌کند، می‌روی آن طرف کشور می‌بینی آنجا هم دارند در مورد این موضوع صحبت می‌کنند، اینها قلب‌شان با قلب حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء هماهنگ است. جدای از کلام آقای دولابی، در روایات اهل بیت (ع) هم آمده است که حزن بی دلیل شما به خاطر حزن ما است. (فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْتَمُّ وَأَحْزَنُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَعْرِفَ لِدَلِّكَ سَبَبًا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ ذَلِكَ الْحَزْنَ وَالْفَرْحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِنَّا لِأَنَّا إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا عَلَيْنَا لِنَّا وَإِيَّاكُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ علل الشرائع/ج ۱/ص ۹۴) «دل به دل راه دارد» از سخنان اهل بیت (ع) قابل استفاده است. هدایت‌های الهی هم همین‌طور است. آدم باید خودش را رها کند و آزاد باشد.

ما به دوستان طلبه عرض می‌کنیم هر بار قبل از اینکه بخواهید برای مباحث منبر محرم، ماه رمضان و ... موضوعی انتخاب بکنید، چند روز به خودتان فرصت بدهید، قرآن و روایات را مطالعه آزاد بکنید. خودتان را آزاد در اختیار این روایات قرار بدهید. نگویند «چون من فلان چیز را بلد هستم، پس همان را بگویم!» البته خیلی چیزها را باید بلد باشیم. طبیعتاً چیزی که می‌خواهی بگویی از

میان همان چیزهایی است که بلد هستی ولی کلامت را اسیر آگاهی ات نکن، اسیر نیاز کن. اگر شما مشاور هستید، به دانسته‌های خودتان اتکاء نداشته باشید. خودتان را یک مقدار رها کنید، گاهی می بینی دو نفر یک سؤال را از تو می پرسند اما باید به هر کدام یک چیزی بگویی.

تفاوت دستور خضاب در زمان امیرالمؤمنین (ع) نسبت به زمان پیامبر (ص)

زمان، یک نبضی دارد، آدم‌ها هم نبضی دارند، آدم‌ها هم در حال اقبال و ادبار هستند. اما به طور کلی، اولویت‌هایی در جامعه هست. چند تا نمونه را بیان کنم، مثلاً در نهج البلاغه آمده است که پرسیدند: یا امیرالمؤمنین (ع)! شما بر خضاب کردن اصرار ندارید، ولی رسول خدا (ص) دستور خضاب می دادند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود زمان رسول خدا (ص) با زمان من فرق می کند. در زمان رسول خدا (ص) یهودی‌ها خضاب نمی کردند، رسول خدا (ص) می فرمودند موهای سفیدتان را رنگ کنید که با آنها متفاوت باشید. اما الان دیگر فرقی نمی کند و آن استحباب و تأکیدی که در زمان رسول خدا (ص) داشت، دیگر وجود ندارد. چون تعداد یهودی‌ها در جامعه ما زیاد نیستند. وقتی تعداد کم شد، زمانه عوض شد. «سُئِلَ عَنِ قَوْلِ الرَّسُولِ (ص) غَيْرُوا

الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ فَقَالَ (ع) إِنَّمَا قَالَ (ص) ذَلِكَ وَ الدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَاْمُرُوْا وَ مَا اخْتَارَ» (نهج البلاغه، صبحی صالح / ص ۴۷۱)

نه تنها در یک جامعه بلکه حتی در عمر یک انسان هم در زمان‌های مختلف، اولویت‌ها متفاوت است

در هر زمانی رقابت‌ها، عداوت‌ها، مراقبت‌ها و اولویت‌ها فرق می‌کند. در زمان دفاع مقدس، به یک دبیرستان رفتیم برای اینکه تبلیغ کنیم که جوان‌ها به جبهه بیایند. آنجا این روایت را خواندم که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ» (نهج البلاغه، صبحی صالح / ص ۶۹)، جهاد به قدری ارزش دارد که خدا برای خاصان از اولیاء خودش در جهاد را باز می‌کند. بعد از اینکه صحبت‌مان تمام شد یک آقای پست بلندگو رفت و گفت این روایتی که ایشان گفتند درست است، ولی این روایت هم هست که «اگر مؤمن در بستر هم بمیرد شهید است» بنشینید درس بخوانید، علم‌آموزی هم ثواب زیادی دارد. ایشان هم درست می‌گفت، اما چون عاملِ زمان را برداشته بود، به همین خاطر نتیجه گرفته بود که «به جبهه نروید!»

نه تنها در یک جامعه، بلکه حتی در عمر یک انسان هم در زمان‌های مختلف اولویت‌ها متفاوت است. مثلاً توصیه شده است که جوان‌ها بیشتر دعا بخوانند، سن‌شان که بالا رفت بیشتر نماز بخوانند. انسان در سن‌های مختلف، امتحان‌های مختلف دارد. در امر تربیت، رعایت تفاوت حال افراد با یکدیگر مهم است، و تفاوت سنین مختلف یک انسان و ادوار مختلف زندگی او مهم است. اما در تبلیغات، باید نبض زمان را بگیری.

الآن خواندن بخشی از روایات برای مردم، اولویت ندارد

ما الان در چه زمانی هستیم؟ در این زمان، به کدام یک از روایات باید بیشتر توجه کنیم؟ بخشی از روایات نهج البلاغه شریف که سخنان أميرالمؤمنین علی (ع) هست ممکن است در زمان ما اولویت نداشته باشد. معنای این حرف این نیست که ما نهج البلاغه را نمی‌خواهیم! بنده می‌گویم ممکن است برخی از مطالب نهج البلاغه در این زمان اولویت نداشته باشد و اتفاقاً بخشی از مطالب نهج البلاغه ممکن است الآن برای ما اولویت باشد. دربارهٔ اصول کافی چطور؟ اگرچه سخنانی برای همهٔ زمان‌ها در کتاب اصول کافی هست، اما بخشی از مطالبش الان برای ما بیشتر لازم است.

مثلاً یکجا امام صادق(ع) در گوهی به یک شیعه برای نجاتش یک مطلبی را گفته است، شما نمی‌توانید حتماً و لزوماً آن حدیث را تبدیل به نسخه کنی و برای کل جامعه اسلامی امروز بپیچی. اگر همین الان بروی آن حدیث را در تلویزیون بگویی، درواقع به یک نوعی، اسلام سکولار را تبلیغ کرده‌ای! نگو «من سخن امام صادق(ع) را گفتم» آن سخن در جای خودش درست است اما وقتی تو آن حدیث را الان می‌گویی، با توجه به شرایط زمان ما، یک معنای خاصی پیدا می‌کند.

وقتی ولی جامعه، ما را به کاری دعوت می‌کند، نباید به موضوعات فرعی دیگر پردازیم

مثلاً یکی از آیات عجیب قرآن درباره زمان‌شناسی آیه «امر جامع» است. امر جامع یکی از آیات ناشناخته قرآن برای مردم است، درحالی‌که تمام دانش‌آموزها باید این آیه را بلد باشند. همه ما الان داریم در فضای همین آیه تنفس می‌کنیم، اگر مردم به این آیه توجه ندارند، تقصیر ما طلبه‌ها است. ما باید برخی از آیات متناسب با این زمان را بیشتر با همدیگر کار می‌کردیم.

امر جامع این است که قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ» (نور، ۶۲) مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهم اجتماعی همراه او باشند از نزد او نمی‌روند تا از او اجازه بگیرند؛ چون ممکن است یک استثنایی برای یک کسی پیش بیاید. امر جامع یعنی یک امر اجتماعی و موضوعی که الان در اولویت قرار دارد. وقتی پیامبر یا ولی جامعه به کاری دعوت می‌کند، کسی نباید به موضوعات فرعی دیگر بپردازد.

الان تعیین‌کننده امر جامع مقام ولایت است. مثلاً وقتی ایشان می‌فرماید امسال سال جهش تولید است، اولویت برای ما مشخص شده است. اتفاقاً یکی از شئون ولایت تشخیص این اولویت‌ها است. فرق ولی جامعه با یک عالم دینی معمولی این است که ولی جامعه تعیین‌کننده برخی از اولویت‌ها برای دولت‌ها، برای مجلس و برای همه جامعه است. اگر می‌خواهید واقعاً قلب‌تان «مِنَ عِنْدِ اللَّهِ» هدایت بشود و به خیلی از فوائد و برکات برسید، ببینید اولویت‌هایی که ولایت تعیین می‌کند چیست. این‌طوری بهتر حرکت می‌کنید، اصلاً وظیفه ما همین است. وقتی که

خودت را نسبت به آن اولویت‌ها منعطف نشان می‌دهی، خیلی چیزها به دستت می‌آید، اصلاً خودت صاحب حکمت می‌شوی، صاحب تشخیص اولویت می‌شوی. ولی جامعه تعیین می‌کند که در این زمان باید به چه چیزی توجه کرد، هرچند ممکن است خیلی‌ها به گفتگو و مباحثه و مشاجره و چالش با ولی جامعه بیفتند.

هم در زندگی فردی و هم برای عمل کردن به دین، لحظه به لحظه به «تشخیص اولویت» نیاز داری

یک بار امام باقر(ع) در تشییع جنازه یکی از مؤمنین شرکت کرده بودند. یک فقیهی که از افراد برجسته و باسواد آن زمان بود هم در تشییع آمده بود - بینید غربت ائمه هدی(ع) به کجا رسیده بود که در زمان حضور ائمه معصومین(ع) فقیه شهر، یک شخص دیگری بود! - یک زنی از عزاداران، شیون و ناله زیادی می‌کرد. آن آدم باسواد گفت: اگر این خانم را ساکت نکنید من می‌روم، او دارد معصیت می‌کند، من دیگر جایم در این جلسه نیست. هر کاری کردند، آن زن ساکت نشد و به همین خاطر، مرد فقیه آنجا را ترک کرد و رفت. یک نفر آمد و به امام باقر(ع) گفت: آقا شما چرا نمی‌روید؟ فرمود من به خاطر معصیت او یک کار بسیار بافضیلت را که تشییع جنازه است ترک نمی‌کنم. صاحب عزا

هم آمد و ضمن تشکر، گفت: آقا شما بفرمایید... حضرت فرمودند: من می‌مانم و تشییع را ادامه می‌دهم. دوباره از آقا پرسیدند شما که مأذون بودید بروید. امام (ع) فرمود ما به امر ایشان نیامدیم که حالا به اذن ایشان برویم، ما برای ثواب خودمان آمده‌ایم. (حَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عِ جَنَازَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَأَنَا مَعَهُ وَكَانَ فِيهَا عَطَاءٌ فَصَرَخَتْ صَارِحَةً فَقَالَ عَطَاءٌ لَتَسْكُتِنَّ أَوْ لَنَرْجِعَنَّ قَالَ فَلَمْ تَسْكُتْ فَرَجَعَ عَطَاءٌ... فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الرَّجُوعِ وَ لِي حَاجَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا فَقَالَ امْضِ فَلَيْسَ بِإِذْنِهِ جِئْنَا وَلَا بِإِذْنِهِ نَرْجِعُ إِنَّمَا هُوَ فَضْلٌ وَأَجْرٌ طَلَبْنَاهُ فَبِقَدْرِ مَا يَتَّبِعُ الْجَنَازَةَ الرَّجُلُ يُؤَجَّرُ عَلَى ذَلِكَ ؛ کافی / ج ۳ / ص ۱۷۱)

لحظه به لحظه که بخواهی به دین عمل بکنی و حتی در زندگی فردی خودت، نیاز به تشخیص اولویت داری. غالباً خدا تشخیص اولویت‌ها را به خود ما واگذار کرده است. در زندگی شخصی که همین‌طور است، در زندگی اجتماعی هم اگر این اولویت‌ها را درک نکنی با ولیّ جامعه، همراهی نخواهی کرد. آنهایی می‌توانند همراه خوب و یار خوبی باشند که این اولویت‌ها را تشخیص بدهند.

ما الان باید برای زندگی درست، یک مدل و الگوارائه بدهیم

برای اینکه زمان‌شناس بشویم چه باید بگوییم؟ بنده از دوران دفاع مقدس مثال زد؛ آنجا اولویت این بود که بگویی «شهادت در جبهه جنگ چقدر ارزش دارد» ولی آن آقا (مدیر دبیرستان) یک روایت دیگری برای جوان‌ها خواند که مؤمن اگر در بستر هم بمیرد، شهید است. البته این روایت هم غلط نیست، اما می‌شود با یک روایت درست، دین را در مقام عمل، تحریف کرد.

الان چطور؟ جامعه ما الان بیشتر مبتلا به چه چیزی است که اولویت ندارد و باید آن را کنار بگذاریم و به یک چیز دیگری که اولویت دارد پردازیم؟ ما الان باید ریشه رانت خواری‌ها را از بین ببریم، ما الان باید برای زندگی درست، مدل و الگوارائه بدهیم، نه اینکه صرفاً مواظب باشیم که در کشورمان ظلم نشود. این کار مثل این است که بگویید «تصادف نکن!» می‌گوید: «چشم، ولی حالا چطوری رانندگی کنم؟» و شما می‌گویید: من با آن قسمتش دیگر کاری ندارم! الان دارند به بهترین رانندگی جایزه می‌دهند، تو به من فقط می‌گویی تصادف نکن!

مقام معظم رهبری فرمودند: این دهه، دههٔ عدالت و پیشرفت است. عدالت که معلوم است، سنگ بنا است، پیشرفت چطور؟ پیشرفت یک الگو نیاز دارد، از آن الگو حرف زده نمی‌شود. اتفاقاً اگر از آن الگو برای پیشرفت صحبت بشود ریشه بی‌عدالتی هم کنده می‌شود. ریشه بی‌عدالتی در قوهٔ قضائیه نیست، ریشهٔ بی‌عدالتی بیشتر در دولت است. چارهٔ اینکه در دولت، جلوی بی‌عدالتی گرفته بشود چیست؟ چاره‌اش در مشارکت فراوان مردم در امور خودشان است. اخیراً رئیس‌جمهور محترم، این مباحث را چندین بار مطرح فرمودند، به‌ویژه در دیدار اخیرشان در اهواز. بنده خیلی خوشحال هستم که ایشان به این مسأله توجه دارند و آن طوری که در اخبار می‌شنوم، استاندارها را مأمور کردند که باید سطح مشارکت عمومی را بالا ببرند. اگر سطح مشارکت مردم بالا برود چه می‌شود؟ وقتی مردم خبردار هستند و حضور دارند، امکان رانت‌خواری وجود نخواهد داشت.

اولویت زمانهٔ ما این است که یک زندگی جمعی درست داشته باشیم تا مردم در همهٔ زمینه‌ها سالار امور خود باشند

اکثر مذهبی‌های ما فرهنگ حضور بیشتر در همهٔ عرصه‌ها را ندارند. می‌گویند «یا ابن‌الحسن (عج)! تو به من فرمان بده،

من می‌گویم چشم» پاسخ حضرت این است که «مسئله فقط فرمان من نیست، مشکل شما این است که نمی‌توانید با هم زندگی کنید...» بنده چندین سال است که دارم این مطلب را به عنوان یکی از اولویت‌های زمانه خودمان عرض می‌کنم. البته این مطلب را از صحبت رهبر انقلاب گرفته‌ام و می‌توانم کدهای مهمی از سخنان رهبری بیاورم که ببینید ایشان چطور این اولویت را تعیین می‌کنند.

مقام معظم رهبری در سال‌های ابتدایی دولت قبل فرمودند: مردم‌سالاری دینی این نیست که مردم فقط پای صندوق رأی بروند، آن هم یک جلوه مردم‌سالاری دینی است. مردم‌سالاری دینی زمانی تحقق پیدا می‌کند که مردم در همه زمینه‌ها سالار امور خودشان باشند... و بعد، با تعبیری اشاره کردند به اینکه مردم در مسائل اقتصادی مشارکت کنند و سالار امور اقتصادی خودشان باشند. این همان چیزی است که در جای دیگری هم فرمودند که رکن اقتصاد مقاومتی مشارکت بالای مردم است. همچنین فرمودند: بسیج مظهر مردم‌سالاری دینی است. بسیج باید چه کار کند؟ باید سطح مشارکت را افزایش بدهد. (بیانات رهبری ۱۳۹۵/۰۹/۰۳) هشت سال است که رهبر انقلاب این خط را دنبال کرده‌اند. وقتی سطح مشارکت و

احساس مسئولیت اجتماعی افزایش پیدا کند، بسیاری از گره‌ها حل می‌شود.

شما دانش‌آموز را برای امروز داری تربیت می‌کنی، نه برای قبل از انقلاب که انقلاب کند، نه برای دوران دفاع مقدس که برود بجنگد و به شهادت برسد. بهترین تربیت برای امروز این است که تربیت جمعی داشته باشیم، یعنی دانش‌آموزان ما در مدرسه تمرین کنند که وقتی وارد جامعه شدند، بتوانند یک زندگی جمعی درست داشته باشند، دلائل زیادی وجود دارد که این اولویتِ زمانه ما است. اگر شما چیز دیگری را اولویت بدهی، اشتباه است. البته حرفِ درست زیاد است که آدم بتواند بزند، اولویت‌های درجه دوم و سوم و چهارم و پنجم هم زیاد است که آدم باید به آن پردازد.

باید بیشتر وقت‌مان را برای مدلِ زندگیِ مسئولانه، جمعی و مولدانه بگذاریم

مقام معظم رهبری به دولتمردها فرمودند: ما در عدالت، عقب هستیم و باید این مشکل را درست کنید... این وظیفه‌ای است که دولتمردها برای اجرای عدالت دارند. ولی ما چه وظیفه‌ای در موضوع عدالت داریم؟ نگاه کنیم

که اگر ظالمانه رفتار کردند مطالبه‌گری کنیم و اگر ظالمانه رفتار نکردند بگوییم «آفرین که عدالت را برقرار کردید» ولی این تمام قصه نیست، کار ما فقط مطالبه‌گری نیست. حُب ما الان باید چقدر از وقت مان را در طول روز برای مطالبه‌گری بگذاریم و مواظب باشیم کسی دزدی نکند؟! اینکه برای ما زندگی نمی‌شود!

موضوع مهم این است که من الان چطور باید زندگی کنم؟ باید زندگی جمعی فعالانه مولدانه داشته باشم. من باید کار جمعی بکنم که ضعفا را به اندازه مسئولیت خودم کنار اقویا سازماندهی کنم. باید یک حرکت اجتماعی پدید بیاید. باید شروع کنم به فعالیت جمعی، تا قدرت دولت را به نفع قدرت مردم کاهش بدهم، تا نظارت‌ها افزایش پیدا کند و زمینه ظلم برطرف بشود. ما باید نود درصد وقت مان را برای مدل زندگی مسئولانه، جمعی و مولدانه بگذاریم. در ده درصد دیگر هم ببینیم که اگر کسی ظلم کرد با او برخورد کنیم. همه زندگی مان که مطالبه‌گری نیست، باید مدل زندگی ما مشخص بشود. ما که نمی‌خواهیم کاپیتالیستی یا مارکسیستی و کمونیستی زندگی کنیم. مدل زندگی ما چگونه است؟ ما هنوز مدل زندگی خودمان را به دست

نیاورده‌ایم. اینها اموری است که باید اولویت‌ها در آن تشخیص داده بشود.

امام‌رضا(ع): خداوند هر پیغمبری را با معجزه‌ای متناسب با زمان خودش مبعوث کرد

سخنی از امام رضا(ع) برای شما بخوانم. ابن سگیت می‌گوید: من پیش امام رضا(ع) رفتم و گفتم چرا خداوند متعال حضرت موسی(ع) را با معجزه‌ی عصا و ابزار سحر، حضرت عیسی(ع) را با ابزار طب و رسول خدا(ص) را با قرآن و معجزه‌ای از جنس کلام مبعوث کرد. امام رضا(ع) در قسمت اول جواب‌شان فرمودند در زمان حضرت موسی(ع) ساحرها خیلی میدان‌دار بودند، در زمان حضرت عیسی(ع) اطباء خیلی میدان‌دار بودند، ایشان نه تنها کور شفا داد بلکه مرده هم زنده کرد، با این کار، روی دست همه زد که همه ساکت بشوند.

اما در زمان رسول خدا(ص) که عرب به کلمات و ادبیاتش می‌نازید، از طرف خداوند یک کتاب آمد که ضمن اینکه اهداف دیگر را از نظر موعظه و معرفت تأمین می‌کرد خود این کلام هم معجزه شد و به کارهای دیگر نیاز نبود، چون قرآن سخنان آن مردم را باطل کرد و حجت را بر آنها تمام

نمود. «وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظْنُهُ قَالَ الشِّعْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثَبَّتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ» (کافی / ج ۱ / ص ۲۵)

طبق روایت، کسی که به زمان خودش آگاه باشد اشتباهها به او حمله نمی‌کنند

قبل از اینکه قسمت پایانی این روایت را بخوانم- که اصل مقصودم از آن هست- بگذارد یک سؤال مطرح کنم: راستی الان زمان ما زمان چیست؟ زمان جهانی ما زمان چیست؟ روی این سؤال تأمل کنید. الان زمانی هست که پیش هر مسلمانی می‌روی می‌پرسد چرا غرب پیشرفت کرده است؟ الان مدل زندگی غربی به عنوان سبک زندگی و فرهنگ، دارد تحمیل می‌شود، دارد تهاجم فرهنگی، بلکه شبیخون فرهنگی اتفاق می‌افتد. در این شبیخون فرهنگی بیشتر از اینکه فرهنگ ما را بزنند، دارند یک فرهنگ دیگر را غالب می‌کنند. اگر بخواهی در مقابل آن فرهنگ بایستی، چه باید بگویی؟ چه چیزی برای جایگزین کردن آن داری؟ اینها یک اقتضائاتی دارد.

آدم باید مرد زمان خودش باشد. روایات متعددی دربارهٔ زمان هست؛ یکی از آن موارد، حدیثی است که امام صادق (ع) می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» (کافی/ج ۱/ص ۲۷) کسی که به زمان خودش آگاه باشد اشتباه‌ها به او حمله نمی‌کنند، لذا پراشتباه نخواهد بود.

در زمانه ما حجت چگونه بر مردم تمام می‌شود؟ با عقل

ابن سگیت در ادامهٔ آن حدیثی که دربارهٔ «تناسب معجزات انبیاء (ع)» از امام رضا (ع) نقل کرد، از آن حضرت پرسید: «فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟» امروز در زمانه ما حجت چگونه بر مردم تمام می‌شود؟

در قسمت اول روایت، این سؤال مطرح شد که چرا حضرت موسی (ع) با عصایی که اژدها شد آمد؟ به دلیل اینکه با این کار می‌توانست حجت را تمام بکند. چرا حضرت عیسی (ع) با طب و شفا دادن بیماران آمد؟ برای اینکه با این شیوه، حجت را تمام بکند، و رسول خدا (ص) هم با قرآن کریم، حجت را تمام کرد. حالا ابن سگیت می‌پرسد: در زمان ما حجت با چه چیزی تمام می‌شود؟ حضرت فرمودند: «الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ» (کافی/ج ۱/ص ۲۵) در زمان ما با عقل،

حجت تمام می‌شود. یعنی دین یک مجموعه از دانایی‌ها و دارایی‌ها به تو داده است، تو با عقل خودت باید زمان خودت را داوری کنی. دیگر نیازی نیست یک پیامبری با یک معجزه‌ای بیاید تا اتفاقی را رقم بزند. یک دفعه‌ای ممکن است تو تشخیص بدهی که امروز یکی از مهمات ما «اربعین» است.

توجه به ظهور و آینده امیدبخش، یأس انقلابیون مؤمن را از بین می‌برد

بعد از دفاع مقدس کم‌کم با یک تورم سنگین، فضای نامطلوبی در کشور پیش آمد، در دولت سازندگی واقعاً یک حرکت شدید و سریع در فاصله گرفتن از حماسه دفاع مقدس و ارزش‌های آن و جمع‌آوری غنائم و... دیده می‌شد. انگار جامعه به یک یأس فلسفی رسیده بود. و بعد، یک گروه دیگر آمدند گفتند «کلاً باید برای اداره کردن جامعه سراغ تفکر غربی برویم» فضا طوری شده بود که مذهبی‌های انقلابی، دیگر آینده‌ای برای خودشان نمی‌دیدند. یک جلسه‌ای تشکیل شد و در آن تصمیمی گرفته شد، یک اولویت تشخیص داده شد که «ما آینده داریم؛ آینده‌مان امام زمان ارواحنا له الفداء است»

یک آقایی آن زمان می‌گفت که ما باید به سمت جامعه مدنی برویم. البته می‌گفت: «منظور من از جامعه مدنی همان جامعه نبوی است!» اما در این طرف، یک بحث‌هایی شروع شد که باید سراغ جامعه مهدوی برویم. جلسات دعای ندبه که تعطیل بود، راه اندازی شد. یک آینده امیدبخش، یأس انقلابیون مؤمن را از بین برد. این معنا القا شد که «تو هنوز هدف داری، تو هنوز قله داری، بیا به سمت آن هدف برو...» یعنی در یک زمانی، برجسته کردن جامعه مهدوی و ظهور واقعاً کار اصلی بود و شاید اولویتش از «حسین، حسین (ع)» گفتن و دور کربلا گشتن بالاتر بود. چون زمانی بود که باید یک افق و آینده روشنی را به مردم نشان می‌دادیم که باید به آن آینده نگاه کنید. بعد از اینکه این آینده، حسابی جا افتاد باید بگویی «حالا چطوری برای ظهور مقدمه‌سازی کنیم؟» و ما تا الان هم در همین مرحله هستیم و از این حیث، در دوره مقدمه‌سازی ظهور هستیم. یکی از اولویت‌های زمانه ما «رفتار مؤمنان با یکدیگر» است. مثلاً در روایت هست که در آخرالزمان، شیعیان همدیگر را تکفیر می‌کنند، به حدی که آب دهان به صورت هم پرت می‌کنند. (لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ يَتَّقُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَ يَشْهَدَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْكَفْرِ وَ يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا

فَقُلْتُ لَهُ مَا فِي ذَلِكَ الزَّمانِ مِنْ خَيْرٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ يَقُومُ قَائِمُنَا وَ يَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ؛ غیبت نعمانی / ص ۲۰۶) الان در فضای مجازی، بعضی‌ها به شدت با هم دعوا دارند، این دعوا سر همین اولویت‌ها است و الا آگاهی‌ها یکی است و همه اطلاعات‌شان با هم برابر است. معمولاً افراد سر همین اولویت‌ها با هم دعوا می‌کنند.

هرچه به آخرالزمان می‌رسیم اهمیت عقلانیت بیشتر می‌شود

امام رضا (ع) در پاسخ ابن سگیت فرمود: امروز با عقلانیت حجت بر انسان تمام می‌شود. (فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ قَالَ فَقَالَ ع الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ ؛ (کافی / ج ۱ / ص ۲۵) هرچه به آخرالزمان می‌رسیم اهمیت عقلانیت بیشتر می‌شود. از برخی روایات، می‌توان این‌طور برداشت کرد که معرفت آخرالزمانی‌ها بیشتر از قبلی‌ها است، یعنی اینها یک چیزهایی را می‌فهمند که قبلی‌ها نمی‌فهمیدند.

یکی از چیزهایی که امروز برای ما حجت است «عقل تجربی» است، درحالی‌که قبلاً این‌طور نبود. الان می‌توانیم از عقل تجربی استفاده کنیم چون خیلی اتمام حجت می‌کند. ممکن است عقل تجربی تمام و کمال، ما را به

مقصد نرساند که قطعاً همین است، با عقل تجربی نمی‌شود به آخر راه رفت، ولی می‌تواند خیلی آدم‌ها را ساکت کند و جواب‌شان را بدهد.

یکی از اولویت‌های زمانه ما این است: حرف‌هایی را که دشمن از آن سوءاستفاده می‌کند نباید بگوییم

یک روایت دیگر در مورد زمان برای شما بخوانم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ» (تصنیف غرر الحکم / ص ۴۸۰) عارف‌ترین و آگاه‌ترین مردم نسبت به زمان کسی است که از اتفاقات زمانه تعجب نمی‌کند. چرا؟ چون این اتفاقات، برایش قابل پیش‌بینی بوده است. متأسفانه بنده نمی‌توانم خیلی مصداقی صحبت کنم چون وارد اختلافات می‌شویم. یکی از اولویت‌های زمانه ما این است که بهانه دست کسی ندهیم و باعث نشویم کسی با دین، با جامعه دینی، با ولایت و با مسیر انقلاب مخالفت یا معارضه بکند. زمان مان حساس است، دشمنان مان تا بن دندان مسلح هستند، از نظر تبلیغی واقعاً ابزار آنها از ما خیلی قوی‌تر است. آنها راحت شبکه‌های ماهواره‌ای ما را می‌بندند، نمی‌گذارند حرف ما در جهان پخش بشود. در چنین زمانی ما باید چه کار کنیم؟ الان ما باید واقعاً پرهیز کنیم از اینکه سوءتفاهم‌ها

را افزایش بدهیم. بعضی از حرف‌هایی که مردم ظرفیتش را ندارند نباید بگوییم. برخی از حرف‌هایی را که دشمن از آن سوءاستفاده می‌کند نباید بگوییم. نه اینکه حرف‌های حداقلی بگوییم، نه؛ حرف‌های بلند هم می‌شود گفت. ولی حرف‌های بلندی که مخاطب جهانی دارد.

ما باید امروز از امام حسین(ع) طوری حرف بزنیم که هر کجای عالم شنیدند بگویند «سخن شما منطقی است، چقدر این شخصیت اسطوره‌ای و این شخصیت حماسی و عزتمند، شخصیت نازنینی است...» متأسفانه ادبیات ما قوی نیست. یکی از اولویت‌های زمانه ما جذب جهان غرب است. اگر جهان غرب را به دین خودت جذب کنیم، مشکلات این‌هایی که در داخل کشور هستند تا حدی حل می‌شود.

امروز علوم تجربی، زبان بین‌المللی است / وجه مشترک ما با مردم جهان برای تبلیغ دین همان علوم تجربی است

همیشه باید با زبان مردم سخن گفت و امروز «علوم تجربی» زبان بین‌المللی است. نمی‌گوییم مردم غیر از زبان علوم تجربی را نمی‌فهمند، ولی این وجه غالب است. مگر علم به معنای علوم تجربی نیامده است معنویت را کنار

بزند، پس با خود علم تجربی باید معنویت را برگردانیم، کاری که «شهید مطهری» یک مقدار آن را شروع کرد. اصلاً در برخی از روایات، استراتژی را برای ما مشخص می‌کنند. مثلاً اینکه می‌فرماید: از هر طریقی که باطل آمد باید از همان راه بیرونش کنی تا حق بیاید. (زُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ؛ نهج البلاغه / حکمت ۳۱۴) این روایت نه تنها راهبرد مشخص می‌کند، بلکه دارد قانون راهبرد نویسی برای ما می‌دهد.

الان لازم نیست نزاع ما سرِ امور اعتقادی باشد، کل کارهای مملکت، اساس و بنیادش و آن وحدت و عزمی که باید برای پیشرفت داشته باشیم و اختلافاتی که باید کنار گذاشته بشود و قدرتی که باید بدست بیاید و... همه اینها با علوم تجربی (در عرصه علوم انسانی و علوم دیگر) قابل حل است. الان ضدیت علوم تجربی با دین کم است، خیلی حرف‌های خوب هم در علوم تجربی هست. خدا در قرآن کریم به عنوان یک قانون مهم در ارتباط با امر تبلیغ، این را مطرح می‌کند که «از وجه مشترک شروع کنید» می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (آل عمران، ۶۴) طبق این قانون، اگر همین الان ما بخواهیم از وجه مشترک با مردم جهان شروع کنیم این

وجه مشترک، همان علوم تجربی است. بیایید سر همین با هم به توافق برسیم.

الان خیلی باید به اینها دقت کرد، بعضی‌ها یک طوری از انقلاب، دفاع می‌کنند که آنهایی که اسیر دانش تجربی هستند دل زده می‌شوند. دین با دانش تجربی خیلی قابل دفاع است و اگر از این طریق وارد بشویم، آن بنده خدا هم دل زده نمی‌شود. البته همه دین با دانش تجربی قابل توجیه نیست، دین یک افق‌هایی را دیده که دانش تجربی به گردش هم نمی‌رسد، اما برای بیان یک سری از اولیات، می‌توان از دانش تجربی استفاده کرد.

با ادبیات واقع‌گرایانه و تأییدشده در علوم تجربی، دین را تبلیغ کنیم

اگر به بیانات مقام معظم رهبری نگاه کنید، می‌بینید که ایشان چندین سال است کاملاً واقع‌بینانه و -به تعبیر بنده- با ادبیات غیرارزشی، دارند مفاهیم را تبیین می‌کنند؛ مثل مفهوم «مقاومت». ضعف تبلیغات ما در مفهوم مقاومت در چیست؟ ضعف‌مان در این است که بگوییم «خدا فرموده است که باید مقاومت کنیم...» درست است که خدا فرموده، اما کسی که خدانشناس است این حرف

را نمی‌فهمد، به همین خاطر شروع می‌کند به مسخره کردن. او می‌گوید «منافع مردم از بین رفت به خاطر خدایی که اینها دارند، اینها چرت و پرت می‌گویند، اصلاً سالم نیستند...» حُب شما یک حرفی بزن که سوءاستفاده نکنند. ببینیم مقام معظم رهبری چطور دربارهٔ مقاومت حرف می‌زند؟ مثلاً ایشان می‌فرماید که مقاومت هزینه دارد، سازش هم هزینه دارد ولی اگر انسان حساب بکند می‌فهمد هزینهٔ سازش بیشتر از هزینهٔ مقاومت است.... پس آدم عاقل به سمت مقاومت می‌رود.

امام رضا(ع) فرمود عقل حجت است (مَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ فَقَالَ ع الْعَقْلُ؛ تحف العقول / ص ۴۵۰) حرف مقام معظم رهبری یک حرف عقلانی است، در اینجا از خدا و پیغمبر هم مایه نگذاشتند. لذا مخاطب این حرف، چه یهودی باشد، چه گبر باشد و... هرچه باشد می‌گوید که این حرف درست است.

اگر همه‌مان شروع کنیم از دین، با ادبیات واقع‌گرایانه و حتی ادبیات تأیید شده در علوم تجربی صحبت کنیم مقدمات اولیه‌مان حل است. البته بعضی‌ها دوباره به حرف من حمله می‌کنند و می‌گویند: «رسول خدا(ص) با بحث معاد و قیامت شروع کرد...» حُب در مکه، رقیب

پیامبر(ص) کسانی بودند که مدعیان دروغین مبدأ و معاد بودند. پیامبر اکرم(ص) با مشرکین قریش درگیر بود. مشکل مشرکین قریش این بود که خودشان را متولی و صاحب خانه کعبه می‌دانستند، میراث‌دار معجزه بزرگ الهی برای از بین رفتن سپاه ابرهه می‌دانستند. رسول خدا(ص) باید این دین قلبی که آنها درست کردند از دست‌شان بیرون بیاورد. آنها که مدعی علوم تجربی نبودند که رسول خدا(ص) با این ادبیات با ایشان در بیفتد. بماند که خود رسول خدا(ص) و قرآن کریم و روایات به این مسأله که مردم را واقع‌بینانه به دین دعوت بکند، خیلی بها می‌دهند.

خیلی از افراد، دریچه قلب خود را به روی علوم تجربی باز کردند، باید از همین جا وارد بشوید

ما باید سوء تفاهم‌ها را برطرف کنیم. خیلی از کسانی که انقلابی نیستند یا حتی ضدانقلاب هستند، برداشت‌شان از انقلاب غلط است. باید با همان ادبیاتی که او صحبت می‌کند و مرام خودش را بر آن مبنا چیده است، یک نهضت رفع سوء تفاهم راه بیان‌دازیم. امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: وقتی خواستید به دل‌ها وارد بشوید، از دری که باز است وارد بشوید از در بسته نمی‌شود وارد شد، از دیوار نمی‌شود داخل رفت. (إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَاقْبَالَاً وَادْبَاراً فَأَتْوَهَا مِنْ

قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي؛ نهج البلاغه /
 حکمت ۱۹۳

امروزه خیلی از افراد بشر، دریچه قلب خودشان را به روی علوم تجربی باز کرده‌اند، عاشق علوم تجربی و تجربه بشری هستند، باید از همین جا وارد بشوی، اگر حرف دیگر بزنی نمی‌پذیرد. ما خیلی حرف در این زمینه داریم. امیرالمؤمنین علی (ع) به ابوموسی اشعری فرمود اگر عقل و تجربه را زیر پایت بگذاری شقی هستی «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۷۸) حضرت با ابوموسی اشعری که نمی‌تواند از ولایت‌مداری و خدا و قیامت صحبت کند. او که دین و ایمان درست و حسابی نداشت، لذا بر مبنای عقل و تجربه صحبت می‌کنند.

با ادبیاتی صحبت کنیم که مردم راحت‌تر می‌فهمند

اگر بر مبنای عقل و علوم تجربی صحبت کنیم، بسیاری از مخاطبان، راحت‌تر حرف ما را می‌پذیرند. مثلاً اینکه فرموده‌اند سراغ لذات حرام نروید، چون قدرت لذت بردن شما از بین می‌رود، حرفی است که الان با علوم تجربی قابل اثبات است. حتی اگر کسی به قیامت هم کاری نداشته باشد، این مطلب را می‌تواند بپذیرد. این روش،

پایه را درست می‌کند، فرهنگ دین را جا می‌اندازد، دیگر از این حداقل، کسی فرار نمی‌کند، بعد آدم برای کارهای بالاتر فرصت پیدا می‌کند. ما هنوز نتوانسته‌ایم این طوری از حجاب دفاع کنیم. ما یک بار دربارهٔ این صحبت کردیم که آدم‌ها - چه زن و چه مرد- با لباس خوب، انرژی‌های خودشان را نگه می‌دارند... بعداً بازخوردهای خیلی خوبی دریافت کردیم از کسانی که از این صحبت، تأثیر پذیرفته بودند. چقدر خوب است ما روی دانش‌های مختلف کار کنیم و با ادبیاتی صحبت کنیم که مردم راحت‌تر می‌فهمند. حضرت امام دربارهٔ موسیقی حرام می‌فرمود که انرژی و ارادهٔ جوان را از بین می‌برد. (استاد معظم ما، دام ظلّه، می‌فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند؛ چهل حدیث/ص ۸) چه تعبیر قشنگی! به جای اینکه با عذاب دوزخ بترساند فرمود با موسیقی حرام ضعیف می‌شوی. همان طوری که مقام معظم رهبری فرمودند ما در تبلیغات مان مشکلات اساسی داریم باید این مشکلات را ان شاء الله برطرف کنیم.

ائمهٔ هدی(ع) خیلی به ما سفارش کرده‌اند که همهٔ دل‌ها را به سمت ما بکشید «جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ» (تحف العقول/۴۸۸) هر دلی را می‌توانید بیاورید، دل را، نه

اینکه حتماً عقاید دینی افراد را تغییر دهید. چیزی از کلام اهل بیت (ع) را که او می‌تواند حسنش را بفهمد، به او بگو تا عاشق امام تو بشود. اگر عاشق نمی‌شود، لااقل احترام بگذارد، عشق که تحمیلی نیست. نمی‌خواهد روز اول ولایت علی ابن ابیطالب (ع) را اثبات کنید، چون اگر او در این فضا نباشد، طبیعتاً پس می‌زند.

اگر ضعف تبلیغات خودمان را برطرف نکنیم، هزینه‌های سنگینی باید بدهیم...

بیا ببینیم ضعف تبلیغات را برطرف کنیم، و الا باید هزینه بدهیم. هزینه‌ای که رسول خدا (ص) و دین اسلام داد چیزی جز شهادت ابا عبد الله الحسین (ع) و اسارت بچه‌هایش نبود. سخن حق باید ابلاغ و منتقل بشود. در جهان اسلام تنها جایی که دین، به خوبی تبلیغ نشده بود شام بود، چون از اول، معاویه آنجا حاکم بود، آنها چیزی جز آنچه معاویه گفته بود از دین برداشت نداشتند. اگر در مناطق دیگر بعداً منحرف شدند، لااقل ته‌مانده‌هایی از آن راه اصیل در آنجاها موجود بود، اما در شام کسی دسترسی به این راه اصیل پیدا نکرده بود، اتفاقاً بغض به امیر المؤمنین علی (ع) هم پیدا کرده بودند. مأموریت به دست یک عده‌ای زن و بچه (اهل بیت امام حسین) افتاد. خدایا! چطوری می‌شود

از این کاروان اسیر و عزتمند و کتک خورده و تازیانه خورده عبور کرد؟

اگر در مسیری که این کاروان پیموده است، حرکت کنید، می‌بینید یک جاهایی هست که می‌گویند «اینجا یکی از بچه‌های حسین(ع) از دنیا رفته... اینجا همسر حسین(ع) از دنیا رفته است...» زمانی که کاروان اسرا را به سوی شام می‌بردند پاییز بود و آن مناطق، پاییز سردی دارد که تحمل آن بسیار سخت است. خلوص حضرت زینب(س) و اهل بیت(ع) را ببینید که نخواستند همه این سختی‌ها را به ما بگویند، یک‌کمی از مصیبت خودشان را به ما گفتند و بقیه‌اش معامله خودشان با خدا است. فقط شهر شام را آذین نبستند بلکه اهل بیت(ع) داغ‌هایی دیدند و تازیانه‌هایی در این راه خوردند و خرابه‌نشینی‌هایی کردند و از همه بدتر توهین‌هایی دیدند. کاروان اسرا به هر شهری می‌رسیدند مردم هل‌هل می‌کردند، فقط در کوفه بود که بعضی‌ها گریه می‌کردند...

جلسه دهم |

کلان‌نگری؛ راهبردی مهم در تبلیغات جبهه حق

در تبلیغات، باید اولویت را به «کلان‌نگری» بدهیم
رویکرد تبلیغی جبهه باطل، اصرار بر جزئی‌نگری و بازداشتن از
کلان‌نگری است

هر دو امام جامعه ما هشدار داده‌اند که بیشترین تحرک
دشمن علیه ما در عرصه تبلیغات و جنگ نرم است

امام خمینی (س) درباره اهمیت تبلیغات می‌فرمودند:
«تبلیغات مسئله‌ای است پر اهمیت و حساس، یعنی دنیا
با تبلیغات حرکت می‌کند. آن قدری که دشمنان ما از حربه
تبلیغات استفاده می‌کنند از طریق دیگری نمی‌کنند؛ و ما

هم باید به مسئله تبلیغات بسیار اهمیت دهیم و از همه چیزهایی که هست، بیشتر به آن توجه کنیم.» (صحیفه امام/ج ۱۷/ص ۲۴۳) این کلام حضرت امام (ره) مربوط به سال ۱۳۶۱ است. در سال ۱۴۰۰ یعنی حدوداً چهل سال بعد، مقام معظم رهبری در جلسهٔ تنفیذ ریاست جمهوری آقای رئیسی فرمودند: «امروز بیشترین تحرک دشمنان ما علیه ما بیش از تحرکات امنیتی و اقتصادی، تحرکات تبلیغاتی و جنگ نرم و تبلیغات رسانه‌ای است» (۱۴۰۰/۵/۱۲) یعنی آن قدری که ما از نظر تبلیغات مورد حمله دشمن هستیم از نظر اقتصادی و امنیتی مورد حمله نیستیم. در حالی که شما می‌بینید این محاصرهٔ اقتصادی که دشمن علیه ما انجام داده، در تاریخ بی نظیر است و از نظر امنیتی هم که وضعیت منطقه را می‌بینید، آمریکایی‌ها چه طوری مستقیم و غیرمستقیم جریان‌های تروریستی را حمایت می‌کنند و چقدر ما شهید داده‌ایم. با این حال، دو امام جامعۀ ما که دارند اوضاع را از بالا نگاه می‌کنند هر دو در این باره، یک عبارت دارند. مقام معظم رهبری هم وضع این زمان ما را دارد اعلام می‌کند. جالب این است که وضعیت زمان حال ما، شبیه وضعیت سال ۱۳۶۱ است که در واقع زمان آغاز پیروزی‌های دفاع مقدس بود.

دوستان فکر نکنند که بحث دربارهٔ تبلیغات، با یک دهه سخنرانی تمام می‌شود؛ هنوز کلیدی‌ترین حرف‌ها در این باره باقی مانده است. بنده با بضاعت اندک خودم وقتی به ابعاد این موضوع نگاه می‌کنم، می‌بینم که اگر به مدت دو سال، هر هفته یک جلسهٔ هفتگی داشته باشیم شاید بتوانیم فقط یک دور مباحث تبلیغات را که در قرآن هست، با هم بحث کنیم، حتی اگر به سراغ روایات و کلمات معصومین و موضوعات دیگر هم نرویم. خداوند متعال در موضوع تبلیغ در قرآن کریم چه مستقیم چه غیرمستقیم خیلی حرف دارد؛ البته نه اینکه برویم کلیدواژهٔ تبلیغ را در قرآن جستجو کنیم! در این جلسهٔ آخر، می‌خواهم یک نگاه کلی به جریان تبلیغ در قرآن بیندازم و گزارشی را خدمت شما عرض کنم.

رویکرد تبلیغی جبههٔ باطل، اصرار بر جزئی‌نگری و بازداشتن از کلان‌نگری است

یکی از دلایل ضعف ما و از آن طرف، دلیل قوّت و موفقیت دشمن در عرصهٔ تبلیغات این است که ما در موضوع تبلیغات نگاه کلان نداریم و دشمن هم نگاه جزئی در مسائل تبلیغی دارد. ما در عرصهٔ تبلیغ به دام دشمن افتاده‌ایم و جزئی‌نگر شده‌ایم، بعد می‌خواهیم

با همان رویکرد جزءنگری حرف‌های دینی و تبلیغ دینی انجام بدهیم.

رویکرد تبلیغی جبهه حق باید اولویت را به کلان‌نگری بدهد. اما رویکرد تبلیغی جبهه باطل بر جزئی‌نگری اصرار دارد و انسان‌ها را از کلان‌نگری بازمی‌دارد و همین‌جا محل اغواگری و فریب می‌شود، همین‌جا محل پیش‌رفتن حرف حق و پیش‌رفتن حرف باطل می‌شود. بستر اثرگذاری حرف باطل جزئی‌گرایی و جزئی‌نگری است. بستر پیروزی حق در عرصه تبلیغات، اولویت دادن به کل‌نگری و کلی‌گرایی است.

اسلام به کار سازمان‌یافته و منسجم که در کل جامعه و تاریخ اثر خاصی بگذارد، بیشتر اهمیت می‌دهد

مثلاً ما باید الآن در جامعه اسلامی دنبال «جریان‌های فساد» و اموری که فساد را به صورت کلان در جامعه تزریق می‌کنند باشیم تا جامعه مان درست بشود. اگر خواستیم جزئی‌نگر بشویم، آن وقت می‌رویم مجموعه‌های فساد یعنی مافیاهای را نشانه می‌گیریم و مافیاهای را پیدا و افشا می‌کنیم. حکم قضایی ظلم و فساد سازمان‌یافته با اینکه یک نفر یک خطایی انجام بدهد فرق می‌کند. از خطاهای یک نفر می‌شود گذشت. اسلام واقعاً دین اغماض و رحمت

و رأفت است. کما اینکه شما می بینید وقتی می خواهند چهرهٔ اسلام را خراب کنند اسلام را نسبت به خطاهای فردی سختگیر نشان می دهند. در حالی که این طور نیست. اسلام به فساد و ظلم سازمان یافته خیلی اهمیت می دهد و علیه آنها قیام می کند. گناه های فردی به اندازهٔ جرائم سازمان یافته ای که آثار کلان دارند، بد نیستند.

اسلام به کار سازمان یافته و منسجم که در کل جامعه و تاریخ اثر خاصی بگذارد خیلی بیشتر اهمیت می دهد تا به تک کارهای خوب. شما هزار تا کار فردی خوب انجام بدهی، قیمت اش به اندازهٔ اشک شما برای اباعبدالله الحسین (ع) نیست، خصوصاً اگر اشک بر اباعبدالله الحسین (ع) علنی باشد. توصیه شده روز عاشورا به صحرا و پشت بام و دسته های عزاداری و تجمّعات بروید. چرا؟ چون این یک مسئلهٔ کلان است؛ بنابراین ثوابش هم خیلی بیشتر است. زیارت اربعین یک مسئلهٔ کلان است پس ثوابش خیلی بیشتر است. زیارت اربعین باعث تجمع میلیون ها انسان می شود؛ اثرش تاریخی است، نه تنها یک نظام، بلکه تمدن را عوض می کند، ریل را در حیات بشر عوض می کند، به قول مقام معظم رهبری، پیچ تاریخی ایجاد می کند تا مسیر برگردد، مسیر حیات بشر را تنظیم می کند. آن وقت برخی

افراد نادان می‌گویند «چرا این راه را پیاده می‌روی؟ خُب با ماشین برو! چرا از خانه تا سرِ کار را پیاده نمی‌روی؟!» نمی‌فهمد که اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد.

بانگاه کلان می‌شود فهمید که بیشترین مشکل «معصیت» نیست؛ «کفر و نفاق» است

شما در قرآن می‌بینید که بیشترین مشکل «معصیت» نیست، بیشترین مشکل «کفر و نفاق» است. کفر و نفاق با گناه خیلی فرق می‌کند. یک کسی ممکن است مؤمن باشد، کَلِّی هم گناه انجام بدهد، اما خدا او را زیاد عذاب نکند، شاید آخر سر، او را ببخشد چون ایمان را که یک مسئله کلان است، حفظ کرده است.

بعضی از گناه‌های خیلی شنیع هست که اگر شما بررسی کنی و بفهمی انجام شده و بعد بروی خبر بدهی، حکم شرعی تو این است که تو را شلاق بزنند که «چرا گفتی؟!» روزه‌خواری علنی شلاق دارد، چون تو داری یک جریان فرهنگی عظیم در جامعه را خدشه‌دار می‌کنی. اسلام سختگیر نیست، اتفاقاً اسلام خیلی هم سهل‌گیر است، برو برای خودت، خصوصی هرچه می‌خواهی گناه بکن! ان شاء الله خدا تو را می‌بخشد ولی کلیت جامعه را خراب

نکن، فرهنگ کلی جامعه را، ارزش‌های دینی را که در کل فضای جامعه حاکم است خدشه‌دار نکن. ما باید سراغ مسائل کلی‌تر و کلان‌تر برویم و آنها را نگاه کنیم.

به جای پرداختن به فسادهای جزئی، سراغ جریان‌های سازمان‌یافته بزرگ بروید

بگذارید یک‌طور دیگری توضیح بدهم. مثلاً یک پزشک ممکن است خطا بکند و یک کسی را بکشد، حتی کلیه طرف را بدزدد. یک خلبان ممکن است خطا بکند و هواپیما به کوه برخورد کند. یک عالم دینی ممکن است خطا کند و فتوای اشتباه بدهد. یک تولیدکننده غذا، ممکن است خطا بکند و غذای مسموم به مردم بدهد. این اشتباهات در زندگی طبیعی است. به قول معروف «انسان جایز الخطا است» اینها چیزهایی نیست که ما بخواهیم به آن اولویت بدهیم. یا مثلاً اینکه یک نفر ظلمی کرده، یک نفر دزدی کرده، یا یک مسئول خطایی مرتکب شده، بی‌عدالتی کرده، رانت‌خواری کرده. کسی نمی‌گوید این خطاها مهم نیست، حتماً اینها مهم است. جرایم فردی، جرایم جزئی هستند و قوه قضائیه باید به این موارد بپردازد؛ ولی ممکن است یک جریانی در کشور، کاری کند که نان سالم به دست مردم نرسد؛ مثلاً با یک برنامه‌ای، سبوس را از آرد جدا کند،

درست است که ظاهراً هیچ کاری نکرده، یعنی قتل فاحشی انجام نداده است اما با تغذیهٔ مردم کاری کرده که میزان بیماری‌ها و مرگ و میر به صورت نامحسوس افزایش یافته است. اولویت برای فعالیت تبلیغی این است که بروید این موارد را افشا کنید، چون اهمیت اینها بیشتر است.

مثلاً یک خانم دکتر متخصص که از دکترها و طبیب‌های شناخته‌شده در کشور است می‌گفت: چرا شما قیام نمی‌کنید؟ مسئلهٔ کرونا و کشتاری که کرونا می‌کند در مقابل مسئلهٔ سقط جنین که در کشور دارد با قوانین موجود انجام می‌گیرد که اصلاً چیزی نیست! آماري که ایشان داده بودند، بسیار وحشتناک بود. ایشان می‌گفت: غربالگری در کشور ما می‌خواهد نود درصدی اجرا بشود، در حالی که در انگلیس، حدود ۳۵ درصدی و در آمریکا چیزی پایین‌تر از این رقم اجرا می‌شود. ایشان با جزئیات توضیح دادند که غربالگری در کشور ما به صورت غلط انجام می‌گیرد، مثلاً اگر آزمایشگاهی که می‌خواهد به شما اعلام بکند که بچه‌تان نارس و ناقص است و باید ساقطش کنید، دو و نیم درصد خطا بکند، در آمریکا آزمایش‌هایش معتبر محسوب نمی‌شود ولی اگر در کشور ما تا نزدیک بیست درصد هم خطا بکند آزمایش‌هایش معتبر در نظر گرفته می‌شود! وقتی

وارد جزئیات می شویم، آدم احساس می کند این دیگر خطای یک نفر نیست؛ این یک خطای سازمان یافته است! این یک مافیا و جریان پشت پرده خیلی عجیب غریب است. اینها نکاتی است که نباید از آن گذشت. رویکرد تبلیغی اسلام می گوید به جای موارد جزئی سراغ جریان های سازمان یافته بزرگ مافیایی ای که علیه دین و بشریت قیام می کنند بروید؛ آنهایی که ضربات مهم و ماندگار اجتماعی می زنند.

مافیاهای معمولاً زیرپوستی و نامحسوس کار می کنند و زیرآبی می روند. مافیاهای این طور نیستند که بیایند اسلحه را روی شقیقه آدم بگذارند و شلیک کنند. آنها می روند فکر می کنند. صهیونیست ها برنامه های زیادی به این نحو برای جهان بشریت و برای دین ما دارند. قرآن با آنها خیلی مسئله دارد.

ما باید این دولت سیزدهم را «دولت ریشه کن کردن مافیاهای» بدانیم، نه دولت صرفاً درگیر با موارد جزئی فساد. خوب است که دولت جلوی موارد جزئی فساد را بگیرد، ولی این تمام مسئله نیست. جلوی موارد جزئی را غالباً با قوه قضائیه هم می شود گرفت؛ موارد جزئی ظلم را با قوه قضائیه هم می شود کنترل کرد. ولی مواردی را که ظلم و

جنایت انبوه مرتکب می‌شوند، باید با دستگاه‌های امنیتی دنبال کرد.

ذائقه مردم باید عادت کند به اینکه به مسائل کلان توجه داشته باشند

حضرت امام(ره) می‌فرمود که در جریان تبلیغات، همه قلم‌ها متوجه دشمن اصلی باشد... آمریکا را رها نکنید. این خودش یک نوع کل‌نگری یا - به تعبیر دقیق‌تر - کلان‌نگری است. ما باید اساساً ذائقه مردم را به‌گونه‌ای عادت بدهیم که به مسائل کلان توجه داشته باشند. مثلاً وقتی می‌خواهند حجاب را خراب کنند می‌گویند «یک اعتقاد شخصی است!» نه؛ حجاب یک سبک زندگی است که کل حرکت جامعه را می‌تواند تحت شعاع قرار بدهد، بودن یا نبودنش مسیر حرکت جامعه را تغییر خواهد داد. حجاب اصلاً مسئله فردی نیست. قرآن شبیه یک کتاب اخلاق فردی نیست، اگرچه آیاتی درباره اخلاق فردی هم دارد ولی همیشه به موضوعات کلان نگاه می‌کند، مثل اینکه اعلام می‌کند چه کسی کافر و چه کسی مؤمن است. این تقسیم‌بندی یک تقسیم‌بندی خیلی کلان است. قرآن درگیری‌ها را این‌طوری تعریف می‌کند برای اینکه می‌خواهد ذائقه تو را رشد بدهد.

برنامه‌ریزی بدون نگاه به مسائل کلان ممکن نیست

اگر در یک شهر، هر کسی زمین خودش را هرطوری که دلش خواست، بسازد دیگر نمی‌شود در آن شهر زندگی کرد. سال‌ها قبل برای شهر تهران قانونی تصویب شد و برای کلان‌شهر تهران یک طرح کلی ریختند، نشستند فکر کردند این همه آدم توزیع‌شان، خیابان‌های‌شان، فضای سبزشان، محیط آموزشی‌شان، ادارات و نهادهای دولتی‌شان و... چه طوری باید تقسیم بشود؟

برنامه‌ریزی بدون نگاه به مسائل کلان ممکن نمی‌شود. مثلاً یک کسی یک جایی زمین دارد به او می‌گویند «تو در پنجاه درصد زمینت اجازه ساخت‌وساز داری و باید پنجاه درصد زمینت را به فضای سبز بدهی، چون در غیر این صورت شهر به هم می‌ریزد» یا می‌گویند: «شما نمی‌توانی بیشتر از فلان مقدار طبقه خانه بسازی، چون یک مسئله کلان مطرح است که هیچ‌کسی به‌طور خاص با آن مواجه نیست.»

با جزئی‌نگری نمی‌شود فهمید که تمدن غرب رو به انقراض است

یک مثال دیگر از آن طرف بزنم؛ ببینید وقتی دشمنان می‌خواهند ما را زمین‌گیر کنند چه کار می‌کنند؛ یک دانه

بی‌عدالتی کوچک، یک ظلم کوچک، یک فقر و فساد موردی را نشان می‌دهند و آن را برجسته می‌کنند و می‌خواهند نظام ما را با آن زمین بزنند. همیشه روش دشمنان ما این است. آنها هیچ‌وقت به صورت کلان، ما را نقد نمی‌کنند چون اگر به صورت کلان بخواهند نقد کنند معلوم می‌شود که نتیجه مثبت است. در چهل سال گذشته نفوذ ما در منطقه بیشتر شده است، علی‌رغم تحریم‌ها و حمله‌های مختلف، ما در خیلی از زمینه‌ها رشد کرده‌ایم. این مضمون بیانیۀ گام دوم است. خیلی‌ها بیانیۀ گام دوم را نخواندند، چون کلان‌نگری در آن هست. اگر یک خبر جزئی و پرداختن به جزئیات در آن بود، الآن همه خبر داشتند.

دشمنان ما وقتی می‌خواهند از خودشان تبلیغات کنند، باز هم همین کار را می‌کنند. یک سلبریتی غربی را نشان می‌دهند یا جزئیاتی از خوشبختی در زندگی غربی را به رخ همه می‌کشند و می‌گویند «تو از این مورد جزئی بفهم که تمدن ما چقدر بزرگ و باشکوه است!» در حالی که اگر کلان نگاه کنید می‌فهمید که تمدن غرب، رو به انقراض است. کسانی که جزئی‌نگرند این را نمی‌فهمند، ولی اندیشمندان خودشان دارند می‌گویند که این تمدن رو به انقراض است.

وقتی به تمدن غرب نگاه کلان کنی، می بینی که نتیجه نداده و رو به انقراض است. وقتی نگاه کلان که در عرض و طول این چهل سال و انواع آثار و ابعاد موفقیت ها داشته باشی - البته کاستی ها را نفی نمی کنیم - به این نتیجه می رسی که تمدن اسلامی در آینده جهان دارد شکل می گیرد.

خدا کلان زندگی افراد را نگاه می کند، اگر خوب باشد خدا جزئیات بدش را می بخشد

در تبلیغات، سراغ کلان نگری بروید. خود خداوند هم با افراد، همین طوری برخورد می کند؛ کلان زندگی افراد را نگاه می کند، اگر خوب باشد خدا جزئیات بدش را می بخشد؛ واقعاً خدا سختگیر نیست. کلان زندگی خودت را خراب نکن. مثلاً در مناجات صدا می زنی: خدایا! بالاخره من که تو را قبول دارم پس من را ببخش... اینکه می گویی «خدایا من تو را قبول دارم» یک موضوع خیلی کلان است. امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: مراقب دین تان باشید. اگر دین داشته باشید گناه در آن بخشیده است؛ ولی اگر دین نداشته باشید، کار خوب هم بکنید ارزش ندارد و قبول نمی شود. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ

وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ ؛ کافی / ج ۲ / ص ۴۶۴ اصل پذیرش دین یک مسئله کلان است.

وقتی کلّ قرآن را نگاه می‌کنی، قرآن ما را این طوری راهنمایی می‌کند که «در تبلیغات، مسائل کلان برایت اهمیت بیشتری داشته باشد» در جبهه کفر، مسائل کلانش را ببین و از آن فاصله بگیر و بیزاری بجوی و جذبش نشو، در جبهه حق هم موفقیت‌های کلان و پیروزی‌های کلانش را ببین و جذبش بشو و حقانیتش را بفهم. این مسیری است که قرآن برای ما مشخص می‌کند. به همین دلیل قرآن مردم را به گروه‌های کلی و بزرگ مثل کافران و مؤمنان تقسیم‌بندی می‌کند.

وقتی خصوصی‌سازی انجام نشود امکان رانتخواری زیاد می‌شود؛ این یک مسئله کلان است

اگر شما می‌خواهی از انقلاب اسلامی دفاع کنی باید اولاً به موفقیت‌های کلان توجه بکنی، ثانیاً اگر می‌خواهی چیزی را در جمهوری اسلامی اصلاح بکنی، باید از ظلم‌های کلان سازمان‌یافته و ظلم‌های بزرگ جلوگیری کنی. من یک نمونه‌اش را بگویم: ما باید از سیاست‌های اصل چهل و چهار قانون اساسی که برای خصوصی‌سازی است، دفاع کنیم. اگر عدالتخواه هم هستیم باید پای آن بایستیم.

چون وقتی خصوصی سازی انجام نمی شود، امکان رانت خواری زیاد می شود. این یک مسئله کلان است. ممکن است در مورد یک کارخانه گفته شود که «هنوز دولت، آدم مناسبی پیدا نکرده است تا آن را واگذار کند» این حرف غلط است که کارخانه ها را واگذار نکنیم که مبادا اشتباه واگذار بشود؛ باید به مردم واگذار کنیم و باید درست واگذار کنیم. هیچ کدام را نباید ترک کرد. بعضی از دولتی ها رانت خواری می کنند و حقوق های کلان می گیرند. این مال خصوصی هاست، یعنی نیمه خصوصی هایی است که دولت دلش نیامده به مردم واگذار کند.

سیاست های اصل چهل و چهار قانون اساسی که تدوین شده، باید درست اجرا بشود. این یک مسئله کلان است. مثلاً چرا در مسئله پزشکی و بهداشت و درمان کشورمان، توصیه هایی که در اسناد بالادستی و برنامه هایی کلان، به آنها توجه شده است، اجرا نمی شود؟ چرا سیاست های کلان نظام درباره طب سنتی رعایت نمی شود؟ نکند پای یک مافیا در میان هست؟ از وزیر محترم بهداشت تقاضا می کنیم، کسانی را که سیاست های کلی نظام را در طب قبول ندارند، یا آنچه را که در برنامه ششم توسعه آمده، درباره طب و طب سنتی - و به تعبیر دقیق تر- طب ایرانی

قبول ندارند، در وزارت بهداشت راه ندهند و آنها را به عنوان معاون و مدیرکل قرار ندهند.

اگر کسی دنبال عدالت می‌گردد اینها ظلم‌های بزرگی است که باید سراغش برود. اینکه یک کسی مثلاً یک ویلای اضافی برای خودش در جایی ساخته، البته باید به این مسائل هم رسیدگی بشود ولی این کار، گره‌های اساسی را حل نمی‌کند. بی‌عدالتی هم در موارد جزئی هست و هم در موارد کلان؛ منتها بی‌عدالتی در موارد کلان باعث ظلم‌های گسترده می‌شود؛ آن هم به شکلی که نمی‌شود مچ هیچ‌کسی را گرفت.

چرا بعضی‌ها ارتباط طب و معنویت را که با آزمایش بالینی هم قابل بررسی است، تخطئه می‌کنند؟

یک پزشک متخصص و محقق می‌گفت: یکی از مباحثی که در غرب به شدت دنبال می‌شود و روی آن کار می‌شود، ارتباط طب و مذهب یا طب مذهبی است؛ همان چیزی که بعضی‌ها در اینجا وقتی می‌شنود، تخطئه‌اش می‌کنند. چرا تخطئه می‌کنید؟! درحالی‌که آنها آزمایش بالینی تجربی انجام داده‌اند، مقالاتش را هم چاپ کردند که دعا روی بیمار مؤثر است.

ایشان مستندات یک تحقیق علمی را ارائه دادند که در آن، شماره چند تخت یک بیمارستان را به اعضای کلیسا دادند تا برای آنها دعا کنند در حالی که اصلاً نمی دانستند که آن بیماران چه کسانی هستند و بیماری شان چیست. آنها برای عده دیگری از بیماران هم که مشخص شده بود، دعا نکردند. بعد از چند ماه وضعیت این بیماران را بررسی کردند و دیدند که دعا مؤثر است، مرگ و میر در اینها کمتر است، دارویی که برای تسکین درد باید بخورند کمتر است.... اصلاً لازم نیست کسی معتقد به خدا و پیغمبر باشد یا بر اساس آیه و روایت، این کار را بکند. حتی لازم نیست محقق اش خداپرست باشد؛ می تواند بگوید دعا مؤثر است چه اصحاب کلیسا این کار را بکنند چه اصحاب مسجد. اگر این کارها در کشور انجام نگیرد، در واقع یک ظلم کلان است. باید جلوی این ظلم های کلان را گرفت. ارزش این کارها خیلی بالاتر از گرفتن مچ یک دزد است چون این کار خیلی از ارزشها و آثار مثبت را به دنبال می آورد.

خداوند با علوم تجربی هم حق را اثبات می کند

علم می گوید این راه باز است؛ باید دید چه جریانی دارد جلوی این راه را می گیرد؟ مگر یک آدم عالم و اندیشمند با علم مخالفت می کند؟ به قول حضرت آیت الله جوادی

آملی، ما علم اسلامی و غیراسلامی نداریم. اگر علم درست باشد، اسلامی است، چه به دلیل تجربی به آن برسیم یا اصلاً از یک جنس دیگری از علوم باشد مثل فلسفه یا فقه، هر آگاهی‌ای که درست باشد اسلامی است. خدا آن را خلق کرده است. پرده برداشتن از خلق خدا همان قدر علم است که پرده برداشتن از امر خدا، علم است. باید ببینیم کدام یک درست‌ترند، برای ما فوائد بیشتری دارند و احتمال خطایش کمتر است تا به سمت همان برویم.

خوب است آدم تعصب علمی نداشته باشد و امکان بررسی، تحقیق و تولید علم را باقی بگذارد. الآن جهان بر روش تجربی اصرار دارد. حُب ما هم با همین روش، می‌توانیم خیلی از مسائل (مثل موضوع حجاب) را حل کنیم. یک روزی اطبا و افرادی که روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی فیزیولوژیک و خیلی از این دانش‌های تجربی را خوانده‌اند، در مورد حجاب، صحبت خواهند کرد. آن وقت دیگر، ترویج حجاب یک موعظهٔ دینی و آخوندی محسوب نخواهد شد، چون مردم علائم و مقدماتش را در دانش‌های مختلف می‌بینند. خداوند متعال راه‌های آمدن به سوی خود را برای انسان‌ها خیلی باز کرده است برای همین بعضی‌ها را به جهنم می‌برد. چون می‌گوید «تو به چه چیزی معتقد

هستی؟ چه چیزی را قبول داری؟ من از طریق همان، حجت را بر تو تمام کنم. علوم تجربی را قبول داری؟! من بر همین اساس حق را به تو اثبات می‌کنم...» خدا برای همه اتمام حجت می‌کند.

با نگاه کلان، انسان می‌تواند به حقانیت حق بهتر پی ببرد، مراقب باشیم که دشمن ما را اسیر جزئیات نکند

خلاصه نکته اول، این شد که «ما باید تبلیغات را به سمت کلان‌نگری ببریم» اگر مردم در نقد دشمن و دشمنان بشریت و جبهه باطل، کلان‌نگری کنند، فساد و تباهی‌اش را می‌بینند. در اثبات حق با کلان‌نگری و با نگاه کلان، انسان می‌تواند به حقانیت حق بهتر پی ببرد. مراقب باشیم یک‌وقت دشمن، ما را اسیر برخی از جزئیات نکند (چه جزئیات خوبی از خودش یا جزئیات بدی از ما) البته جزئیات بد در جامعه ما مهم است و باید به آن پرداخت، ولی باید بدانیم که اولویت چیست. اولویت این است که اگر می‌خواهیم جامعه خودمان را اصلاح کنیم باید سراغ مشکلات کلان، مافیاهای، قوانین، ساختارها، ساختارهای حقوقی که موجب فساد و فقر می‌شود برویم. مجلس شورای اسلامی به خصوص بخش مطالعات مجلس خیلی

در این زمینه مسئولیت دارند. گاهی دو سه تا قانون که ظاهرش هم خوب است، مبدأ فسادهای فراوان می‌شود.

امام(ره): هماهنگی در تبلیغات، از اهمّ امور است / نقطه قوت تبلیغات دشمن این است که با هم هماهنگ هستند

یک مشکل دیگر که فقط سرفصلش را عرض می‌کنم این است که نقطه قوت تبلیغات دشمن این است که با هم هماهنگ هستند. نقطه ضعف ما این است که با هم هماهنگ نیستیم. هماهنگی برای جبهه حق در عرصه تبلیغات از اوجب واجبات است. یادم هست تکیه کلام حضرت امام «وحدت کلمه» بود. متأسفانه در جبهه ما، هر کسی ساز خودش را می‌زند. آیا یک هماهنگ‌کننده نیست؟ عامل این تفرقه چیست؟ منیت‌ها یا تشخیص‌های مختلف؟ ناهماهنگی ما خیلی مهم است.

جالب این است که برخی آدم‌های مذهبی معتقد به انقلاب هستند که در صفحات مجازی عضو نیستند تا لااقل صفحه‌هایی را که خوب است، فالو و لایک کنند؛ چرا؟ چون احساس وظیفه نمی‌کند که پای یک پیام خوب، یک کامنت مثبت بگذارد. من صفحات بعضی از افراد خوب را نگاه می‌کنم و می‌گویم: اینها چرا در

فضای مجازی، غریب هستند؟ درحالی‌که می‌دانم این آقا میلیون‌ها نفر علاقه‌مند دارد؛ مثلاً اگر دشمن آن آقا را بکشد میلیون‌ها نفر برایش گریه می‌کنند. پس چرا آنها در اینجا نیستند؟ چرا کامنت نمی‌گذارند؟ چرا حرف نمی‌زنند؟ مشکل این است که برخی از بچه‌مذهبی‌ها اصلاً به این فضا، اهمیت نمی‌دهند.

گاهی از اوقات، آدم باید به جای تعقیبات نماز، صفحات انقلابی را لایک و فالو و فوروارد کند. چرا ما این‌طوری نیستیم؟ نیروی انقلابی تحصیل‌کرده را می‌بینید که اصلاً از فضای مجازی استفاده نمی‌کنند، بسیاری از مذهبی‌ها و انقلابیون اهل تبلیغات نیستند. اصلاً خیلی‌ها اهل تبلیغات نیستند، خیلی‌ها هم که اهل تبلیغات هستند انسجام ندارند. حضرت امام در سال ۱۳۶۰ در دیدار با اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی فرمودند: «ما باید در همهٔ امور، هماهنگی را حفظ نماییم، مخصوصاً هماهنگی در تبلیغات که از اهمّ امور است باید بیشتر حفظ شود. باید سعی کنید وحدت و هماهنگی را به صورتی حفظ نمایید که هرگونه تبلیغات سوء را از بین ببرید.» (صحیفه امام/ ج ۱۶/ ص ۱۱۳)

گاهی با سکوت خودت، جبهه دشمن را تأیید می‌کنی / اگر در عرصه تبلیغات، آنچه به جامعه ضرر می‌زند نفی نکنیم، ضربه‌های هولناک خواهیم خورد

زدل‌ترین افراد ضربه‌های هولناک به شما خواهند زد اگر تک‌تک شما در عرصه تبلیغات حاضر نشوید و آنچه را که بد است و به جامعه ضرر می‌زند، نفی نکنید؛ بگویید تو اشتباه کردی. چرا نهی از منکر نمی‌کنید؟ چرا مثل امام حسین(ع) حرکت نمی‌کنید؟ چرا مثل حضرت زهرا(س) حرکت نمی‌کنید؟ چرا پیغام نمی‌دهی؟ مادرت حضرت زهرا(س) با پهلوی شکسته چهل روز رفت در خانه‌ها را زد! تو در خانه‌ات نشستی و پیام نمی‌دهی؟! چرا نهی از منکر نمی‌کنیم؟ مثلاً اگر یک ترانه خوان، ترانه بدی خوانده است، یک میلیون نفر بگویند «این خوب نبود...» اصلاً اگر یک آخوند هم یک حرف بدی زد، ده میلیون نفر بگویند «این اشتباه است، این خلاف قرآن است...» بروید در فضای مجازی این حرف‌ها را بگویید، و بدانید که مؤثرتر است. مخصوصاً این حرف‌ها در جبهه باطل خیلی مؤثرتر است. امام حسین(ع) فرمود: «الْخَائِنُ خَائِفٌ وَ الْمُسِيءُ مُسْتَوْحِشٌ» (نُزْهُةُ النَّاضِرِ / ص ۸۴). کسی که دارد خیانت می‌کند و به دیگران ضربه می‌زند، می‌ترسد و جا می‌خورد! در مقابل این مسائلی که به جامعه ضربه می‌زند نباید

سکوت کرد، این سکوت به خاطر چیست؟ آیا با سکوت‌تان دارید جبهه دشمن را تأیید می‌کنید؟ افکار عمومی باید فعال باشد، نه منفعل.

اسلام می‌گوید: ای مردم، اداره افکارتان را خودتان در دست بگیرید...

امام خمینی (س) می‌فرماید: «باید سعی کنید وحدت و هماهنگی را به صورتی حفظ نمایید که هرگونه تبلیغات سوء را از بین ببرید.» (صحیفه امام/ ج ۱۶/ ص ۱۱۳) اسلام با اداره افکار عمومی به شیوه غربی موافق نیست. اسلام با اینکه عموم مردم خودشان افکارشان را شکل بدهند و از افکارشان دفاع بکنند موافق است. این دو، خیلی با هم فرق می‌کند. اداره افکار عمومی مهارت است که پروپاگاندايي‌ها دارند. تبلیغات به معنای غربی یعنی اداره افکار عمومی، یعنی چطور سر مردم را شیر به مالیم، چطوری مردم را جهت بدهیم. اسلام می‌گوید «ای مردم! اداره افکار خودتان را خودتان در دست بگیرید. خودتان از افکار خودتان دفاع کنید، خودتان در مقابل باطل بایستید» و خدا الآن امکاناتش را در کف دست‌تان قرار داده است. فقط روز رأی‌گیری نیست که تو آدم حسابی هستی، تو هر لحظه آدم حسابی هستی و هر لحظه نقش

داری و هر لحظه داری رأی می دهی و هر لحظه باید تعیین کنی. ما می توانیم خیلی کارها را انجام بدهیم.

امام خمینی: سلاح تبلیغات، برنده تر از سلاح جنگی است

حضرت امام (ره) در ادامه کلام فوق می فرماید: «می دانید که سلاح تبلیغات، برنده تر از کاربرد سلاح در میدان های جنگ است، باید از اسلحه تبلیغات آنها بیشتر ترسید و متأسفانه ما در این زمینه ضعیف هستیم... امیدوارم با هماهنگی و نظم در تبلیغات، تمام دسیسه های دشمن خنثی شود» (صحیفه امام / ج ۱۶ / ص ۱۱۳) نه اینکه یک نفر برود یک مستندی بسازد، نه اینکه یک خبرگزاری برود یک حرفی را بزند.

بعد می فرماید: «دشمن حمله نظامی نمی کند زیرا می داند از حمله نظامی کاری ساخته نیست...» این حرف ها را امام در زمان جنگ دارد می گوید که هزاران شهید دادیم ولی ببینید در همان دوران، چقدر ایشان به تبلیغات، بیشتر اهمیت می دهد. بعد می فرماید: «آنها می خواستند از داخل خود ما ضربه ای بزنند، ولی دیدند نشد و نمی توانند، با این وجود دست از تبلیغات برنداشتند. می خواهند به وسیله تبلیغات سوء اتحاد ما را از بین ببرند. پس شما هرچه

بیشتر، هرچه می‌توانید بیشتر هماهنگ شوید و همه یک هدف را دنبال کنید.» (صحیفه امام/ج ۱۶/ص ۱۱۴)

امام(ره): تبلیغات «اساس کار» و «موجب تشّت یا انسجام یک ملت» است

ایشان در سخن دیگری می‌فرماید: «شما باید احساس کنید که صلاح دین و مکتب ما و صلاح مملکت ما این است که همه با هم یک کار را دنبال کنیم. واضح است که اگر یک گروه یک کار را انجام دهند، گرچه ممکن است در ابتدا اختلافی نباشد ولی بالاخره در طول مدت اختلاف می‌شود. از آنجا که تبلیغات اساس کار است و موجب تشّت و یا انسجام یک ملت است شما هماهنگی و اتحادتان را حفظ کنید (یعنی در موضوع تبلیغات) و تنها در حفظ اتحاد و هماهنگی است که پیروز می‌شویم؛ و الا شکست خواهیم خورد و دوباره تحت سلطه قدرتی دیگر قرار خواهیم گرفت.» (صحیفه امام/ج ۱۵/ص ۳۶۱)

ایشان در ادامه می‌فرماید: «سعی کنید اختلاف گروهی، اساس اختلاف در تبلیغ نشود. بنایتان را بر این بگذارید که برای اسلام و حق خدمت کنید که در این صورت است که اختلاف پیدا نمی‌کند. اختلاف مال شیطان است، در

رحمان اختلاف نیست. اگر گروه‌ها برای خدا کار کنند و با هم مشورت کنند و با افرادی که اطلاعاتشان بیشتر از آنهاست همکاری نمایند، شاید بتوانند تبلیغات را راه بیندازند. امروز روزنامه‌ها و رادیوها دائماً ما را مورد حمله قرار می‌دهند...» حالا ببینید اگر حضرت امام الآن بودند چه می‌گفتند! حتماً بحث فضای مجازی را وسط می‌کشیدند که هزاران برابر بیشتر از روزنامه‌ها و رادیوهای آن زمان است. بعد می‌فرماید: «شما هم باید در مقابل آنها به تکلیف‌تان عمل کنید. عمده آن است که انسان تکلیف‌اش را در مقابل خدا ادا نماید؛ و الا اگر بخواهد خودنمایی کند از اول شکست خورده است.» (صحیفه امام/ج ۱۵/ص ۳۶۲) بعضی‌ها در عرصه تبلیغات، دنبال اثبات کردن خودشان هستند. اساساً مبدأ اختلاف آنجاست که کسی دنبال اثبات کردن یا جانداختن خودش باشد.

هیچ عاملی مثل امام حسین (ع) نمی‌تواند بین ملت، اتحاد ایجاد کند

حضرت امام (ره) در جای دیگری می‌فرماید: «این هماهنگی که در تمام ملت ما در قصه کربلا هست، این بزرگترین امر سیاسی است در دنیا. و بزرگترین امر روانی است در دنیا. تمام قلوب با هم متحد می‌شوند. اگر خوب

راهش ببریم، ما برای این هماهنگی پیروز هستیم. و قدر این را باید بدانیم» (صحیفه امام/ج ۱۱/ص ۹۹) یعنی هیچ عاملی مثل اباعبدالله الحسین (ع) نمی‌تواند این اتحاد را بین ملت ایجاد کند. ببینید الآن امام حسین (ع) واقعاً چه انسجامی به شما داده است! آیا شما در ماه رمضان می‌توانید به مردم بگویید «چون ماه رمضان است بیایید یک یونیفرم خاص بپوشیم؟» نمی‌توانید این کار را بکنید. در هیچ جامعه دینی به این سادگی نمی‌توانید چنین کاری بکنید. فقط یک جا لباس متحدالشکل داریم و آن هم در حج است که اگر شما آن یونیفرم و آن لباس متحدالشکل را نپوشی و آن هماهنگی را نداشته باشی، احکام سخت و مجازات‌های سنگین دارد.

اما ببین اباعبدالله الحسین (ع) چه کار کرده است؟ لباس یک‌شکل و یک‌رنگ احرام (لباس مشکی‌رنگ) به تن همه کرده است. این قدرت اباعبدالله الحسین (ع) است. ما حج رفته بودیم وقتی داشتیم از سنگ‌زدن آخر برمی‌گشتیم تشنه بودیم ولی آب نبود که بخوریم (شاید فقط یک مقدار مختصری آب بود) ما حاضر بودیم آب را بخریم اما برای خرید هم آب نبود، تا اینکه به شهر مکه رسیدیم. معلوم بود در آن زمان از سال، زیر آفتاب سوزان این تعداد آدم دارند

می‌آیند و اینها آب می‌خواهند اما هیچ‌کسی دلش برای دیگری چندان نمی‌سوخند. حج زیباست و هرکسی می‌رود شیفته‌اش می‌شود. اما یا اباعبدالله(ع)! تو چه کردی که مردم از هستی خودشان می‌گذرند و آن را سر راه زائر اربعین می‌آورند؟ نه تنها آب و غذا می‌آورند بلکه پاهای شان را ماساژ می‌دهند و زخم‌های شان را مداوا می‌کنند. در یکی از موبک‌ها یک رئیس بیمارستان از ایران، با رفقای خودش- که از دکترهای متخصص بودند- برای مداوای بیماران آمده بودند؛ همه بع عشق امام حسین(ع) و برای خدمت به زائران اربعین. ایشان می‌گفت: در این چند سالی که اینجا می‌آییم، دوستان عراقی هم متوجه شده‌اند، مریضی‌های شان را موقع اربعین می‌آورند برای درمان. امام حسین(ع) یک دوره‌می عجیبی تشکیل داده است.

چرا آن حسی که در مسیر اربعین داریم در حرم نداریم؟

یا اباعبدالله(ع)! آیا می‌شود این دوره‌می ما را تا ظهور به هم نزنند؟ آمدی دل ما را بردی ما را هلاک کنی در فراق این دوره‌می؟ آی آدم‌هایی که اربعین نرفته‌اید، می‌دانید آدم آنجا حس می‌کند که مهدی فاطمه هم حضور دارند و دور شمع وجود ایشان این قدر دل‌ها به همدیگر گرم می‌شود. واقعاً هیچ‌کجا مانند اربعین نیست. بعضی‌ها می‌گویند: چرا

ما آن حسی را که در راه داریم، در حرم نداریم؟ می‌گوییم چون در حرم، هر کسی دارد ساز خودش را می‌زند ولی اینجا همه دارند برای هم فداکاری می‌کنند! تو هم داری تولید نور می‌کنی! می‌گوید: آنجا امام حسین (ع) هست... می‌گوییم: اینجا هم امام حسین (ع) هست، هم امام زمان (عج) هست! هم مادرش فاطمه زهرا (س) هست!

در هر دو جا امام حسین (ع) هست، ولی در اینجا نکته اضافه این است که «شما دارید برای هم فداکاری می‌کنید، شما دارید به هم احترام می‌گذارید، شما دارید به هم کمک می‌کنید» خدا می‌داند که مردم در این مسیر نورانی، در عالم مناجات‌شان با امام زمان (عج) به چه حقایقی می‌توانند برسند...